بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله اجمعین اما بعد چون جناب علامی
فهامی مجتهد العصر والزمان شیخ المشایخ ملاذ الاسلام والمسلمین جناب شیخ محمد حسن نجفی
سلمه الله تعالی رساله در مسائل طهارت وصلوة وصوم نوشته بودند نظر بحال اهل
هند برادران ایمانی را امر نمودند لهذا امر الامام لازم الاتباع نسبت باقل الاحیا ایشان ابو طالب
لجنبو القمی صادر شد که ترجمه مسائل ومهمات آن وفروع عامة البلوی را از آن
رساله بفارسی نمود که عامه مکلفین را از آن نفع وفائده حاصل آید لهذا التماس از اخوان الحاج
اینکه ... امید که با ثواب عاملین بآن شریک باشم کتاب الطهارة ودر آن
مقدمه ومقصد وخاتمه است اما المقدمه در وی چند فصل است
فصل اول در اقسام واحکام آبها است مسئله آب مطلق یعنی آنکه نام آب را
بر وی گویند بدون قید وبتوان گفت که آب است طاهر است ومطهر
از حدث وخبث جمیع اقسام آن مادامیکه با نجاست ملاقات نکرده باشد واگر
ملاقات کند نجاست را پس اگر آب جاری است یا در حکم جاری است چون آب باران
در حال باریدن وچشمه وچاه علی الاصح اگرچه مستحب است در آن نزح مقدار
نجس نمی شود بملاقات نجاست اگرچه قلیل باشد وحکم آن مقدار کر باشد مگر آنکه متغیر شود

برنگ

یا طعم یا بوی آن بنجاست بتغیر محسوس ومعتبر در تغیر تغیر بعین نجاست است
نه بصفت متنجس پس اگر متغیر شود آب بصفت متنجس چون رنگ حنای نجس
وطعم سرکه نجس وبوی گلاب نجس نجس نمیشود اگر وصف متنجس نمی بود متغیر نمی شد آب
نجس نمی شود وهمچنین معتبر تغیر حسی است نه تقدیری پس اگر نجاست مسلوب
الصفات است واگر فرض صفتش میکردیم آنرا متغیر میساخت آب نجس نمی شود
بلی اگر صفت نجاست در آب بروز نکند بجهت مانعی که در آب هست از صفت
عارضی که بجهت آن نبود صفت نجاست بروز میکرد پس در این صورت
آب نجس می شود ونجس نمی شود آب بتغیر بمجاورت بدون ملاقات چون غلظت
وحرارت وامثال آنها اگرچه اوّل نجاست آن است واگر آب منعقد بود یا که
وایستاده باشد پس آن نجس می شود بملاقات نجاست خواه نجاست
وارد بر آب شود یا آب وارد بر نجاست شود علی الاصح بلی هرگاه سیلان داشته
باشد از طرف علو بنجاست چون لوله آفتابه وابریق وامثال آن جزو متصل
بنجس نجس است بدون مافوق آن در حال سیلان قطعا واگر آب قلیل نجس را
تتمیم کنند تا کر شود پاک نمی شود وکر بحسب مساحت چهل وسه وجب وثلث
یک ثمن وجب است اگر این مقدار بتکسیر حاصل شود هر شکلی که بوده باشد

خواه مساوی باشد سطوح آن یا مختلف و بحسب وزن هزار و دویست رطل است
با رطل عراقی و هر رطل صد و سی درهم است و هر درهم نیم مثقال و خمس
مثقال شرعی است و هر مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است پس هر رطل
نود و یک مثقال شرعی است و شصت و هشت مثقال و ربع مثقال صیرفی است و هر نه رطل
یک صاع است صاع عراقی که در دو حقه عطاری بیست که عبارت از ششصد و چهارده
مثقال و ربع مثقال صیرفی است و معادل یکمن تبریز هشت عباسی الا بیست و پنج
مثقال و سه ربع مثقال صیرفی است پس کر بعیار عراقی صد و سی و سه صاع و ثلث
صاع است و بعیار تبریزی هشت عباسی صد و بیست و هشت من و سی مثقال
و سه ربع مثقال صیرفی است و هر گاه نجس شود آب پس اگر نابع هست پاک می شود
بمجرد بعد از جریان هر چند متغیر باشد بشرط زوال التغیر من قبل نفسه و اگر غیر
نابع است پس آن پاک می شود باتصال بجاری یا بکر یا قطرات باران بحدی که عرفاً و با القاء
کر طاهری بر آن یا بعکس بشرط زوال التغیر و هرگاه مطهر بعدم تغیر و زوال تغیر
بجوی خود یا بعلاج و در غیر نابع مطهر نیست مسئله آب مستعمل در رفع
حدث اصغر و اکبر طاهر است و قطعاً مطهر است از حدث و خبث علی الاصح و آب
مستعمل در ازاله نجاست جهت غسل و تطهیر که غیر از آن نمی شود بعد از انفصال

ولو

٣

وضو و غسل بآن نمی توان کرد و اقوی جواز ازاله نجاست است بآن و لکن احتیاط
و عمل خیر پرهیز است از اجتناب و این در صورتیست که متغیر بنجاست نشده باشد و الا
نجاست خود و محل آن و اگر مستصحب باشد اجزاء نجاست را یا عدم تغیر اقوی طهارت
و افاده تطهیر محل است مثل آب استنجا مسئله آب طاهری که مشتبه بنجس شده باشد
با انحصار آب بآن دو واجب است که تیمم کند و حرمت دارد اگر استعمال یکی کند یا هر دو را
استعمال کند متعاقباً اگرچه احوط اجتناب است مسئله و آب مشتبه بمغصوب
با انحصار رفع حدث نمی کند مطلقا و رفع خبث می کند مطلقا اگرچه استعمال
حرام است و آب مشتبه بمضاف با انحصار جایز است رفع حدث و خبث بآن بشرط
تعاقب و تکرار عمل مسئله در آب مضاف یعنی مائی که در عرف آب نگویند مگر با
قید و صحیح باشد سلب آب از آن مثل گلاب و عرق و امثال آنها ازاله نمی کند
نه حدث و نه خبث را و نجس می شود جمیع اقسام آن بملاقات نجاست قلیل گان
او کثیر الا که جزء عالی مافوق آن که متصل باشد یعنی متصل بنجاست مثل انکه اگر آن
پاشی گلاب بدست کافر بریزند از جزء متصل بدست نجس است دون ما فوق
بشرط اتصال البعض ببعض و پاک می شود نجس مضاف بآنچه شناختی در مطلق
و احتیاط است خروج از اضافه باطلاق و ورود حکم مضاف است بر ماءی چون

وماست وامثال آنها مسئله سؤر یعنی آب قلیل که ملاقات کرده باشد بدن حیوانی را
پاک است الا سؤر کافر وسگ وخوک ومکروه است سؤر هر حیوانی از جنسها که اکل اللحم
مکروه است فصل ششم در احکام خلوت استنجاء واجب است پوشانیدن ما شرم و عورت را
که قبل و دبر و خصیتان است از جمیع جهت و کبیر و طفل نابالغ اگر چه مکلف
نباشد چون مجنون وصبی ممیز و همچنین حرام است نظر کردن بعورت آنها
و حکم کافر حکم مسلمست و همچنین حرام است بر متخلی استقبال واستدبار قبله
در بول وغایط دون استبراء واستنجاء و مستحب است که شخص خود را
بپوشاند در حال تخلی از نظرها اگر [illegible] از ناظر باشد مسئله مجزی نیست
غسل در مخرج بول مگر بآب و در آب کفایت میکند شستن یکبار اگر از محل
عادی تجاوز نکرده باشد و احوط آن است که کمتر از دو مثل آنچه در سر
حشفه است نباشد بلکه احوط دو بار و اولی سه بار شستن است و ظاهر عدم
فرق است در احکام مذکوره مابین ذکور و اناث و خنثی و مخرج اصلی و عادی
با اعتیاد و علاقه اغلف در حکم حشفه است اگر متمکن از اخراج حشفه
باشد و ایضا متعین است آب از برای تطهیر مخرج غایط هرگاه تعدی
کرده باشد از محل معتاد و [illegible] مقدار تعدی اگر چه احوط آب است در جمیع

و هرگاه تعدی نکرده باشد مخیر است در استنجاء ما بین آب و استجمار با حجار و خرق
وامثال آنها مگر اشیائی که مذکور خواهد شد اگر چه آب افضل است و معتبر در استنجاء
بازالة العین است و اثر است که آن عبارت است از اجزاء صغار که بعد از مسح باقی
میماند و کفایت میکند در استجمار زوال العین فقط و اولی اعتبار آنست اگر چه باقل
نقاء و پاکی حاصل شود و احوط تعدد اقل سه است و عدم کفایت به کمتر از آن
بلکه است و معتبر است طهارت آنها اگر چه بغسل باشد پس اگر استجمار کند بمتنجس
پاک نمی شود محل و متعین می شود استعمال آب و مجزی نیست استنجاء با استخوان
و سرگین و هر محترمی اگر چه حصول طهارت با جزاء اقوی است و هرگاه مسلمی [illegible]
اگر چه فعل حرام کرده باشد مسئله آب استنجاء چه از بول و چه از غایط طاهر است
ولکن ازالة حدث با آن نمی شود بلکه ازالة نجاست با او میتوان کرد اگر چه مشتمل
باشد بر اجزاء صغار بشرط عدم تغیر آن بنجاست و عدم تعدی نجاست
از محل معتاد و عدم دخول نجاست خارجی و عدم [illegible] نجاست داخل چون
دم خارج با غایط یا متنجس دیگر چون کرم و امثال آن و شرط نیست
سبق ورود آب بر دست بلکه اگر به نیت استنجاء دست بر موضع [illegible]
برساند و بعد آب [illegible] استنجاء [illegible] استنجاء

مسئله مستحب است استبراء از بول و فایدهٔ آن حکم بطهارت بللی مشتبه است که بعد از آن
خارج شود با بقاء طهارت سابقه بخلاف آنکه اگر استبراء نکرده باشد که حکم
می شود بنجاست آن بلل و نقض طهارت و کیفیت استبراء آن است که انگشت بزرگ را ابتدا
از دبر گذاشته از پیش مقعد بکشد تا بیخ ذکر سه دفعه و از بیخ ذکر تا سر حشفه سه دفعه
و سه دفعه دیگر سر ذکر را حرکت دهد و بعضی گفته اند سه دفعه کشیدن وسطی را
تا بیخ انثیین و هم چنین بعضی بجای شش دفعه دیگر سه دفعه که بفشارد
مجموع ذکر را در هر دفعه حرکت دهد همه آنها و لکن احوط قسم اول است که نه دفعه
می شود و همه این نه دفعه غیر منفصل از هم باشند و بعضی آن استبراء را نیست
ولکن سزاوار است که بعد از بول تا بحمله صبر کند و تنحنح کند و زن را از
عوض بفشارند والله اعلم فصل اول آنها بیان احکام وضو است مسئله واجب است
در وضو شستن روی و دو دست و مسح سر و دو پا و حد روی آن است
که احاطه کند بر آن انگشت ابهام و وسطی از طرف عرض و میانه رستنگاه موی سر
و چانه از طرف طول و هر چه در این میان واقع شود وجه است و شستن
واجب است و هر چه از این تحدید خارج باشد واجب نیست بلکه قدری
بیرون از این حد را باید شست تا علم بشستن تمام وجه حاصل شود و اما نزعتین یعنی که

موی سر او از بالا رسته و اما نزعتین یعنی که موی سر او از بالا رسته جمع می کند
بسوی خلف و صدغین یعنی اغلب عدم هر جا که موی می شود بیند او همانا از آنجا می روید خواه
موی داشته باشد که اقرب است یا نداشته باشد که از نزع است و واجب نیست
که سر از بیشوید پس اگر روی را بالا شوید باطل است و کتابت می کند در سر از بر
شستن آن عمله کند که عرف گویند که سر از زیر شوید و مقلب بعض اجزاء
با عدم صدق نکس ضرر نیست و اگر آب را سر بالا بریزد و لکن موجب کند غسل وجه را
بر عکس شستن از ضرر ندارد و همچنان وضوی او صحیح است باینکه روی خود را از زیر
بجوشد و امثال آن نیست ممکن غسل را از اعلا و اگر یک دفعه آب بریزد بر روی خود که
از اعلا و اسفل را فرا گیرد پس احوط آنکه نیت کنیم اول تعیین غسل از اعلا است
و واجب است شستن ظاهر آن مقدار از لحیه را که احاطه بوجه کرده باشد و شستن
زیر لحیه بر آن واجب نیست و اگر ریش کوسه و دو روی رسته باشد پس واجب
شستن مقداری که در وجه و چیزی خارج از حد وجه است و خارج از وجه
شستن آن واجب نیست و واجب نیست شستن بشره مستوره در زیر ریش
و هم چنین شستن موییکه مستور باشد در موی دیگر نیست و غسل
که در زیر لب باشد یا ضعیف باشد که در وقت تکلم بعضی از دیده شود

بشرط احاطه بود اگرچه احوط در اخیر رسانیدن آب به بشره واگر ریش محیط به بشره
باشد بلکه چنان کم باشد که بعض از صورت مو نداشته باشد پس احوط اگر
نگوییم اقوی وجوب غسل موضعی است که مو ندارد واگر در وسط صورت موضعی خالی
از مو باشد واطراف آن مو روییده باشد چون محل زخم وامثال آن پس احوط
وجوب غسل آن موضع است وهمچنین است هرگاه شارب یا موی زیر لب بلند
شده باشد وگفته باشند مکانی را که خالی از موست وحکم مژگان وابرو وموی
زیر لب حکم ریش است واگر زن ریش هم رساند حکم آن حکم ریش مرد است شستن چیزی
از باطن بینی از باب مقدمه ومطلوب یعنی سرخی ظاهر لب داخل ظاهر است
وواجبست شستن آن واما دست پس حد آن از مرفق است که محل استخوان
بازو وساعد است تا سر انگشتان وواجبست ادخال چیزی از عضد تا سر انگشتان
وواجبست ادخال چیزی از باب مقدمه وواجبست در دو دست ابتدا
از بالا وسرازیر شستن چنانکه در وجه گفتیم وجایز نیست باز گذاشتن
چیزی از آن اگرچه بقدر موی باشد وواجبست ازاله موانع تا آب به بشره
برسد واگر در زیر ناخن چرک باشد واجب نیست رسانیدن آب بزیر آن
مادامیکه از قدر متعارف خارج نباشد واگر ناخن خود را چید واجبست

ازاله موانع

ازاله موانع تا آب به بشره برسد مثل انگشتر ودست بند وامثال آنها واگر دست
موم داشته باشد وشک کند که آیا مانع است از وصول آب یا نه که ازاله کند
تا علم بوصول آب به بشره بهم رسد واگر شک کند که آیا در موضع غسل مانعی هست
یا نه تفحص از آن واجب نیست ولکن احوط است واگر بعض از دست بریده باشد
واجبست غسل باقی واگر از مرفق بریده باشد ساقط است وحکم اولی در بعض صور
غسل تمام عضد است واگر از بالای مرفق چیزی روییده باشد شستن آن واجب
نیست اگرچه جدا آویخته باشد تا به مرفق واگر در زیر مرفق باشد شستن آن
واجبست خواه ذراع تمام باشد یا انگشت زیاد یا پاره گوشت یا از منکب
دو دست داشته باشد پس اگر معلوم شد که کدام یک اصلی است واجبست
شستن آن فقط واگر معلوم نشد که کدام یک اصلی است وکدام یک عارضی
پس واجبست که هر دو را بشوید وظاهر جواز مسح بهر یکی است واگرچه احوط مسح بهر دو است
اما مسح سر پس محل آن ربع پیش سر است وجایز نیست بغیر آن واولی بلکه احوط مسح
ناصیه است از مقدم که جزء بالای پیشانی است وواجب نیست در آن شروع
از اعلی بلکه سرازیر هم جایز است علی الاصح وکفایت می کند در آن مقدار مسمی
ولی احوط عدم کفایت ما قبل از عرض یک انگشت است واحوط از آن مقدار عرض

سر انگشتها چسبیده است بلکه احوط مسح با انگشتان ثلثه است دون سایر
و حکم زن حکم مرد است در آنچه ذکر شد و واجب نیست مسح بر بشره سر بلکه
کافی است اگرچه واقع شود بر موی پیش سر بشرط آنکه آن موی مختص بمحل مسح باشد
نه آنکه از جای دیگر بلند شده باشد و موضع مسح را گرفته باشد بلکه احوط ترک
مسح بر موی مجتمع پیش سر است که اگر زده باشد آزاد در ناصیه خود شبیه کند
بکاکل و اما آلة مسح پس واجب است بباطن دست خود مسح کند بلکه احوط این
و اولی اصابع ایمن است و اگر متعذر باشد مسح بباطن دست بجهة مرض و غیر آن
پس جایز است بظاهر آنها پس بدلی اولی تقدیم ظاهر است و ما بعد آن مسح بر
ذراع است و واجب است مسح برطوبتی که در دست باقی مانده باشد و جایز نیست
بآب جدید و اگر محل تر باشد بنحوی که بمسح منتقل شود اجزای آن بسوی ید
و مسح واقع شود بهر دو پس واجب است در این صورت تجفیف یا تقلیل آن که
بآب وضو چیزی مخلوط نشود و اگر ماسح چندان تر باشد که بسبب آب ممسوح
جاری شود پس ضرر ندارد هرگاه که مسح باشد یا قاصد غسل نباشد و اگر
و اگر وضو ارتماسی کند پس اگر نیت غسل وضو کند بیرون آوردن دست
خود را از آب جایز است مسح بآن و اگر نیت غسل کند بداخل کردن در آب

پس اگر دست

7

پس اگر دست جبا شد جایز نیست مسح با رطوبت آن و همچنین اگر دست راست
و استعمال کرده اولی در غسل دست چپ و اگر استعمال کرده در غسل دست چپ
کرد آن رطوبت آب وضو محسوب شود و جایز است مسح بآن بلی اگر آن غسله
از آب وضو که در دست او باقی مانده مسح بآن جایز نیست اگرچه مکرر امرار بید
دیگر کرده باشد یا مخلوط شده است برطوبت سایر اعضاء وضو اگرچه
احتیاط شدید با اختصاص برطوبت ید است در مسح دون غیر او از سایر اعضا
اگرچه غلط باشد و اگر تری دست خشک شده باشد بجهت نسیان مسح و غیر آن
از سایر اعضا وضو میگیرد و احوط تقدیم رطوبت وجه است از لحیه و شارب
و ابرو و غیر آنها پس اگر هیچ باقی نمانده باشد دوباره وضو میگیرد و اگر
بجهت شدت حرارت و تب و امثال آن ممکن نشود باقی ماندن رطوبت وضو
پس مسح میکند بدست خشک و احوط آن است که بعد از آن مسح کند بآب جدید
و تیمم هم بکند و اما مسح رجلین پس واجب است از طرف طول از اصابع تا کعب
و آن بر آمدگی است که در پشت پاست و واجب است ادخال کعبین در مسح چون
مرفقین در غسل و از طرف عرض کفایت میکند مسمی و ترتیب در آنها نیست
بلکه جایز است کشیدن هر دو با هم و لیکن احوط تقدیم یمین است بر یسار

و غصبی نیز نبوده و نجس نیز نبوده است و در مسح احوط مسح بشرهٔ رجل است
اگرچه جواز مسح بر وی که در محل مسح است خالی از قوت نیست و احوط مسح بر جورب است
و جایز نیست در حال اختیار مسح کردن بر حایل چون چکمه و نعل و غیر آن
و اما بجهت تقیه پس جایز است مخالفت در افعال وضو بنحوی که تقیه در آن حاصل شود
و اگر تقیه در مسح حاصل شود بمسح بر حایل یا غسل پا احوط اختیار غسل است
و در صورت ضرورت مسح بر حایل واجب است که رعایت کند آنچه را که در مسح بشره
مراعات کرده ابتدا از مقاومت وصف و بعد از محل مسح و غیر آن و واجب
نیست که حایل را کم کند اگر متعدد باشد هر چند احوط است و ضرورت غیر تقیه
مثل ضیق وقت یا خوف عدو در حکم تقیه است و در جمیع آنچه ذکر شد
سر جبایر حکم دارد **مسئله** هرگاه وضوی تقیه بآخر رسید و قبل از فعل مشروط بطهارت
تقیه یا عذر رفع شد اقوی کفایت آن و احوط اعاده است خصوصاً هرگاه در بین
رطوبتی باقی مانده باشد که بتواند که با آن مسح کند اگر در اثنای طهارت رفع شود
احتیاط اشد است و اگر اتمام مستلزم منافی باشد مثل آنکه اخذ کرده آب جدید را
از برای مسح و تقیه مرتفع شود قبل از مسح یا غسل کرده بود حایل موجود بر
یا بعضی حالات ضرورت مرتفع شد پیش از مسح پس اقوی در امثال این صورت استیناف

وضوء است

وضوء است **مسئله** هرگاه در اعضای وضو یا غسل جبیره یا نحو آن باشد پس اگر ممکن است
ازالهٔ آن و تطهیر و غسل محل واجب است چنانکه وقتی متعین است مسح بر جبیره
و احوط مسح بر جبیره است بنحوی که اقل مسح بعمل آید و کافی نیست جبیره بنفس
و اجرای ماء یا مسح محل اگرچه احوط با امکان مسح محل جمع بین المسحین است و اگر جبیره
فرا گرفته باشد محل صحیح را نیز پس با امکان واجب است ازالهٔ آن از محل صحیح
و الا مسح بر جمیع کند لکن احوط جمع ما بین آن و تیمم است و حکم دمل نیز حکم
جبیره است پس واجب است در آن و هم چنین در اعضا بنحوی که ممکن است
استعمال آب باشد غیر جایی است که مسح جبیره با آب باشد حکم نیست تداوی
دست و هرگاه زخم مکشوف باشد اطراف آن را می شوید و در روی زخم را مسح می کند
با امکان و الا خرقه بر آن می گذارد و بر آن مسح می کند بنحوی که محل صحیح را
بگیرد و واجب نیست مسح ما بین خیوط جبیره هرگاه جبیره پاک باشد و اگر واجب است
که جبیره غصبی نباشد و واجب است مسح بر آن اگرچه حریر باشد یا طلا باشد و اگر
نجس باشد خرقه بر آن می گذارد و مسح بر آن می کند و هرگاه عذر بعد از صلوة
رفع شود پس نمازش صحیح است و لکن اقوی اعادهٔ طهارت است هرگاه در اثنای طهارت
عذرش برطرف شود و احوط بعد از آن نیز اعاده است و هم چنین حکم وضو

تحقیق **مسئله** شرطست در وضو امور چند **اوّل** شرطست در آب مستعمل در وضو طهارت
که طاهر باشد و مطلق و غیر مغصوب باشد و باید که مستعمل نباشد
در ازالهٔ خبث اگرچه محل غسل باشد چنین یک غسل وضو و ازالهٔ خبث حاصل نمی‌شود
بلکه باید قبل آن محل طاهر باشد و ایضاً شرطست عدم وجود حایل در محل
و شرطست اباحهٔ مکان غسل و مسح اما مکانی که آب در آنجا ریخته شود یا ظرفی
که آب در آن هست پس اگر منحصرست در آن طهارتش باطلست و اگر منحصر نیست
اقوی صحتست و ایضاً شرطست عدم مانع شرعی از استعمال آب پس اگر خوف
تلف بر خود یا بر محترمی داشته باشد و استعمال کند آب را در طهارت طهارتش
باطلست و اگر منع شرعی مثل ضیق وقت باشد اقوی صحتست و احوط استیناف
دوم شرطست در وضو ترتیب بتقدیم وجه بر یمنی بر یسری پس مسح سر پس مسح
پاها و در مسح ترتیب نیست چنانکه گذشت لکن احوط است و اگر اخلال کند
بترتیب بآنکه دو عضو را با هم بشوید با عمد یا سهو لازم دارد که رجوع کند
بترتیب بآنکه عضو مؤخر را دوباره می‌شوید تا آنکه ترتیب حاصل شود و شرط
حصول موالات در جمیع آن است که وضو را از سر گیرد و اگر دو تا بنا دو دوان وانشانده
نبایستند که آب بهمهٔ اعضای وضو جاری شود بجریان متعاقب تعیین می‌کند

ترتیب را

ترتیب را بهیئت مایکه بیست میکند تقدم مقدم و تأخر مؤخر را و اگر در آب
واقف یا در زیر باران ایستاده باشد اقوی و احوط صحت و عدم حصول ترتیب
و این همه در صورتیست که مستلزم نباشد مسح با آب جدید را و الا باطلست
سیم موالاتست یعنی باید شروع کند در شستن عضو لاحق پیش از آنکه جمیع اعضای
سابق خشک شده باشد و هرگاه در عضو سابق که متصل است بعضو مشغول
باقی نماند اگرچه در عضو سابق بر آن مانع باشد بل اقوی استیناف وضو است
و معتبر است در هوا بلکه زمان معتدل بحسب زمان صیف از زمان اشتیاء و هرگاه
خشک نشود بجهت شدت سرما یا اعمال علاج کما اگر نمی‌بود خشک شده بود
احوط اگر نگوییم اقوی استینافست و اگر خشک شود بجهت شدت گرما باشد یا
حرارت بدن مثل مواضع باشد که اگر آن نمی‌بود باقی میماند پس اقوی صحت و احوط
استینافست **چهارم** نیتست و آن عبارتست از قصد فعل مکلف به و صحت
در آن اخلاص یعنی بجهت محض رضای خدا بعمل آورد فعل را از جهت دعای دیگر
اگر از روی ریا بعمل آورد یعنی منظورش نمودن عمل بدیگران باشد نه رضای الهی
پس باطل است و اگر منضم کند رضای خدا و غیر او را یعنی شرک یعنی هر دو حق
داعی باشد اقوی بطلانست و هرگاه بدلی مستقل باشد و اگر انضمام تبعی

باشد که بدون این نیز عمل را خالص کند پس آن ضرر ندارد و ایضا معتبر است در نیت
تعیین عمل هرگاه متعدد باشد و زیاده بر اینکه مذکور شد در نیت واجب نیست
پس واجب نیست قصد وجوب واجب و ندب مندوب و نه قصد رفع حدث
و استباحه بلکه مضر نیست قصد وجوب در ندب یا عکس هرگاه از روی تشریع نباشد
و مضر نیست قصد تجدید در وضوی رافع از روی غفلت و اما محل نیت پس آن در حال
غسل جزء اول وجه است اگرچه اقوی جواز تقدیم او است در نزد مضمضه و استنشاق
دون غسل یدین علی الاصح و واجب است نیت وضو را جمله کند پس اگر هر عضو را
مستقلا نیت کند باطل است و اگر قصد کند هر عضو را بعنوان آن جزء صحیح است
چنانکه هرگاه قصد کند هر عضو را بمجرد از قصد استقلال و جزئیت اگرچه احوط
در اخیر بطلان است و شرط است در وضو استدامه حکم نیت پس هرگاه تردد
در اتمام آن یا قصد کند عدم وضو را باطل است و اگر رجوع کند قبل از فوت موالات
بعمل نزد وضو نیت صحیح است و کفایت میکند یک وضو از برای رفع احداث متعدده
خواه نیت جمع کند یا نیت بعضی یا نیت کند عدم رفع بعض را اگرچه احوط در اخیر
و اولی در وسط اعاده است و هرگاه مجتمع شده باشد در او اسباب حدث
اکبر چون جنابت و غسل مس میت و حیض و غیر ذلک پس اگر جنابت در آن میان

هست

هست و قصد او را کرد مرتفع میشود جمیع احداث و وضو هم ساقط است و همچنین
است هرگاه قصد رفع مطلق حدث را میکند و اگر قصد رفع حدث خاص را کند مرتفع
میشود او دون غیر او و اگر قصد کند قربت فقط را دون رفع احداث جمیعا یا بعضا
پس اقوی بطلان است و همچنین حکم در اغسال مندوبه و مختلطه از واجب و ندب
بالنیت جمع **پنجم** مباشرت است یعنی خود باید بعمل آورد وضو را پس اگر دیگری او را
وضو دهد با اختیار وضو [illegible] باطل است و جایز نیست تولیه آن با اضطرار و لکن
خود باید نیت کند **مسئله** هرگاه قبل از شروع در عمل مشروط بطهارت یقین داشته
باشد که حدث از آن صادر شده شک کند که آیا بعد از آن وضو ساخته یا نه
محدث است و همچنین است ظن بطهارت مگر اینکه ظن معتبر باشد بدل از یقین
چون خبر عدل واحد و هرگاه شک بعد از فراغ از عمل مشروط بطهارت باشد آن عمل صحیح است
و از برای اعمال دیگر وضو میسازد و اگر در این صورت بداند که سبب شک قبل از عمل
متحقق شده و لکن ملتفت بآن نبوده بنحوی که اگر قبل از عمل ملتفت میشد
هر آینه شک حاصل میشد پس در این صورت عمل را اعاده میکند علی الاصح الاحوط
و اگر در اثناء عمل شک کند قطع میکند و احوط اتمام و اعاده است بطهارت جدید
و اما هرگاه یقین دارد بطهارت و شک کند که آیا از آن حدث واقع شده یا نه

التفات بشک نمی‌کند و هرگاه علم بفرد و دارد و شک دارد که در سابق وضو ساخته
خواه زمان احدهما معلوم باشد یا زمان هیچ یک معلوم نباشد علی الافضل و هرگاه
شک در وصل عضوی از اعضاء وضو نماید پس اگر بعد از فراغ از وضوست
التفات بشک نمی‌کند و اگر در اثنا است بعمل می‌آورد آن عضو را و ما بعد آن را و اگر
بیش نکند آن عضو را بعمل می‌آورد او را و ما بعد او را و مراعات می‌کند ترتیب جمیع
صور ترتیب را و موالات را و حکم ظن غیر معتبر حکم شک است مسئله نواقض
وضو چند چیز است اول و دوم بول و بلل مشتبهی که خارج شود از محل قبل از استبراء
سیم غایط است اگرچه بمصاحبت چیزی خارج شود چون کرم و غیر آن و شرط است
در نواقضیت اینها اینکه خارج شود از موضع معتاد غالب ناس یا موضعیکه
بحسب خلقت طبیعی او است اگرچه غیر مخرج غالب شده باشد یا موضعیکه بالعرض
مخرج او باشد خواه طبیعی او مسدود شده باشد یا نه و احوط تجدید وضوست
هرگاه خارج شود از غیر محل معتاد هرگاه آن در وقت معده واقع شده باشد
بلی مطلقا هرگاه بمجرای معتاد خود خارج شود نه آنکه مانند غذا برده باشد
و خصوصا هرگاه در زیر احلیل واقع شده باشد یا در بیضتین باشد احتیاطا
ترک نکند چهارم بادی که از محل معتاد خارج شود بشرط آنکه در عرف صدق کند ریح

بکند

بکند اگرچه بوی و صدا نداشته باشد پنجم خوابیست که غالب باشد بر گوش و از شنیدن
و چشم را از دیدن خواه این معنی عارض او نشسته شود یا واکشیده یا در راه
رفتن و غیر آن و التفات بآن نمی‌شود اگر شک در عروض او باشد و در حکم نوم است
بیهوشی و دیوانگی و مستی هر چه در حکم اینها است ششم استحاضه قلیله است
و هم چنین است متوسطه نسبت بظهر و مغرب و کثیره نسبت بعصر و عشا اگرچه
این موجب غسل هم می‌شود مسئله کسی که سلس البول داشته باشد خواه بول خواه
اسهال و خواه ریح و خواه نوم و خواه اغماء و غیر آن اگر زمانی برای او ثابت بشود
شود که صلوة را با طهارت تامه بعمل آورد بآن انتظار آن زمان را می‌کند و الا
پس اگر ممکن است در اثناء نماز تجدید وضو نماید بنحوی که صلوة انجا شکسته
قطع نشود پس چنان کند و الا بجهت هر نمازی وضویی بگیرد و آنچه در اثناء
اتفاق افتد معفو است و لکن واجب است بر آنها منع تعدی نجاست بسبب
و جایز جوز بضبط کردن حد بمثل کیسه و غیره و امثال اینها و اقوی آن است
که سلس البول حکم بغیر فرق بینهم در حکم مبطون است و واجب نیست بر او اعاده
وضو از برای نوافل و مس کتابة قرآن و ممکن است الحاق غیر سلس باو در حکم
مذکور و لکن احتیاط را ترک نکند مسئله واجب نیست وضو لنفسه بلکه واجب

می شود برای صلوة واجب و اجزاء منسیه او و صلوة احتیاط و سجده سهو و از
برای طواف واجب و از برای مس کتابت قرآن و مس اسم جلاله و مس اسماء مختصه
الهی و واجب نیست از برای مس اسماء انبیا و ملئکه و کلی اسماء مشترکه تابع قصد
کاتب است و مراد از کتابت حصول نقوش معهوده است خواه بمداد یا غیر آن و خواه
از کاتب باشد یا نباشد حاصل شده باشد و ایضا واجب می شود غسل جنابت
بدو چیز اول خروج منی بکل اوصاف یا بعضها یا غیره در حکم او است بلل مشتبه
بعد از خروج منی و قبل از استبراء از موضع معتاد بالاصالة یا بالعرض و اگر
خارج شود منی از سوراخ که حادث شده باشد در زیر بیضتین احوط جنابت است اگرچه
منسد نگردیده باشد و اما خنثی معتبر است در جنابت آن خروج منی
از هر دو فرج او مگر با اعتیاد یکی انسداد دیگری شده و صورتیکه علم بهم رساند
بانکه خارج منی است و اگر مشتبه شود پس علامت او در صحیح جهیدن و شهوت
و سستی بدن است و در انثی مجرد شهوت بعض علماء اجزهم کافی است و در جامه که مختص
است یا د بیابد منی را و علم بهم رساند که از او است غسل میکند و هرگاه نیکه علم
دارد بوقوع غسل بعد از جنابت اعاده نمی باید و هرگاه علم بهم رساند که از او است
اگرچه ظن داشته باشد احوط اعاده است و از این حکم جامه مشترکه بطریق اولی

وهرگاه جنابت

۱۳

و هرگاه جنابت منحصر باشد در میان دو نفر بنحویکه یقین داشته باشد بانکه منی
از یکی ایشان است هر دو در احکام نفس خود در حکم طاهر هستند و جایز نیست اقتداء
کردن ثالثی بیکی از ایشان بلکه بهر دوی آنها در دو فریضه بلکه در فریضه واحده
بنحویکه نصف را بیکی بجا آورد و بجهت عذری دیگری را در نصف دیگر نائب کند
بلکه جایز نیست اقتداء احدهما بدیگری چنانکه جایز نیست تکمیل عدد جمعه بالاثنین
ثانی حاصل می شود جنابت بجماع در قبل یا دبر خواه انزال شود یا نشود و خواه واطی
یا موطوء زنده باشند یا یکی مرده باشد و حاصل می شود جنابت خنثی بجماع او
بجماع با او و اگر خنثیان با هم جماع کنند هیچیک جنب نمی شود مسئله غسل جنابت
لنفسه واجب نیست بلکه واجب می شود از برای اموریکه شناختی در وضو و از
برای ادراک صوم واجب هرگاه با قیمه باشد و از برای مس اسم جلاله و سایر اسماء
انبیا و ائمه که مقصود از آن اسماء ایشان باشند و از برای لبث در مساجد
و از برای گذشتن مسجد الحرام و مسجد النبی و حرم ایشان و از برای وضع چیزی در
مساجد و از برای قرائت چیزی از سور عزایم اگرچه بسم الله بقصد آنها باشد
مسئله واجب است در غسل جمیع آنچه در وضو شناختی از نیت و مقارنت او
عمل و استدامه حکمیه و غیر اینها بلکه واجب است در غسل شستن تن بتمام و کلیه

غسل ظاهر اگرچه مویی باشد بلکه واجبست که به بیخ موی برساند و کافی است
شستن عضو لاحق شستن جزئی از عضو سابق از آن جهت و حصول غسل خصوصا در ارتماسی
با آب کثیر لیکن احوط تخلیل عضو است قبل از غسل اولا و در غسل واجب نیست
بلکه هر عضوی را هر آنی می توان شست و هرگاه بعد از دخول در عضو شک کند
در عضو سابق اعتبار ندارد خواه شک کند بخلاف در وضو که قبل از فراغ از وضو
شک باشد مشکوک و ما بعد آنرا بعمل می آورد و کیفیت غسل آن است که اول بشوید
سر و گردن خود را اولا و بعد از آن شق ایمن را و بعد از آن شق ایسر را و غیر ترتیبی
تحریک عضو در آب بنحوی که آب بر آن جاری شود و بیرون آوردن از آب و فرو
رفتن و کفایت می کند ارتماس از ترتیب اگرچه ترتیب افضل است **فصل سیم**
در تیمم است **مسئله** واجب می شود تیمم بدل از غسل یا وضو هرگاه عاجز باشد
عقلا یا شرعا از استعمال آب یا اینکه آب نداشته باشد یا متمکن از ثمن
او نباشد یا دفع ثمن مضر بحال او باشد یا استعمال آن باعث هلاکت یا حصول
مرض شود اگر مرض حاصل شود یا عضوی ترکیدن او باشد یا آب در جایی باشد
که خوف از دزد و درنده داشته باشد در آوردن او یا خوف تلف از تشنگی
بر خود یا نفس محترمی داشته باشد و یا وقت تنگ باشد یا آب نداشته باشد

درجمیع

در جمیع این صور معین است تیمم آنچه مذکور شد در غیر صلوة جایز نیست زیرا که گمان
می کند در آن تیمم با تمکن از استعمال آب و هرگاه در صحرایی باشد پس اگر علم یا ظن دارد
بلکه یکجا دارد خبر دهد به عدم وجود آب در آن اطراف طلب آن ساقط است و الا
واجب است طلب آب به مقدار رمی تیر پرتاب در زمین هموار و مقدار رمی یکی
در کوه و کمر **مسئله** جایز است تیمم بر وجه ارض مطلقا اگرچه از سنگ و جص پیش از پختن
باشد اگرچه رمل و سنگ باشد بلکه بعضی تصریح اسم ارض بر آن باشد صادق
جایز نیست چون نمک و طلا و نقره و عقیق و فیروزه و غیر آنها که از معادن گویند
و همچنین جایز نیست بر گچ و نوره بعد از پختن و احوط ترک آن است بلکه
جایز نیست بر خاکستر و هر چیز سوخته و آنچه تیمم با او می کند که پاک باشد و غصبی نباشد
و ممزوج به غیر زمین نباشد چون کاه و غیر او به نحوی که حایل شود از وقوع ید
بر آن و اگر متمکن از ارض نباشد هرگاه ممکن است که جمع کند غبار جامه و زین
به نحوی که بر او تیمم کند معین است و الا تیمم می کند بر غبار جامه و زین
از او نباشد تیمم می کند به گل اگر خشکانیدن آن ممکن نباشد و الا معین است
قبل از تنگی وقت و هرگاه متمکن از هیچ یک نباشد نماز ساقط است
و بعد از تمکن قضا می کند و احوط جمع میان ادا و قضا است **مسئله** کیفیت تیمم

چنانکه بر بند باطن دو دست را بر زمین بعد از آن مسح کند با هر دو پیشانی و دو جانب
خود را از رستنگاه موی سر تا بالای دماغ و ابرو و اولی ادخال ابرو است و مسح
این همه بیکبار جایز نیست و بغیر باطن با اختیار جایز نیست و باید که بجمیع
دو کف مسح کند اگرچه بطریق توزیع باشد و واجب نیست که هر جزو از کف
بهر جزو از محل برسد و اگر در کف یا محل مسح نجاست باشد پس اگر ممکن است ازاله
چنان کند و اگر ممکن نیست و غیر متعدی باشد ضرر ندارد مسح بر آن و بآن
و اگر در باطن جراحت و متعذر نیست بظاهر مسح کند و اگر در محل مسح است
و متعذر و لست اقتصار کند بمقدار ممکن از حایل و جبیره و غیر آن چنانکه
شناختی در وضو و تیمم بدل از وضو یک ضربت بجهت رو و دستها کافی است و در
بدل از غسل دو ضربت لابد است یکی بجهت روی و دیگری جهت دستها و احوط
از برای هر دو دو ضربت است و اگر عاجز باشد از تیمم دیگری او را تیمم دهد
بدستهای خود عاجز شود بدستهای نایب می شود [مسئله] جایز نیست
تیمم قبل از دخول وقت و بعد از دخول وقت جایز است هر چند در سعه
وقت باشد خواه عذر متوقع الزوال باشد یا نه و احوط تاخیر تا ضیق است مطلقا
و هرگاه تیمم سابقش باقی باشد جایز نیست تا آنکه تیمم نماند دیگر در اول وقت خواه

تیمم

تیمم سابقش بجهت نماز بوده باشد خواه برای اعمال مشروطه بطهارت و در هر جا که
طهارت مائیه مشروع است تیمم بدل از آن مشروع است با عدم تمکن از آب مگر واجب
که در آن جایز نیست تیمم و تیمم بدل از غسل جنابت بمعنی از وضو و بدل از سایر
اغسال مغنی نیست پس اگر بعد از آن آب داشته باشد مقدم می دارد غسل با کفایت
آب و اگر کفایت نکند مگر بجهت وضو تیمم بدل از غسل می کند و با آب وضو می سازد
و اگر هیچ آب ندارد تیمم می کند یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو و طاهر می شود
تداخل در تیمم بنحوی که شناختی در اغسال متحقق می شود تیمم جنب اصغر اگرچه
بدل از غسل بوده باشد و بوجدان آب چنانکه فرصت باشد منتقض می شود مگر آنکه
برکوع رفته باشد و اگر در نماز یا طواف باشد خواه واجب و خواه سنت
منتقض می شود مطلقا و اگر بدل از غسل جنابت بوده منتقض می شود مادامی که
حدثی نشده باشد و اقوی در صورت اعاده صلوة است بر او اگر نماز کرده باشد

خاتمه در بیان نجاسات و مطهرات نجاسات ده چیز است **اول و دوم** بول
و غائط از حیوان غیر ماکول اللحم اصلیا یا عارضا اگر نفس سائله داشته باشد
پس نجس است بول رضیع و حیوان جلال اگرچه حیوان ماکول اللحم باشد و نجس نیست
بول ماکول اللحم و غیر ذی نفس سائله مثل مار و ماهی و غیر اینها **سیم** منی است

از هر حیوانی که صاحب نفس باشد اگرچه ماکول اللحم باشد چهارم میته حیوانی است که صاحب
نفس سائله باشد و حکم میته است اجزائی که از زنده جدا می شود بشرط آنکه چیزی
در آنها حلول کرده باشد چون دست و پا و سینه گوسفند و غیر اینها اما اگر چیزی
در آن حلول نکند پس آن طاهر است خواه از زنده جدا شود یا از مرده چون موی
و پشم و کرک و شاخ و سم و استخوان و منقار و امثال اینها بشرط آنکه از حیوان
نجس العین نباشد چون سگ و خوک و کافر و لیکن هیچ چیز از او طاهر نیست نه در حیات
و نه در ممات و اجزاء صغیره که از بدن جدا می شود با استعمال و خاریدن چون پوست
لب و دست و لزج و مانند آن پاک است و همچنین نافه که از آهوی
زنده جدا شود پاک است و اگر مرده باشد احوط اجتناب است و تخم که در شکم مرغ مرده است
پاک است اگر پوست او رسیده باشد خواه مرغ ماکول اللحم باشد یا غیر ماکول اللحم و اگر چیزی
نرسیده باشد اولی نجاست است و همچنین شیری که در پستان میته است پاک است اگر حیوان غیر ماکول
اللحم باشد و احوط در او اجتناب است و همچنین انفحه طاهر است و او ... بان
شیردان بره و امثال آن است مادامی که شیرخوار است و بعد از چریدن مستقی
هست بلی اگر بجزء جای از میته باید شسته شود پنجم خون است از هر حیوانی
که صاحب نفس سائله باشد و علقه یعنی خونی که از نطفه مسکون شده نجس است ملوّن

اگرچه

15

اگرچه در اندرون تخم باشد و خونی که مشتبه باشد بطاهر و نجاست آن احوط
اجتناب است از او ششم و هفتم سگ و خوک بری است و جمیع اجزاء اینها نجس است و بحری
آنها طاهر است و اگر جمع شود یکی از اینها با حیوان طاهری معتبر در الحاق صدق
اسم است و اگر صدق اسم هیچیک بر او نشود طاهر است اگرچه احوط اجتناب باشد
علی الاقوی هشتم هر مسکری که بالاصل مایع باشد خواه از آب انگور باشد یا غیر آن
بخلاف مسکر جامد چون بنگ و مانند آن بالاصل که آن نجس نیست اگر در آب بجوش آورند
و مایع شود و همچنین عصیر انگور بعد از جوش آمدن خواه با آتش و خواه
بخودی خود و آفتاب و اما آب غیر انگور چون عصیر مویز و خرما پس اصح طهارت
و اقوی حلیت اینها است لکن اقوی اجتناب خصوص در عصیر مویز نهم فقاع است
و آن شرابی است که از جو بعمل می آورند دهم کافر است و او کسی است که از دین غیر
الاسلام باشد یا از دین اسلام باشد اما انکار کند یکی از ضروریات دین را
یا صادر شود از او قول یا فعلی که باعث ارتداد او گردد پس داخل است در آنچه
مذکور شد کافر اصلی و اهل ذمه و خارجی و ناصبی و غالی مسئله هر جسم طاهری
ملاقات کند یکی از نجاسات مذکوره را نجس می شود بشرط آنکه احدهما
یا هر دو مشتمل بر بلل باشد و هر چند که از عمل مشتبه مشتمل شود یکی بر دیگری که باعث

تا اثر و استعمال شود پس ملاقات جسم طاهر با این با مثل نحوی که تاثیر کند باعث
نجاست ملاقی نمی شود و در صلاه با وجوب نجاست متعدی بجمیع آن نمی کند بلکه مخصوص است
بموضع ملاقات و از این قبیل است هرگاه کسی کشته خربزه و خیار با عضوی
که عرق دارد ملاقات کند با نجاستی محقق است نجاست بموضع اتصال مسئله حکم
نمی شود بنجاست چیزی مگر بعلم یا بشهادت عدلین یا عدل واحد علی الاقوی یا باخبار
صاحب ید و بظن و شک نجاست ثابت نمی شود مگر در بلل مشتبه قبل از استبراء
چنانکه گذشت مطهرات چند چیز است اول از جمله مطهرات آب است و آن پاک می کند
جمیع نجاسات را و این اگر کثیر یا جاری باشد پاک می کند بمجرد ازالهٔ عین نجاست
و محتاج بعصر و تعدد نیست در هیچ نجاستی الا که نجاستی است که محتاج بتعفیر است
لا بسبب استیلاء او و اگر آب قلیل است و نجاستی غیر از بول است پس شرط است در او ازالهٔ
عین و ورود آب بر نجس و عصر هر چیز بیرون کردن غساله از متنجس و تعدد شرط
نیست در هیچ نجاستی مگر بول غیر صبی که اصح در آن اعتبار دو مرتبه شستن است
خواه در جامه و خواه در بدن و خواه ظرف یا غیر و خواه بول انسان و خواه
از حیوان غیر ماکول اللحم که غیر انسان باشد بلی در مخرج بول بلکه از محل متعارف
غسل نکرده باشد بلکه دفعه کافی است شستن و سکر انا کدا گر نجس شود بولوغ

سگ یعنی

سگ یعنی یا کتاب زبان از آنچه در ظرف است بخورد واجب است که سه دفعه بشوید آنرا
دفعه اول بخاک بمالد و دو دفعه بآب بشوید و دور نیست که حکم لیسیدن ظرف را
بزبان یا خوردن و آشامیدن از ظرف اگر چه بزبان نداشته باشد این باشد بلکه
الحاق مطلق بخوردن هر عضوی قوی است اگر چه اقوی خلاف اوست و اولی و احوط الحاق است
غیر از انا است یا انا است یا صید و معتق و ولوغ در ظرف که نجس شده باشد اشتر بحیثیتی
یا بردن موش یا موش صحرائی یا بنشیند یا بشرب یا بسایر مسکرات حکم او حکم سایر
نجاسات است در یک دفعه کافی است و بولد موضع نشستن آب نحویکه
فراگیرد محل و بول را و اگر متنجس از چیزی و نشستن آب غساله را از بیرون
بیرون آورد و هرگاه چیزی با پیغمبر نجس شود و بعد از آن مجمد شود نحوی که آب بعد
اعماق آن نفوذ نکند چون طلا و نقره و مس و رصاص که گداخته پس پاک نمی شود بغسل
ظاهر آن و اگر آب در اعماق ظاهر آن نفوذ کند چون چیزی نجس که نان پخته باشند
یا چیزی که از گل نجس ساخته باشند چون صابون و کاغذ و امثال آنها پس پاک
می شود هرگاه بگذارند او را در آب جاری یا کر که آب نفوذ کند در اعماق آن
و مستولی بر نجاست شود و اگر انا نجس را ممکن است که در آب جاری و کثیر ببرند
البته پاک می شود اگر با آب قلیل بشویند که آب را در آن بگردانند نحوی که جمیع محل

فرا گرفته پس ببرند پس اناء اگر از قبیل خم و امثال آن باشد که در زمین نصب شده
و تحریک او متعسر است آب را بر آن جاری کنند و مجتمع در ته آن را بیرون آورند و اولی
آن است که واجب نیست تطهیر کردن آلتی را که بآن آب را بیرون می‌آورند حدیث
تا نجس و هم چنین ضرر ندارد چکیدن قطره که در میان ته خم چکید دوم
از مطهرات زمین است و آن پاک می‌کند زیر پا و ته چیزی را که به آن پای کنند چون کفش
و چکمه و نعل و عصا خواه مشی باشد یا مالیدن بعد از زوال عین و معتبر در تطهیر
زوال عین است از آنچه عصا و نیزه پاک نمی‌شود و حواشی قدم که متعارف
نیست در حکم کف است سیم آفتاب است و آن پاک می‌کند چیزی را که نشاید
بردن از غیر منقولات باشد چون دیوار و اعتاب و اشجار و ابواب و اخشاب
مثبته و فواکه و زرع و از منقولات حصیر و بوریا و شرط است که تجفیف
حاصل شود از شمس و تابیدن بعد از جفاف مطهر نیست چهارم استحاله است
که جسم بگردد بجسم دیگر که اسم دیگر بر او اطلاق شود خواه بتوسط
آتش باشد چون جسم نجس یا متنجس که بسوختن خاکستر شود یا دود یا بخار
و بخار شود و هر گاه زغال و آجر و خزف شود مطهر نیست و خواه بغیر آتش
باشد چون سگ و امثال آن در نمکزار افتد و از قبیل آن شود یا نطفه

که حیوان

که حیوان شود یا العجین که خبز شود و عرق و بول ماکول اللحم شود یا نجس و متنجس که
جزو فواکه و نبات شود یا خمر که مستحیل بسرکه شود خواه بخودی خود یا چیزی باو
بیندازند چون نمک و غیر آن که بواسطه مستحیل شود یا بعلاج خود یا بانداختن قطره
خمری در سرکه بیندازند خواه مستحیل شود یا مستهلک اصح نجاست است و هم چنین
خمری که بنجاست دیگر نجس شود استحاله بخل مطهر او نیست و هم چنین مستحیل شدن
عصیر عنبی بعد از غلیان بخل مطهر او نیست پنجم ذهاب ثلثین عصیر که بغلیان
آمده باشد مطهر او است خواه با آتش باشد یا با آفتاب و ذهاب بغیر آن مثل چون
هوا و غیر آن مطهر نیست و معتبر در ذهاب ثلثین صدق عرفی است خواه بکیل
و خواه بوزن و خواه بمساحت اگر چه احوط وزن است ششم انتقال نجس است بمحل
دیگر که مستند شود بمنتقل الیه چون خون که منتقل شود بکیک و شپش
و چون آب نجس که جزو نبات شود و هر گاه استناد معلوم نباشد
بنجاست چون کنه و غیره که بعد حرام هفتم اسلام است و آن پاک می‌کند جمیع
کافر را که مسلم شد ظاهر است که اگر مرتد باشد و توابع بدن او چون موی و آب دهن
او و امثال آن توابع او است در طهارت دون ثیاب او علی اشکال و هر گاه بدن
قبل از اسلام نجس شود بنجاستی که عین او باقی نیست

باسلام هشتم تبعیت است چون تابع شدن اولاد که نابالغ باشند بپدر و جد اگر مسلم شوند
در اسلام و چون تابع شدن اسیر مسلم را که اسیر کرده او را هرگاه همچنان از ابوین
همراه او نباشد و چون تبعیت حواشی چاه و دلو و ریسمان و آلت کشیدن آب را
و اوانی خمر که خل شود و اسباب و آلات و اعوان عصیر که ذهاب ثلثین او شود
و اسباب و آلات که میت را بآن غسل می‌دهند جمیع یا بعض مشروع خود و ید غاسل
نهم زوال عین نجاست است از باطن و از حیوانات دهم غیبت است و آن بالنسبه کسی
انسانی است که جامه و اعضا و فرش و جمیع توابع او را با علم او بنجاست احتمال تطهیر
بحکم انفی طهارت است با احتمال حصول و هر چند خود آن شخص عالم باو نباشد
یا غیر مکلف باشد چون مجنون و معتقد قائل بطهارت یازدهم استبراء حیوان
نجاست خوار است هرگاه حبس و منع کند او را از نجاست خواری بنحوی که سلب اسم
نجاست خواری از او شود بالنسبه بغیر او مسئله حرام است اتخاذ ظروف از طلا
و نقره خواه بجهت خرج کردن باشد و خواه بجهت زینت طاق و طاقچه و مشاهد
مشرفه باشد و هم چنین حرام است اکل و شرب در آنها و ظروف شامل می‌شود
هر چه ظرف است چون کاسه و بشقاب و طشت و آفتابه و قلیانی و سینی و قاشق
و نمکدان و سرمه دان و کفگیر و ... قلیان و سر آن و سر ... و هر چه

محل

۱۸

محل آنها است مانند قلیان و زیر شطب و شمع دان و سرمه‌دان ...
اگر و دو کش کرده باشند طلا و نقره را با طلا و نقره بنحوی که در عرف ظرف
طلا و نقره محسوب شود اولی عدم حرمت است و حرام نیست ... از ظروف طلا باشد
اگرچه غیر ... باشد و همچنین حرام است ... نقش طلا و نقره کرده باشند
یا هم ... باشند چون بعض ظروف
چینی ... و همچنین ظروفی اگر از طلا یا نقره ...
باشند و جایز است استعمال ... اگرچه از جواهر ثمینه ...
جایز است استعمال ... که علم بنجاست آنها ندارد ... العالم
کتاب الصلوة و در آن چهار مقصد است مقصد اول در مقدمات نماز
و آن پنج است اول در بیان انواع صلوة و اوقات آنها است مسئله نماز
در شرع بر دو قسم است واجبی و مستحبی و واجب بر پنج نوع است اول یومیه
و منقسم می‌شود در آن جمعه دوم آیات سیم طواف چهارم نمازیکه واجب
شود بنذر و شبه آن یا با جاره پنجم صلوة اموات و نماز یومیه پنج
است اول نماز صبح و آن دو رکعت است و مغرب و آن سه رکعت است و ظهر
و عصر و عشا هر یک چهار رکعت است نسبت بکسیکه مسافر نباشد و این

از خوف باشد و عدد رکعات سنت بساقط اما اگرچه در وطن خود باشد
و مستحب انواع او بسیارست و از جمله آنها نوافل یومیه است که در دین اولیاء
مانند واجب است و این نوافل او برای شخص غیر مسافر سی و چهار رکعت است
ظهر و عصر هر یک هشت رکعت است پیش از فریضه و مغرب چهار رکعت است
و عشا دو رکعت نشسته بعد از فریضه و صبح دو رکعت است قبل از فریضه
و نماز شب یازده رکعت است قبل از فریضه که در رکعت اول هر دو رکعت
بیک سلام است و دو رکعت آخر شفع و یک رکعت که وتر است بیک سلام است
و در روز جمعه زیاد می شود چهار رکعت بر نوافل ظهر و عصر که مجموع بیست
رکعت می شود که قبل از زوال باید کرد و از جمله نوافل غفیله است و آن دو رکعت است
میان مغرب و عشا باید کرد و کیفیت آن در محل خود مذکور است مسئله وقت
فریضه ظهر از اول زوال است تا گذشتن مقدار فعل چهار رکعت بنماز از برای
حاضر و مقدار دو رکعت از برای مسافر پس مشترک است وقت در میان
ظهر و عصر تا بماند بغروب مقدار چهار رکعت از برای حاضر و مقدار دو رکعت
از برای مسافر و وقت فریضه مغرب از اول مغرب است که ذهاب حمره مشرقیه است
علی الاصح تا گذشتن مقدار سه رکعت پس مشترک می شود مغرب و عشا تا بماند

مقدار

مقدار چهار رکعت از برای حاضر و دو رکعت از برای مسافر بنصف شب پس مختص
می شود بعشاء و اظهر آن است که کسیکه مضطر باشد چون نائم و ناسی و حائض
و امثال آن ممتد است وقت از برای ایشان تا طلوع صبح اگرچه مختص می شود بعشا
از آخر وقت بمقدار اداء آن و احوط آن برای مضطر بلکه عامد عدم قصد نیت
اداء و قضاست و داخل می شود وقت فریضه صبح بطلوع صبح صادق که در افق
مستطیر است و ممتد است وقت آن تا طلوع آفتاب و فایده اختصاص وقت
بفریضه عدم صحت فریضه دیگر است در آن وقت خواه عمداً و خواه سهواً
مانند وقوع فریضه در خارج وقت و این در صورتیست که فریضه صاحب
وقت بوجه صحیحی بعمل نیامده باشد و اگر بعمل آمده باشد مثل آنکه اندکی
فراموشی فریضه عصر را بعمل آورده باشد در وقت مشترک بر خاطرش
آمد که ظهر را نکرده و از وقت باقی نمانده مگر مقدار چهار رکعت فریضه
پس ظاهر صحت ظهر است در این وقت و هم چنین است نسبت بمغرب و عشاء
هرگاه باقی بماند بغروب تا آخر وقت عشا مقدار پنج رکعت مانعی نمی شود
فریضه اولی صاحبه وقت را و اگرچه سه رکعت او در وقت مختص باو واقع
شود و اگر باقی بماند تا آخر وقت عشا مقدار چهار رکعت فراهم نمی شود مغرب ادا

بلکه محقق است عشاء وقت فضیلت ظهر از اول زوال است تا سایهٔ حادث شاخص بمقدار
شاخص شود و وقت فضیلت عصر ممتد است تا سایهٔ حادث شاخص دو مقابل
او گردد و اولی آن است که مبدء فضیلت عصر را از اول شاخص دو قدم کرد اگرچه اقوی آن است
که مبدء فضیلت عصر بعد از حدوث ظل است بمقدار چهار سبع شاخص و مبدء
فضیلت ظهر از آنکه بیش ظل حادث بمقدار دو سبع و وقت فضیلت مغرب از غروب
که ذهاب حمرهٔ مشرقیه است تا زمانی که تا بطرف شدن شفق که حمرهٔ مغربیه است
پس وقت فضیلت عشا داخل شود و ممتد است تا ثلث شب و وقت فضیلت
صبح از طلوع صبح است تا روشن و شایع روز که حاصل می شود بطلوع حمرهٔ
مشرقیه و افضل در جمیع اوقات فضیلت و اجزاء تعجیل است در اول وقت و وقت
نافلهٔ ظهر از اول زوال است تا ظل حادث بمقدار دو سبع شاخص زیاد شود و وقت نافلهٔ
عصر ممتد است تا بمقدار چهار سبع زیاد شود و اگر یک رکعت در این مقدار و هنوز
شروع بنافله نکرده پس اول شروع فریضه است و اگر شروع کرده بود محققه تا آخر
می رساند باینکه حمد تنها می خواند و وقت نافلهٔ مغرب بعد از فارغ شدن از آن است
تا بطرف شدن حمرهٔ مغربیه و ممتد است و بیترتیب تا ابتدا و وقت فریضهٔ عشا
و اولی ایقاع او است بعد از هر نافله که در آن شب بجا آورد ایقاع او که بنا

ووقت نافلهٔ صبح

و وقت نافلهٔ صبح از طلوع صبح صادق است تا نمایان شدن طلوع حمرهٔ مشرقیه بمقدار
اداء فریضه و جایز است ایقاع او را با نماز شب لیکن اگر قبل از صبح بخواند افضل
اعاده او است قبل از فریضه و وقت صلوة اللیل از نصف شب است تا طلوع فجر
صادق و هر چه نزدیک باشد از ثلث آخر است افضل است و اقرب بصبح افضل است و
تقدیم صلوة شب بر نصف شب جایز نیست مگر کسی که خوف دارد عدم ادراک
او را در وقت فضیلت خود بجهة سفر یا خواب یا احتلام یا سایر اعذار و قضاء
آن افضل است از تقدیم **مسئله** هرگاه مکلف را عارض شود عذری که مستوعب
شود تمام وقت را چون جنون و اغماء و حیض و ساقط است از او نماز و هرگاه امری
کند از اول وقت بمقدار عمل آوردن تمام نماز با جمیع شرایط و هنوز عمل بجا نیاورده
عذر عارض شود واجب است بر او قضاء و هرگاه عذر او مرتفع شود در آخر وقت
و ادراک کند از آخر وقت مقدار یک رکعت را با شرایط واجب است بر او اداء
و اگر نکرد قضا بر او واجب است **مسئله** ثابت می شود وقت بعلم و بشهادت دو عادل
و بخبر عدل واحد اگرچه احوط عدم ثبوت به و بنای اجتهاد و ثابت نمی شود
بظن و نه باماراتی چون ساعت و امثال آن مگر بسبب علم شود و نه باذان
مؤذن اگرچه عدل عارف باوقات باشد بلی جایز است اکتفا بظن از

برای کسیکه متمکن از علم نباشد چون کور و محبوس و با وجود این اگرچه افضل است
تاخیر است تا علم بهم رسد و اگر عالم بالظان با جواز عمل بظن نماز کرد و معلوم شد
خطاء او پس اگر همه نماز در خارج وقت واقع شده است استیناف میکند
و اگر بعضی از آن در وقت واقع شده اگرچه سلام تنها باشد اعاده نمیکند
علی الاقوی و اگر پیش از دخول وقت شروع بنماز کرد پس اگر عمداً یا جهلاً
بالحکم یا سهواً از روی شک و ظن بوقت بوده اعاده نمیکند و اگر یقین
بدخول وقت داشته و معلوم شد خطاء او حکم آن است که مذکور شد
و اگر بظن آن مراعات وقت نماز کرد و معلوم شد وقوع آن در وقت اقوی
صحت نماز اوست و احوط اعاده است و هم چنین جاهل بوجوب مراعات
و اگر از روی غفلت بی مراعات شروع بنماز کرد و در اثناء نماز ملتفت شد پس اگر
معلوم شد بر او دخول وقت را استیناف میکند و احوط اتمام و اعاده است

مسئله واجب است ترتیب در صلوة پس جایز نیست تقدیم عصر بر ظهر
و نه عشا بر مغرب عمداً و اگر سهواً مقدم داشت و در وقت مشترک
واقع شد پس اگر در اثناء بخاطرش آمد عدول میکند بسابقه و اگر بعد
از فراغ بخاطرش آمد صحیح است و اگر در وقت مختص بر بعضی اولی بوده باشد

دیگر

و بعد از فراغ بخاطرش آید اعاده میکند و اگر در اثناء بخاطرش آید عدول
میکند و احوط اتمام و اعاده است و ترتیب در قضا نیز بفایته و حاضره نیست
پس واجب نیست عدول از حاضره بفایته و لکن مستحب است و افضل ایقاع
هر نمازی است در وقت فضیلت آن مگر در عصر روز جمعه که جمع میکند در میان
ظهر و عصر و مگر در عشاء عرفات که تأخیر میکند از آن بمزدلفه اگرچه تا ثلث شب
کشد و مگر از برای تحصیل حضور قلب و اعتدال هوا و ادراک جماعت و دفع انتظار
و فقره و دفع منازعه نفس در صائم و جمع میان دو نماز از برای مستحاضه کبری
و مربیه صبی که نماز ظهر و مغرب را تا آخر بیاندازد تا جمع کند با عصر و عشاء و همچنین
از برای هر صاحب عذری که امید زوال عذر خود داشته باشد و مکروه است
ابتداء نوافل مبتدئه در وقت طلوع آفتاب و بلند شدن آن و غروب آن
و نوافل ذات اسباب چون نماز زیارت و حاجت و استخاره چنین نیست مقدمه
ثانیه در قبله است و قبله عبارت از مکانیکه خانه کعبه شرفها الله تعالی در آن
واقع شده باشد از تحت ارض تا عنان سماء و فرق نیست در میان قریب و بعید
و مشاهد و غیر مشاهد و حجر اسمعیل داخل نیست پس محاذات آن کافی نیست
هر گاه مستلزم محاذات بیت نباشد و کافی است در استقبال عرف اگرچه

اگرچه بعض اجزاء بدن خارج باشد واحوط محاذات تمام بدن است واستقبال اگر بنای
قریب ومشاهد واضح است واما از برای بعید غیر مشاهد پس طریق معرفت او
امور چند است اول حصول علم خواه بخبر باشد که معصوم در آن نماز کرده باشد
یا بغیر علم صحیح واخبار مستفیض که موجب حصول علم شود یا رجوع بامارات
که در شرع امارات قبله قرار داده شده چون که در بلاد خلف منکب ایمن از برای اوسط
عراق چون کوفه وبغداد وغیر آن بمنکب ماینه کتف وکردن است واحوط اعتبار
جدی محاذی کتف است وچون که در بلاد جدی را در کتف راست بنمای از برای
اطراف شرقی عراق چون بصره وچون که در بلاد جدی را بین الکتفین بنمای از
برای اطراف غربی عراق چون موصل وچون که در بلاد جدی را خلف کتف ایسر بنمای
کتف از برای اهل شام ومثل که در بلاد آفتاب را در وقت غروب مقابل عینی
وکه در بلاد مشرق را عند الاعتدال بر یسار ومغرب اعتدال را بر یمین از برای اهل عراق
وامثال اینها از امارات مذکوره در شرع واوفق مساوات این امارات است واعتبار
با علم واحوط تقدیم علم است واگر هیچیک از اینها میسر نشد رجوع می کند بقبله
بلد مسلمانان در خصوص مساجد ومحاریب وقبور ایشان واقوی تقدیم قبله
بلدان بر اجتهاد خود واگر آن هم میسر نشد رجوع باجتهاد وظن خود می کند از هر جا که

بهم رسد اگرچه از خبر کافری بهم رسد ودر این خصوص حرمان کرد پیش از وقت
بصیرت وغیر آن نیست بلکه هرگاه مکلف بیاشند بظن خود واگر تحصیل ظن هم
ممکن نباشد یا نماز می کند بجهتی که خواهد که بداند که قبله خارج از آن طرف نیست
هر چند احتمال انحراف یمین ویسار بهم رسد بنا بر یکی بنقطه مشرق ومغرب شد
واگر معرفت جهت قبله هم متعذر شود پس هر یک می کند نماز خود را بر چهار جهات
علی التساوی است چهار نماز می کند بچهار طرف واگر وسعت هر چهار طرف نداشته باشد
بقدر وسعت وقت نماز می کند اگرچه بیکی باشد واگر عالم بخروج از جهتی دارد ترک کرده
می کند بعد جهات مشتبه بها واحوط اقتصار بر جهت علی است اگرچه قوت دارد
الحاق حصر ظنی بعلمی وواجب نیست رعایت اتحاد جهت در دو صلوة پس هرگاه بعد از
تکرار ظهر حصر در غیر جهات مذکوره کرده ابتدا بجهات اخیره نماز کند واحوط
آن است که در عصر بهمان ترتیب چون ظهر وعصر ومغرب وعشا شروع بنماز عصر کند
مگر بعد از فراغ از تکرار صلوة اولی **مسئله** واجب است استقبال قبله در جمیع
فرایض کلا وجزء چون فرایض یومیه وجمعه وعیدین وصلوة جنازه
اجزاء منسیه آنها وسجده سهو بجهت فراموشی آن اجزاء وهمچنین در فرایض
معاده استحبابا یا چون معاده بجهت ادراک جماعت ودر نوافل واجبه بنذر وشبه آن

علی الاحوط و همچنین واجبست استقبال قبله در نوافل اصلیه هرگاه نماز کننده در حال
استقرار باشد و اما اگر در حال حرکت سواره رفتن است پس واجب نیست استقبال
در آنها مطلقا مسئله هرگاه عمداً برخلاف جهت قبله باشد اعاده می‌کند
در وقت و خارج آن خواه در مابین یمین و یسار باشد یا بنقطه مشرق
و مغرب و یا مستدبر باشد و همچنین است جاهل و ناسی هرگاه از میانه یمین
و یسار در رود خواه باشد یا برسد از نقطه مشرق و مغرب در نوعه
و اگر ظان و ناسی و جاهل واقع شود نماز او در مابین یمین و یسار یا اگر در اثناء
نمازش خطایش معلوم شد بر میگردد در باقی و اگر بعد از فراغ معلوم شد اعاده
نمیکند خواه در وقت و خواه در خارج وقت و اگر معلوم شد که منحرف از
مابین اگرچه مستدبر نباشد یا برسد پس ظان اعاده میکند در وقت و اگر وقت
خارج شده باشد چیزی نیست مطلقا و احوط اعاده است خواه مستدبر باشد
و یا رسیده باشد از نقطه مشرق و مغرب در نمازها باشد و ناسی و جاهل
اعاده میکند مطلقا چنانچه دانستی و اگر ظان یک رکعت را در وقت
ادراک کند بعد از آن معلوم شود که استقبال عین مشرق و مغرب یا استدبار
قبله کرده بوده بر میگردد بقبله و نمازش صحیحست مقدمه ثالثه در بیان

ستر

ستر نماز کننده و ساتر است مسئله واجبست بر مختار ستر پوشش عورتین در نماز
خواه در فریضه و خواه در نوافل خواه کل آنها یا بعض آنها اگرچه ناظری نباشد
و چه نباشد و چه مانعی از نظر بعورتین چون کوری و ظلمت یا حایلی باشد
و پوشانیدن مجموعه عورتین واجب نیست و اگر غافل شود از ستر عورتین یا اینکه
اعتقادش آن بود که عورتش مستور است بعد معلوم شود که در لباس او
سوراخی بود که عورتش نمایان بود یا باد عورتش را مکشوف کرده بود واجبست
پوشانیدن بمجرد التفات و گذشته مضر نیست اگرچه احوط اتمام و اعاده است
و اگر فراموش کرده ستر را بعد از علم بکشف خواه از اول بیاد او یا در اثناء پس اولی
اعاده است و عورت مرد عبارتست از ذکر و خصیتان و دبر و احوط
پوشانیدن مابین دبر و بیخ خصیتین است و مابین ناف و زانو است
و عورت زن در نماز جمیع بدن او است مگر رو و پشت آن که در وضو
واجبست و مگر دو دست تا بند دست و دو پا تا ساق ظاهر و باطن
آنها و همچنین در مستثنیات حکمش حکم آنها است چون زینت و خضاب
و موی آنها و جاریه اگر مبعضه است یعنی چیزی از آن آزاد شده حکمش حکم
آزاد است و اگر بر رقیت خود باقی است جایز نیست از برای او کشف سر و اگر

در اثناء نماز آزاد شد واجب است پوشانیدن سر و اگر با علم و عمد ترک کند
نمازش باطل است بلکه اگر مطلع نشد از آزاد شدن او یا مطلع شد و وقت
گنجایش تحصیل ساتر نداشته باشد یا متمکن از تحصیل ساتر نبود نمازش صحیح
و دختر نابالغ نیز بر او واجب نیست ستر سرش مسئله شرط است در ساتر اینکه ستر عورت
خود بان بکند طهارت از نجاسات و اینکه غصبی نباشد و اینکه از اجزاء
میته که حیات در آن حلول میکند نباشد و آنکه طلا و حریر نباشد از برای مرد
و کل ما لیبدن و غیره ما لیس کما بیانش گذشت و اگر متمکن از ساتر نباشد
پس اگر ایمن از ناظر محترم نیست نشسته نماز میکند و بجهة رکوع و سجود اشاره
میکند و در اشاره بجهة سجود سر خود را پایین تر میبرد و اگر بیابد
چیزی که ستر حاصل نمیشود لکن باعث ستر عورتش میشود از ناظر محترم
چون لطخ بگل و نوره یا داخل شدن در گودال یا آب گل آلود یا حجر چنان کند و
ایستاده نماز کند پس اگر میتواند که رکوع و سجود کند بنحوی که عورتش از
ناظر مستور باشد چنان کند و الا ایماء کند بر وجهی که گذشت از برای عراة
جماعت در عراة پس اگر میتوانند که عورت خود را از یکدیگر مستور کنند
اگرچه بکل باشد که نشسته باشند نماز جماعت کنند و همچنین اگر بعضی متمکن
باشد

باشد در بعض و الا با ایماء نماز کند نشسته و هرگاه مشتبه شود ساتر مباح به غیر
و طلا و حریر از هر دو اجتناب کند و عاریا نماز کند و هرگاه مشتبه شود به غیر محلل
در صلوة چون نجس و غیر ما کول اللحم یا غیر حریر ما کول اللحم است پس اگر جامه دیگر
دارد که صحیح باشد نماز در آن متعین است نماز در آن و اگر منحصر شد ساتر او فی
حوالی نماز نیست مسئله ۹ واجب نیست پوشانیدن عورت و ان لم یکن ناظر محترم مگر آنکه
ناپیدا در حال نماز بسر سوراخی که زبان معرض باشد یا جیب یا اطراف جامه
که ممکن باشد اطلاع بر عورتش پس واجب است در این صورت ستر از طرف
زیر هم اگرچه بالفعل هم ناظر نباشد و اگر پیراهنش چندان گشاده باشد که
در اثناء نماز عورتش پیدا شود واجب است پوشانیدن و اگر در اثناء
ساتر سوراخی باشد و او را بدست بپوشانند کافی است مقدمه رابعه
در مکان مصلی است مسئله شرط است در مکان مصلی اینکه مباح باشد
پس جایز نیست نماز در مکان مغصوب فی حد نفسه باشد یا نافله عینش مغصوب
باشد یا منفعتش عالم باشد بغصب یا بطلان یا جاهل باشد با علم
بغصبیت ملک یا وقف خاص یا تعلق گرفته باو حق غیر و مناط در غصبیت
حرمت است نه مجرد علم پس اگر جاهل بغصبیت باشد یا ناسی یا اجبار داشته باشد

و بعد از فراغ معلوم شود که غصبی بوده یا فراموش کرده باشد غصبیت را یا مجبور باشد
در آن مکان بغیر حق یا بجهت حبس یا دخول بیت یا ضیق یا مالک امر کرده
او را بخروج اگرچه غیر غاصب باشد یا ضیق وقت یا در اول اذن بوده و بعد
از تلبس بصلوة منع کرده مالک آزاد در جمیع این صور صلوة او صحیح است و معتبر
نیست غصبیت مانند مال الله مثل چاه یا حوض یا شاه هر مکانی باشند و مثل خانها
و مناشاهد و مکاتب و حمی و امثال اینها و مانند آنچه سیر مردم ناس بان شده یا بکار آید
مانند اراضی و مکانهای متسعه که متعارف است اجتناب از آنها اگرچه احتمال داده شود
که مالک راضی نیست بلکه با علم بان بلکه با علم بعدم رضا هرگاه غصب نکند
مکان مشترک را چون مساجد و مشاهد و مشاعر را پس از صحت حق او است
اگرچه انکس باشد که سبقت کرده بوده در آن مکان دیگر مکان صلوة
آن است که بدن مصلی شاغل آن است اگرچه بعید آن واسطه باشد پس فضای
آن مکان یا فضای رکوع و سجود او مثل سقف خانه و دیوار آن و خیمه و امثال
و او تا دو دیوار آن اگر مغصوب باشد باعث بطلان صلوة نمی شود بلکه احوط
در جمیع اینها و در نقل دابه که سوار او است مانع کند خاصه زین و جل او پالان اجتناب است
مسئله افضح جلند کراهت تقدم زن محاذات او با مرد است در غیر آن
اگرچه

اگرچه بدون حایل و فاصله باشد و احوط ترک است با اینکه حایل که مانع از مشاهده باشد
بوده باشد و کافی است بودن یکی از آنها در مکان بلند که صدق محاذات زن
و تقدم زن نکند عرفاً و علی ای حال پس کراهت مخصوص مساوات است بر فرض
اقتران و شامل هر دو است بر فرض اقتران مسئله شرط است از برای محل اینکه
محل جبهه از زمین یا گیاه که بعمل نمی رسد یا کاغذ باشد و بغیر اینها سجده
جایز نیست چنانکه فاسق با اختیار و معادن زمین چیزی است که منتهی بان جایز
چنانکه دانستی و مراد به نبات زمین غیر ماکول و ملبوس است که متعارف
در خوردن و پوشیدن پس جایز نیست سجده بر ماکولات از گندم و جو و سایر حبوبات ماکوله
و فواکه و خضراوات ماکوله و همچنین است ثمرات اشجار خواه وقت حصول آن
باشد یا نه و خواه موسم خوردن شده باشد یا اول شکوفه او باشد خواه
خرما و خواه پوست او اگرچه از او جدا شده باشد بلکه نرسیده است سجده بر نبات
غیر ماکوله یا ماکول غیر متعارف چون ماکول یا ماکول بسبیل دوا چون عقاقیر
اطباء و جایز نیست بر آنچه می روید بر روی آب و جایز نیست سجده بر پنبه و
و حکم ملبوس حکم ماکول است در آنچه مذکور شد پس جایز نیست سجده بر کتان
کتان و غیره پنبه و ابریشم هرگاه بر حقه ثبات و ثابت بان برسد و باید

است سجده بر چوب آنها و همچنین مأکول نیست سجده بر چیزی که نبات است از نباتات
اگر از او لباس بسازند چون صوف و چوب لباس و قنّاب می سازند
جایز است سجده بر کاغذ اگر خالی از نجاست باشد که جایز نیست سجده بر او و چون وکب
واهر و امثال آنها و اگر مصنوع باشد بحیثی که جرم نداشته باشد معتبر نیست
و اگر جرم او تمام ما یصح السجود علیه باشد هم معتبر نیست و افضل از همه ارض است
و افضل از ارض تربت حسین علیه السلام است **مسئله** هرگاه نیابد چیزی را که ما یصح
السجود علیه یا متمکن از سجده بر آن نباشد ساقط است اعتبار آن و مخیر است که
بر هرچه خواهد سجده کند لکن اولی تقدیم قطن و کتان است و بعد از آن
معادن از قبیل عقیق و فیروزج و بعد از آن کف دست **مسئله**
شرط است در محل سجده استقرار پس سجده بر گل نرم جایز نیست و اگر سجده بر گل صرف
یا خاک نرم کند که چیزی از او بجبهه اش بچسبد واجب است در سجده ثانی ازاله
که واقع شود سجده بار دیگر بدون حایل و حکم ترابی که به پیشانی بچسبد این است
و اگر مکان مصلی گل باشد بحیثی که بدن و لباس او بگل آلوده شود جایز است
که نماز کند بایماء و اشاره **مسئله** شرط است در مکان مصلی آنکه مستقر باشد
پس اگر متزلزل باشد بحیثی که اطمینان عرفی صدق نکند مزبور چون کشتی

در هر

در حال راه رفتن و بشرط رعایت سایر شرایط از استقبال و غیره و اگر در بعضی احوال
مضطرب باشد و بعد از آن استقرار حاصل نیست و در حین اضطراب ذکر و قرائت
واجبه خود را نخواند و جایز است نماز کردن در مکان مستقر اگرچه اطمینان بر استقرار
آن نداشته باشد پس اگر با تمام ماند با استقرار و الا استیناف می کند و احوط
تحصیل اطمینان است و الا اجتناب و اگر مضطر باشد بنماز در مکان غیر مستقر
پس اتیان می کند شرایط از استقبال و استقرار و غیرها ما تیسر له امکان پس اگر
ممکن است که در صورت انحراف کشتی و ما تر وی خود را بقبله برگرداند چنان
کند بقبله امکان **مسئله** مستحب است نماز کردن در مساجد و مشاهد و افضلست
از مساجد و وارد شده که نماز نزد علی علیه السلام برابر است با دویست هزار
نماز اللهم لا تخلینا الفضیلة التی انعمت بها علینا **خاتمه** در اذان و اقامت
مسئله مستحب مؤکد است اذان و اقامه در نماز های یومیه مطلقا مگر آنچه مذکور
خواهد شد خواه در وقت ادا داشته باشد یا قضاء و خواه شخص مسافر باشد
یا حاضر خواه صحیح باشد یا مریض خواه بجماعت نماز کند یا انفراد خواه مرد باشد
یا زن اگرچه استحباب تاکید شده در ... جمع اینها بلی اذان ساقط
می شود در چند موضع اول در عصر جمعه هرگاه جمع کند او را با جمعه یا ظهر و اگر

تعقیب کند ساقط نیست دوم عصر روز جمعه هرگاه جمع کند او را با ظهر سیم خفتن که تأخیر
اندازد او را به مزدلفه چهارم عصر و عشاء مستحاضه کبری که جمع کند آنها را با مغرب
و ظهر و ساقط می‌شود اذان و اقامه هرگاه بعضی از اهل جماعت در نماز بعد آید و کسی
از هرکس که حاضر شود آن جماعت را خواه با ایشان جماعت کند باید بکند یا منفرد باشد
خواه در مسجد باشد یا غیر آن متحد باشد زمین یا فرض جماعت یا مختلف و اقوی عام باشد
در ادا و قضا یا مخالف علی الاحوط و شرطست در سقوط حضور یا رسیدن
قبل از تفرق جماعت و تفرق حاصل می‌شود بخروج اکثر بلکه بمجرد روان شدن
جماعت اگرچه ملاحظه قلت و کثرت باشد بمجرد اعراض جماعت از نماز اگرچه
جمعیت ایشان باقی باشد باشتغال بشغل دیگر و سقوط اذان در این مقام عزیمه
است نه رخصت **مسئله** فصول اذان هیجده است تکبیر چهار مرتبه و شهادت
بتوحید و شهادت برسالت و حیعلات ثلثه و تکبیر و تهلیل هر یک دو مرتبه
و در اقامه ساقط می‌شود از اول دو تکبیر و در آخر یک تهلیل و زیاده می‌شود
بعد از حیعلات قد قامت الصلوة دو مرتبه پس فصل آن هفده است
بلی مستحب است نزد شهادت برسالت صلوات بر محمد و آل محمد و ضم شهادت
بآنکه امیر المؤمنین ولی الله و باکی نیست بزیاده کردن حی علی الصلوة و حی علی الفلاح

از برای جماعت

از برای مبالغه در اجتماع ناس بل هیچیک از اینها جزو اذان نیستند **مسئله** شرطست
در مؤذن و مقیم جماعت عقل و اسلام و ایمان علی الاقوی و اما بلوغ پس شرط
نیست در اذان و احوط اشتراط اوست در اقامه و شرط نیست که مؤذن مرد باشد
اگر از برای مردان می‌گوید و همچنین شرطست در آنها ترتیب بعضی که مذکور شد
و موالات در بین فصول و ما بین اذان و اقامه و نماز و شرطست ادای آنها
بنحو عربی پس غلط خواندن خواه در کلمه و خواه در اعراب و شرطست در آنها
دخول وقت فریضه پس تمام یا در اثنا چنانکه شناختی در وقت فریضه
بلی جایز است قبل از فجر اذان اعلام و آنچه اذان فریضه است **مسئله** مستحب است
طهارت از حدث و بپا ایستادن و وقف کردن در اثنا و استقبال قبله
و در اذان فریضه صبح طهارت از حدث شرطست علی الاقوی و مستحبات وقف
در اواخر فصول آنها و تأنی در اذان و تند کردن در اقامه و مستحب است
حکایت اذان و اقامه است حکایت و سماع آن از اعاده خواه مؤذن یا امام که
امام باشد و خواه ماموم و خواه منفرد و اگر کم کند مؤذن فصلی را حاکی تمام
تمام کند پس شروع شد و کتابه قول و سماع **مسئله** هرگاه عمداً از اذان و اقامه
یکی را ترک کند جایز نیست رجوع و اگر هر دو را فراموش کرده و بعد از تلبس بفاتحه یاد آید

جایز نیست که برگردد ما دام که به رکوع نرفته و اگر یکی را فراموش کرد بعد از رکوع یاد آورد اگرچه
اقامه باشد علی الاحوط و اگر دانسته اذان یا اقامه از برای او عذری هم نرسد
چون اخفاء واقع شد در حال صلوة برگردد قبل از فوت شدن موالات جایز است بناء
اگرچه افضل استیناف است والله اعلم **ولنا مقاصد** پس اول آنها در افعال صلوة است

مسئله اصول افعال الواجبة صلوة یازده است نیت و تکبیرة الاحرام و قیام
و رکوع و سجود و قرائت و ذکر و تشهد و تسلیم و ترتیب و موالات و اما تمام شدن
جمیع رکوع و سجود و برداشتن از آنها معتبره تحصیل آنها بیشتر اگرچه واجب
اصلی باشند و تکبیرة الاحرام و سه دیگر که قبل از آن است ارکان نماز ند
یعنی ترک آنها عمداً و سهواً باعث بطلان است و اما باقی پس ترک آنها عمداً
مبطل است نه سهواً و ترک نیت بلکه عمداً و سهواً مبطل است لکن نیت جزء نماز نیست
بلکه شرط است و حکم مجموع آنها در ضمن ده مسئله بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی

مسئله نیت هم چنانکه شناختی در وضو مفصلاً است بعنوان امتثال امر
پروردگار منعم و خواه داعی بر آن اهلیت منعم باشد یا شکر نعمت او باشد یا طلب
رضاء او باشد یا خوف از عذاب او باشد یا طمع ثواب او باشد اگرچه شاید
اولی با داعی اول از اقسام است و احوط آن است که توسل با مور دنیویه را غایت

عبادت خود قرار ندهد چون ایشان در نزد علماء و امثال آن اگرچه منافی قربت
نیست و معتبر نیست در نیت مگر اخلاص عمل لله و مگر تعیین منوی در جائیکه
مشترک باشد پس واجب نیست قصد وجوب و ندب و نه اداء و قضاء و نه قصر
و نه اتمام حتی در مواضع تخییر مگر توقف داشته باشد تعیین بر آنها
بلکه معتبر نیست قصد وجوب در مندوب و بالعکس هرگاه معین باشد مگر آنکه
منظور تشریع باشد که در این صورت باطل است و همچنین اداء و قضا
و قصر و اتمام و واجب نیست در نیت احضار عمل با اینکه بخاطر گذراند افعال را
بلکه کافی است وجود داعی که وادار او را بر عمل بقسمیکه عمل از روی سهو و نسیان
و غفلت واقع نشود هر چند ملتفت نباشد و حاضر نباشد و در ذهن عمل التفات
تفصیلی نداشته باشد و کاشف او این است که هرگاه از او بپرسند که این
چه کار است که میکنی بگوید عمل است از برای خدا میکنم و واجب نیست بر او قصد
جمیع اجزاء صلوة تفصیلا بلکه قصد جمله کافی است و کذا اگر نیت کند اجزاء
مسئله بعضی صلوة جمله و اگر کسی نماز را تعلیم بدهد نیت میکند هم یکی از
یک یک تعلیم دهد به عمل آوردن هر یک را و هر یکی که متعلق باشد بعض صلوة
با اجزاء آن یا با وصاف داخله آن یا با وصاف خارجه آن اگر داخل ساختن

اودر مسجد و مکان دیگر باشد اما اگر تنه شرعیه مبطل صلوة است بلی عجب و ریاء
که هیچ از فراغ از عمل باشد مبطل نماز نیست اگرچه حرام است و ضم امور راجحه
بلکه مباح باعث بطلان نمی شود چون نماز کردن در مکان که از پی حجه مستبرد
یا تنحنح یا چون بلند کردن آواز بعد قرائت از برای تفهیم غیر بلی اگر قصد تنبیه نماید
از صلوة غیر از آن باطل است مثل اینکه قصد کند قرائة آیة ادخلوها بسلام آمنین
تتمیم سوره و اذن دخول ایشان یا رکوع و سجود ایشان برکن و تعظیم را هر گاه واقع شود
در واجب خواه مندوب لکن ممکن نباشد ابتدا باشد و احوط الحاق مندوب است بواجب
در آنچه مذکور شد هر گاه قصد کند چیزی از ذکر اعضا پس اگر ممکن است تدارک
آن بنحوی که مستلزم منافی و فعل کثیر نباشد نماز باطل نیست و وقت نیت
نه کردن تکبیرة الاحرام است و واجب است در آن استدامه حکمیه چنانکه
مذکور شد در وضو پس اگر قصد کند دست برداشتن از نماز را خواه
بالفعل یا در دو کعت است از نمازی که معلق سازد خروج از نماز را بر ممکن
الحصول چون آمدن فلان یا معلق سازد بر حصول منافی پس رجوع بر نیت کند
قبل از فعل منافی نماز او صحیح است و احوط استیناف است و اگر در اثناء نماز
متذکر شد که نماز از او بر فتنه او بعد ملاحظه کند یا بقصد خواه هر دو اداء

باهر دو قضاء

یا هر دو قضاء باشد یا مختلف باشد بشرط آنکه از محل عدول نگذشته باشد
و اگر گذشتن بعدی باشد که داخل رکوع نشده قیام را خراب کند و عدول
واجب نیست مگر در ادائین و قضائین مرتبتین چون ظهر و عصر اما اما
و قضا پس جایز نیست نه واجب و جایز نیست عدول از فریضه بنافله هر گاه خوف
فوت جماعة باشد مسئله تکبیرة الاحرام رکن است در نماز و باطل می شود
نماز بترک آن عمداً و سهواً و همچنین به زیادة او باطل می شود صلوة هر چند
صحیح می شود در صورتی اقتدا کرده پس صحیح نیست بمرادفه و نه بترجمه
آن و نه بلفظ ملحون باشد خواه لحن در حروف باشد یا لحن در اعراب یا
لحن در قرائت یا اینکه اشباع کند فتحه همزه الله را که الفی متولد شود یا
ضمه ها را که واوی متولد شود و همچنین باطل است هر گاه اخلال کند بترتیب
یا بموالاة در آن بلی قوت دارد جواز حذف همزه آن هر گاه وصل کند او را بکلمه
ما قبل آن یا دعاء افتتاح اگرچه احوط وقف است بر آن و ابتداء بآن
و هم اقوی جواز وصل تکبیرة الاحرام است با قبل دعاء توجه یا قرائت و احوط
وقف بر او است و ابتداء از ما بعد و هر گاه وصل کند اول آن را بما قبل آن
به حذف همزه و وصل کند آخر آن را بما بعد با حذف حرکه را نماز نیز باطل است

وهرگاه زیاد کند در آخر تکبیر مثل من کل شیء یا مثل من ان یوصف وامثال آن اقوی
صحت است واحوط اتمام واعاده است وواجب است که واقع سازد او را در حال قیام
واستقرار پس کرد واقع نسازد او را نشسته یا در حال راه رفتن باطل است خواه
عمدا باشد یا سهوا وواجب است مقارن او به نیت چون سایر اجزاء صلوة
وواجب است تلفظ آوردن بنحوی که خود بشنود حقیقة یا تقدیرا وهرگاه نتواند
درست بگوید تکبیر را پس واجب است تعلیم گرفتن تا ضیق وقت واگر تعلیم
نگرفت وممکن است کسی تلقین او کند [illegible] بعرف او [illegible] کند واگر بعضی را
میداند دون بعض آن بعض را که میداند [illegible] ترجمه آن را بگوید واحوط در صورت
اعاده با ترجمه هم است واگر هیچ نمی داند ترجمه او را بگوید بهر لفظی که باشد وجاری
است جمیع احکام تکبیر بر ترجمه او [illegible] برای عاجز واخرس که نمی تواند چیزی بگوید
عقد قلب خود می کند واشاره می کند بنحوی که افاده کند معنی آن را [illegible] اشاره
با [illegible] ومستحبات اضافه کردن شش تکبیر دیگر با تکبیرة الاحرام
واولی آن است که آخر جمیع را تکبیرة الاحرام قرار دهد مسئله قیام در حال
تکبیرة الاحرام وقبل از رکوع بنحوی که واقع شود رکوع از قیام رکن است و
باطل می شود نماز بترک آن عمدا وسهوا وواجب غیر رکنی است در حال قرائت

وبعد

وبعد از رکوع ومستحب است در حال قنوت پس حکم او تابع حکم چیزیست که واقع می شود
در او از رکنیت وغیر رکنیت ووجوب وغیر وجوب پس اگر کسی تمام رکعت را
نشسته کند یا مثل یا بعد از قرائت بنشیند وبعد از آن بحد رکوع آید ومنحنیا
باید [illegible] انتصاب بحد رکوع نمازش باطل است [illegible] قیام [illegible]
[illegible] حال مصلی وواجب است که اعتماد او بهر دو پای باشد پس جایز نیست ایستادن
بر یک پا واحوط آن است که بر سر تمام پا ایستد نه بر سر انگشتان یا پاشنه
وهم چنین واجب است در قیام استقلال اگر می تواند پس هرگاه با وجود تمکن
تکیه کند بچیزی عمدا نمازش باطل است واگر سهوا باشد [illegible] تکیه کند [illegible]
دارد تکیه را [illegible] ورم شدن فاحش که از اسم قیام بیرون است واگر
متمکن باشد از بعض قیام اختیاری یا اضطراری [illegible]
نسبت با آنچه متمکن نیست منتقل می شود با بعد آن واگر هیچ وجه متمکن از قیام
نیست نشسته نماز کند [illegible] نشستن [illegible]
در قیام یا خفته از آن بجانب راست بخوابد ویا [illegible] آن بجانب چپ ویا
[illegible] بر پشت بخوابد وبعد رکوع وسجود اشاره می کند بسر خود اگر
ممکن است والا بچشم خود اشاره می کند [illegible]

واگر امر او دائر شود در میان قیام با ایماء از برای رکوع و سجود و جلوس با رکوع
و سجود مقدم می‌دارد قیام را و بعد از آنکه عجز از برای او بهم رسید منتقل می‌شود
بحالت بعد از آن و هرگاه تمکن بهم رسد منتقل می‌شود بحالت اولی الاقدم فالاقدم
و هرگاه امر او دائر شود در میان قیام با حرکت و جلوس با استقرار قیام را مقدم
می‌دارد و اگر دائر شود در میان مشی و جلوس ثانی مقدم است مسئله واجب است
خواندن سوره فاتحه و سوره کامله بعد از آن در دو رکعت اولی از جمیع فرایض
و ترک سوره جایز نیست مگر بجهة ضرورت چون ضیق وقت و مرض و تقیه
در امر ضروری و جایز نیست خواندن سوره قبل از فاتحه پس اگر بخواند باید
اعاده نماید سوره را بعد از آن و هرگاه قبل از رکوع بخاطرش رسید و سهواً
خوانده بود و اگر عمداً خوانده نمازش از سر گیرد مطلقا و جایز نیست خواندن
سوره‌ها که باعث می‌شود خروج وقت را پس اگر عمداً شروع بخواندن چنین سوره
کند نمازش باطلست اگرچه تمام نرساند آنرا و اگر سهواً خوانده رجوع می‌کند
بسوره دیگر و اگر بعد از فراغ از سوره بخاطرش رسید تمام می‌کند نماز را و همچنین
جایز نیست خواندن سوره که سجده واجب دارد پس اگر عمداً شروع نمود بخواندن
سوره عزیمه نماز را از سر میگیرد و اگر سهواً بود رجوع می‌کند بسوره دیگر خواه

از اتمام کرده باشد

از اتمام کرده باشد یا نه بشرط آنکه قبل از رکوع باشد و سجده آنرا تا آخر می‌رساند
بعد از فریضه و بهتر آنست که با ایماء بجهة سجده بکند و بعد از فراغ هم سجده کند
و همچنین است هرگاه بشنود آیه سجده را و بعد از نماز خواندن از فریضه سجده را
و سجده را در اثناء نماز نمی‌کند و تکفیر نمی‌کند بعد از حمد هر سوره که باشد بغیر
از سورهای عزایم مگر سوره والضحی که اگر بخواند لازم است که الم نشرح را هم بخواند
زیرا که هر دو یک سوره اند و همچنانکه الم تر کیف و لایلاف هم یک سوره اند و علم
در اثناء را هم باید بخواند و جمیع سوره‌ها بسم الله جزو سوره است مگر سوره برائت
و تعیین سوره قبل از شروع واجب نیست اگرچه بهتر است و قران یعنی دو سوره
خواندن بعد از حمد در رکعتی مکروه است و احوط ترک آن است و جایز نیست
در اثناء سوره عدول کردن بسوره دیگر هرگاه از نصف او نگذشته باشد
مگر در توحید و جحد که بمجرد شروع در آنها عدول بسوره دیگر جایز نیست
مگر در جمعه و ظهر که عدول از آنها بجمعه و منافقین جایز است و احوط عدم
عدول از آنهاست تا از نصف نگذشته باشد یا عمداً شروع کرده باشد در آنها
و هرگاه شروع باعث بر عدول باشد پس عدول جایز است مطلقا اگرچه توحید
و جحد باشد و اگرچه از نصف گذشته باشد و واجب است جهر به آیات حمد و سوره

از برای مردان در نماز صبح و دو رکعت اولی از مغرب و عشا و واجب است
اخفات در ظهرین آنها و جهر در مقام جهر ساقط است از زنان اگرچه اخفات
در مقام اخفات واجب است بر آنها پس زنان مخیرند در مقام جهر میان
در میان جهر و اخفات با امن سماع اجنبی و جاهل بحکم جهر و اخفات معذورست
و احوط عدم معذوریت ناسی است که مکلف است باخفات خلف امام و جاهل
بموضع معذور نیست که بداند جهر و اخفات هیچ چه در ترک کرده اخفات را
در محل خود و جایز نیست جهر در جمعه و ظهر جمعه و واجب است قراءة صحیحه بر وفق
قواعد عربیه پس اگر اخلال بحرف نماید که یا تبدیل کند حرفی بحرفی یا اخلال
کند مد و تشدید را یا اخلال کند بترتیب آیات و حروف یا موالات یا حرفی را
از مخرج خود ادا نکند مثل آنکه صاد را از مخرج ظا بعمل آورد و همزه وصل را
در وصل باقی گذارد یا همزه قطع را ساقط کند باطلست قراءة او و اقوی و احوط
ترک وقف بحرکه و وصل بسکون است و ظاهر وجوب رعایت جمیع قواعد
صرف و نحو است بلی رعایت آنچه قراء ذکر نموده اند در تحسین کلام نیست
از قبیل مد و اشباع و تفخیم و ترقیق و غیرها مما لم تتوقف الصحة علیها حتی
ادغام نون ساکنه که بحروف یرملون برسد بلی احوط است و احوط وقوع قراءت

است بطریق یکی از قراء سبعه اگرچه اقوی عدم وجوب آنست و کسیکه قراءت
درست نمی تواند بخواند پس اگر متمکن از تعلیم نیست بجهت نقصی که در لسان
اوست چون فافا که حرف را مبدل بفا می کند و چون تمتام که حرف را مبدل
بتاء می کند پس بخواند از قراءت آنچه را که می تواند و اگر متمکن از تعلم
ولی وقت تنگ شده پس بخواند از آنچه یاد دارد که می تواند و اقتداء
بر او واجب نیست و همچنین تکرار آنچه می داند یا از قراءت سوره دیگر
عوض آنچه نمی داند واجب نیست اگرچه احوط اقتداء یا تکرار آن چیزیست
که میداند و هرگاه هیچ چیز از قراءة نمی داند یا قدری میداند که صدق
صدق قراءة نمیکند پس بجای فاتحه تسبیح و تکبیر میگوید و احوط قراءة ذکر
در رکعت اخیره است همچنانکه احوط و اولی اقتصار در آنست در حروف و امثا
سوره پس واجب است تعلم آن اگر نمیداند و اگر متعذر است بالمره صبر وقت
یا عدم تمکن از تعلم بالجمله کسیکه در لسان او است ظاهر عدم وجوب
بدل است بلی واجب است بر اخرس که عقد قلب کند بر او و احوط تحریک لسان است
ایضا و اخرس قراءت او عقد قلب است با تحریک لسان بنحو بیان سابق
مقاصد و اقوی عدم وجوب قراءت است از حفظ پس جایز است قراءت از روی قرآن

وبمشاهده کردن کسی که میخوانند و احوط جواز التفات بعد از فهمیدن حفظ و
اقتداء و مخیرست در غیر دو رکعت اولی درمیان قرائت فاتحه و ذکر تسبیحات
اگرچه افضل ذکر است مطلقا خواه امام و خواه ماموم و خواه منفرد و صورت
ذکر این است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سه مرتبه است و
اولی کفایت یک مرتبه است و احوط اول است و اولی اضافه استغفار و اگر
ممکن از آن نباشد اتیان میکند هر ذکری را که میتوانند و اقوی بقاء تخییر است
درمیان قرائت و تسبیح هرچند بعد از شروع باحدهما باشد اگرچه احوط
بعد از شروع عدم عدول است بلکه عادت و اگر قصد خواندن یکی از آنها
داشت و دیگری بر زبان او جاری شد احوط عدم اکتفاء باوست بلکه اعاده کند
و مخیرست در هر یک که خواهد و اگر بدون نیت تعیین احدهما یکی را خواند
و در اثناء یا بعد از فراغ ملتفت شد اقوی اکتفاء باوست اگرچه عادت او
بر خلاف آن بوده و اگرچه در اول قصد دیگری را داشته باشد بلی احوط
استیناف است و مخیرست در هر یک از دو رکعت اخیره فاتحه بخوانند و در دیگری
تسبیح و واجب است اخفات در دو رکعت اخیره ولکن اگر فاتحه بخوانند مستحب
است جهر به بسمله آن و حکم جهر و اخفات حکم آن است که گذشت مسئله واجبات

درهر

در هر رکعت از فرایض یک رکوع و آن رکن است در نماز و باطل میشود نماز باخلال
بآن عمدا و سهوا زیادة و نقصانا مگر در جماعة و شرطست در آن امور چند اول
انحناء بقدری شود مصلی بقدری که اگر خواهد دست خود را بزانوی خود برساند
برساند و احوط رسیدن کف دست است اگرچه مجرد رسیدن اطراف اصابع [illegible]
کافی است و معتبر در طولانیه مستوی الخلقه است و غیر آن رجوع بمقدار انحناء
رجوع باو میکند و اگر ممکن از انحناء نیست مطلقا اگرچه بتکیه کردن بچیزی باشد
منتقل میشود بجلوس و رکوع میکند جالسا اگر ممکن هست و الا اشاره میکند
بسر اگر ممکن است و الا بچشم خود اشاره میکند و در رکوع جالسا منحنی میشود که
روی خود را برابر زانوها یا پیش زانو رساند و احوط آن است که برابر شود محل سجده
را و احوط آن است که زانوهای خود را راست کند و همچنان رکوع بگذارد و اگر
بحسب خلقت اصلا منحنی باشد پس اگر ممکن است که راست بایستد اگرچه بتکیه
بعصا و امثال آن باشد واجب است که منتصب شود از برای قیام و بعد از آن
منحنی شود بجهت رکوع و اگر ممکن نیست راست شدن بمقدار معتد به اگرچه
بالجمله ممکن باشد پس قیام میکند بقیام و در رکوع بهر نیت و احوط ایماء است
بالچشم است از برای رکوع و رفع رأس از آن و اگر منحنی شود از برای غیر رکوع پس به

بجا آورد اگر عمداً بکند رکوع را باطلست و همچنین است سجود دوم ذکر است
و کافی است مطلق ذکر خواه تکبیر خواه تسبیح و خواه تهلیل و لکن معتبر است
در ذکر مطلق که سه بار بگوید اگرچه بتکرار ذکر واحد باشد بلی مجزیست
تسبیح کبری که سبحان ربی العظیم و بحمده باشد از صغری و احوط اختیار تسبیح
صغری است که سبحان الله باشد در میان اذکار و احوط از آن سه تسبیح
کبری است و در صورت تکرار کبری تعیین واجب ضرور نیست بلی اولی است
سیم طمأنینه است و آن عبارت است از استقرار و آرام گرفتن در حال رکوع بقدر
ذکر واجب پس اگر عمداً آرام نگیرد مطلقا یا بقدر ذکر آرام نگیرد یا بعض از ذکر را
در حال هوی بگوید یا بعض را در حال رفع بگوید نمازش باطلست و اگر سهواً
باشد مضر نیست و احوط اتمام و اعاده است و احوط بطلان صلوة است در ذکر
مندوب نیز و اگر متمکن از طمأنینه نباشد می گوید ذکر واجب را بجهتی
ولکن تمام کند آنرا قبل از انکه از حد راکع در رود چهارم رفع راس است از رکوع
بحدی که بایستد قائماً و واجب است طمأنینه در آن رفع پس اگر قبل از آن بسجود
برود باطلست مسئله در هر رکعتی از فرایض دو سجده است و آن هر دو با هم
رکن است بمعنی انکه زیادتی و ترک آن هر دو با هم در همه صلوات باطل کننده است

وترك

وترك و زیادتی یکی سهواً باعث بطلان نیست و شرایط در سجود چند چیز
اول وضع جبهه است بر ارض یا انچه در حکم ارض است چنانکه شناختی
در مکان بنحوی که متحقق شود بآن مسمی سجده و زیاده و نقیصه در کشیده
و بعضی گفته اند باین وضع جبهه متحقق می شود اگرچه بقدر انمله یکی باشد
که احتیاط در سجده چون وضع سایر اعضا و غیر آن دوم واجبست سجده
بر اعضاء هفتگانه که یکی پیشانی است که شناختی و باطن دو دست
و ظاهر دو زانو و سر انگشتان بزرگ پاها و کافیست در باطن دو دست صدق
عرفی و استیعاب تمام ضرور نیست و اگر متعذر شود بظاهر سجده میکند و احوط
در وضع ابهامین نحوی است که ظاهر و باطن هر دو وضع شوند اگرچه ظاهر
کافی است و هرگاه پای او قطع شده باشد وضع میکند هرچه را که از پای او
باقی مانده باشد و احوط مراعات محل ابهام است و مراد از جبهه ما بین
قصاص شعر و طرف بینی است از طرف عرض و ما بین جبینین از طرف طول
و مسمی کافیست اگرچه احوط آن است که کمتر از یک درهم مجتمع نشود
و واجب است که حائلی در ما بین جبهه و محل آن نباشد خواه چرک و خواه
چرک آن و خواه بر پیشانی و خواه بر محل و شناختی در مکان که واجب است

وقوع سجده بر ما یصح السجود علیه پس اگر بچسبد بپیشانی او واجب است جدا کردن
او که جبهه بر او واقع شود دوم ذکر است یعنی بگوید آنچه در رکوع بجا آورده
شد بدل عظیم است باعلی در تسبیحه کبری سیم طمانینه است بمقدار ذکر واجب
چهارم استقرار اعضا است بجای خود در حال ذکر تا تمام سجده یعنی برداشتن
و گذاشتن سایر اعضا غیر جبهه مضر نیست خواه بجهة عذر صحیح باشد یا نباشد
پنجم رفع راس است از سجدهٔ اولی در حالتی که بنشیند و قرار گیرد
تا وقتی محل سجود و موقف او است یعنی که زیاده از قدر یک خشت
پست و بلند نباشد که اگر زیاده بود بر این باطل است و فرق در میان سرانگشت
و غیر آن نیست در عدم جواز تعدی از مقدار مذکور و تا ... و سایر اعضاء غیر موقف
و مسجد ضرر نیست پس اگر زانوها و کف دستها با هم یا با موقف و مسجد مساوی
باشد ضرر ندارد ما دامی که باعث سلب اسم سجود نشود و هرگاه واقع شود
پیشانی در حال سجده بر مکان مرتفع که ارتفاع او زیاده از قدر خشت باشد
خواه عمداً خواه سهواً جایز نیست برداشتن و وضع در محل دیگر و اگر واقع
شود عمداً یا سهواً بر مکانی که عدم سجده بر او نه از جهة ارتفاع او است
بلکه از جهة ... و ... و امثال اینها باشد پیشانی خود را اگر کشد

تا امکان دیگر

تا امکان دیگر و بمقدار واجب احتراز از تعدد سجده و بر فرض عدم امکان
کشیدن بر میدارد و این نماز را تمام میکند و در صورت اعاده میکند علی الاحوط
و هرگاه عاجز شود از انحنا بجهة سجود هر قدر که ممکن است منحنی می شود و محل
سجده را بلند می کند بمقدار ممکن و سجده می کند بکیفیتی که گذشت و اگر عاجز
باشد از انحنا مطلقا اشاره می کند بسر و اگر ممکن نشد بچشمها اشاره می کند بقصد
چشم و هم چنین است حکم مضطجع و مستلقی و اگر پیشانی او دمل باشد که مانع
باشد از سجده کردن گودالی می کند که دمل واقع شود در او و باقی جبهه بر او
واقع شود و اگر از آن هم متعذر شد سجده می کند بر یکی از دو جبین و اگر از آن هم
متعذر شد سجده می کند بر چانه و اگر از آن هم متعذر شد نیم خیز می شود بقصدی که
کند از یک خشت ... بر زمین و اگر از آن هم متعذر شد ایما میکند ...
همین و اگر آن هم متعذر شد بخاطر می گذراند سجده را و احوط ضم اشاره
بید و غیر آن است و واجب است سجده سهو در چند موضع که در احکام خلل
مذکور خواهد شد و هم چنین واجب است بخواندن آیهٔ سجده کلا
یا بعضا اگر چه لفظ سجده موجود در آن آیات باشد و آن چهار موضع است
در و النجم و آخر سوره علق و الم تنزیل و حم سجده فصلت

وواجبست قرائتی بعمل آورد بعد از خواندن یا استماع کردن پس اگر ترک کند عمداً
واجبست بعمل آورد در ثانی الحال و هر گاه آیهٔ سجده بگوشش بخورد مثل اینکه گوش
دهد واجبست سجده اگرچه مستمع است و واجبست در این سجده اباحهٔ مکان
و مساوات محل سجود با موقف و واجب نیست طهارت و نه استقبال و نه ستر
عورت و نه تکبیر و نه تشهد و نه طهارت محل سجده و نه ذکر بلی اولی ذکرست
جبهه و رفع راس ازان و مستحبست تکبیر بعد از سجود مسئله واجبست تشهد بعد
در نماز دو رکعتی بعد از سجدهٔ ثانیه و دو مرتبه در نماز سه رکعتی بعد از رکعت
سیم و دو در نماز چهار رکعتی بعد از رکعت چهارم و واجبست در این شهادت
بها بتوحید و برسالت و صلوات بر محمد و آل محمد و ترتیب بتقدیم شهادت
بر توحید و استقرار بقدر ذکر و ادای آن بعربی و اقل تشهد صحیح این که
می گوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد
و اولی و احوط رعایت تشهد مشهور است که گوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و واجبست نشستن
در حال تشهد اگرچه بنحو اقل باشد و اگر مستحقه باشد خواندن آن تعلیم
میگیرد و اگر متعذر باشد از تعلیم و متابعه می کند دیگری را و قدر ممکن را

بخواند

٣٦

بلغ

بخواند و باید ترجمه میکند و اگر عاجز از آن نیز باشد بعد از آن تحمید می کند
و اگر عاجز باشد بعد از آن می نشیند مسئله واجبست در فرایض تسلیم
و آن جزو نماز است و بیرون از نماز حاصل می شود بان و کافی است یکی از السلام
علینا یا السلام علیکم و سلام اول از انواع تسلیمات است و واجب نیست اگرچه احوط
عدم ترک است و هم چنین احوط جمع مابین صیغتین است و اما السلام علی
عباد الله الصالحین در اول و ورحمة الله و برکاته در ثانی و خارج می شود
از نماز بهر یک از آنها اگرچه قصد خروج نکند و اگرچه قصد عدم کند علی حده
اخیر خلاف احتیاط است و واجب نیست قصد تحیت به حاضرین که مخاطب بسلام
اگرچه ابلکه باشد بلکه نسبت بآنکه حافظ قصد کند شبیه
دعا را بجهت ... نکند بجهت مضرت و واجب نیست آلات صیغتین
اگرچه ممکن آوردن سلام باشد و حکم بجز آن است که گفته شد در تشهد

بلغ

مسئله واجبست ترتیب در نماز بنحوی که شناختی پس اگر مقدم دارد
موخر را یا موخر دارد مقدم را نمازش باطلست خواه عمدا و خواه سهواً
اگر رکن باشد و عمدا خواه رکن باشد و خواه غیر رکن و اگر سهوا غیر رکن را
مقدم و موخر دارد خواه بر رکن و خواه بغیر رکن نمازش باطل نیست و لکن بر میگردد

ترتیب با امکان مسئله واجب است موالات در افعال صلوة یا بمعنی که فاصله نکند
میان آنها بطول خواه عمداً و خواه سهواً و هم چنین است موالات در اجزاء قرائت
و تسبیح و معتبر در افعال اگر عمداً باشد و اگر سهواً مضر نیست مگر آنکه واقع
در تکبیرة الاحرام یا سلام باشد که حکم آنها حکم موالات افعال است در بطلان آن عمداً
و سهواً هرگاه باعث محو صورت تکبیر و صلوة سلام شود و اما در عدم ابطالها
اگر محل باقی است یعنی داخل رکن نشده تدارک می آورد والا مضر نیست در ترک
موالات که باعث محو صورت نماز نشود بلکه باعث محو موالات عرفیه باشد بلی اولی آنکه
مبطل است خلل سهواً مبطل نیست همچنانکه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله
مسئله مستحب است قنوت بعد از قرائت رکعت دوم در همه نمازها و در نماز جمعه
دو قنوت هست یکی در رکعت اول قبل از رکوع و یکی در رکعت ثانیه بعد
از رکوع و کافی است در آن مطلق دعا و ادعیه ماثوره افضل است
و جایز نیست قنوت خواندن بفارسی و هم چنین دعا خواندن در اثناء نماز
بفارسی علی الاحوط اگر چه صیغه قنوت قبل باید بعربی و هم چنین مستحب است
تعقیب بعد از هر نمازی خصوصاً فلاح و اثر آن در وسعت روزی بیشتر است از
تحصیل بلاد و تحصیل روزی و او بتعقیب مشغول شدن با دعیه و اذکار و قرآن است

بعد از فراغ

بعد از فراغ از نماز و هم چنین مستحب است تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله
و سلامه علیها بعد از نماز و هم چنین مستحب است و او افضل تعقیبات است
و اکثار آن می بود پیغمبر ص اورا تعلیم فاطمه علیها سلام نمود و حضرت صادق ع
فرمودند که تسبیح زهرا در هر روز بعد از هر نماز دوست تر است نزد
من از آنکه در هر روز هزار رکعت نماز کند و کسیکه صلوات بر او کرده شغل
او را مهم کرده و کسیکه بگوید او را بعد از هر نماز پیش از آنکه پاهای خود را
بگرداند خدا بیامرزد گناهان او را و واجب می شود از برای او بهشت خصوصاً
بعد از نماز صبح و مغرب هرگاه بگوید در آخر او لا اله الا الله و استغفار
را و مستحب است ذکر فرمن تسبیح از خبر مطهر ابا عبد الله علیه السلام
و بودن او در دست ثواب تسبیح دارد اگر چه شخص غافل از ذکر باشد
د مبطلات صلوة است و آن چند چیز است اول حدث اصغر خواه عمداً
و خواه سهواً و خواه خطأً اگر قبل از سلام باشد بلی مستثنی است
مسلوس البول و مبطون و کثیر الحدث و مستحاضه چنانکه پیش دانسته
دوم تکفیر است و معلوم است وضع یکی از دو دست بر دیگری خواه
کف بر کف یا ذراع بر ذراع و خواه بجهت ادب و خضوع و خواه بجهت غیر آن

وخواه ناآگاهان با نسیان وان حرام ومبطل نماز نیست اگر عمدا باشد ودر صورت
سهو احوط استیناف است واگرچه نفته باشد ضرر ندارد بلکه احوط عدم
ترک است وظاهر اقتصار بر آنچه عادت کرده از روی تکبر صحیح باشد
پس اگر بهم بعض صحیح باشد چون خاریدن دست وامثال آن ضرر ندارد
واحوط اجتناب در وقت جلوس است سیم پشت کردن بقبله وعیان
یمین ویسار بتمام بدن بلکه بما بین یمین ویسار بنحوی که مصلی از مستقبل
قبله خارج شود عمدا مبطل نماز است بلکه سهوا با بعض اخبار
پشت بقبله کند اعنی مشرق ومغرب پرده رو هم مبطل است علی الاثبات
بوجه تهاینین ویسار مبطل نیست اگرچه احوط اجتناب است در جمیع افعال
نماز خصوصا در ارکان وخصوصا در تکبیرة الاحرام چهارم کلام آدمیان
است وعوام آن تکلم کردن بدو حرف است اگرچه مهمل باشد یا یک حرف اگر
که مفهم معنی باشد بالاصاله که خارج باشد از قرآن ودعا وتکلم بحرف
واحد غیر مفهم بالاصاله مبطل نیست اگرچه بقراین مفهم باشد بنا دامی که
متصل نکند آنرا بجمله از نماز خود که باعث فساد او شود وباطل شود نماز
بنا کردن وتاوه کردن ماننا بکه تکلم با معنا ایها نکنند واگر اسم آنرا

ذکر کند

ذکر کند پس اگرچه از جهت خوف از خدا است ضرر ندارد وهمچنین متعلق من فوقی
وامثال آن از اذکار نکند واحوط اجتناب هرگاه در ضمن دعا ومناجات واقع
نشود واما کلام غیر آدمیان چون قرائت قرآن ودعا وذکر ومناجات
پس ضرر ندارد در هر حال صلوة حتی اگر بگوید آنرا اگرچه بجهت دلالت بر معنی
وغرضی از اغراض ضرر ندارد بشرط آنکه بنکند از او دوران معنی که خارج شود از
موضع خود وداخل کلام آدمیان شود بلکه اگر قصد قرآن وآن غرض هر دو را
کند از لفظ باطل است بلکه اگر بگوید لفظی را که مشترک باشد میان قرآن
ومحاورات عرفیه وقصد قرآن نکند هم باطل است وهمچنین باطل میکند
نماز را تعزیت کردن مؤمن بعطسه اگرچه جاهل بحرمت وبطلان باشد بلکه اگر
جاهل بایمان او است بلکه او را غیر مؤمن میداند اگرچه در واقع مؤمن باشد
پس ضرر ندارد وهمچنین باطل نمیشود نماز بسبب کلمات الفاظ تحیت وغیره
چون سلام کردن بکسی وتحیت امثاله ومثل السلام علیکم والکل شرعا اما به قصد
کند وامثال آنها با کسی نیست بلکه در سلام بلکه واجب است اگرچه بغیر نیت
سلام علیکم باشد وواجب است اسماع مثلیه نه در دعوت از آن واحوط
جانب است در رد آن از عینیه تعریف وتنکیر وافراد وجمع وهمچنان سلام کند

بر مصلی سلام علیک غلط یا بتقدیم علیکم واجب است بجواب صحیح واحوط
آن است که قصد دعا کند واحوط از آن اتمام و اعاده است و هر گاه سلام کند
صبی ممیز یا زنی اجنبیه یا مرد اجنبی بر زن اجنبیه حکم همان است که مذکور شد
در سلام ملحون و واجب است در رد اسماع و عوض پس هر گاه اخلال کند عمداً
بنمازش باطل است پنجم از مبطلات نماز قهقهه است و مراد بآن خنده ایست
که مشتمل باشد بر مد و صوت و ترجیع و ملحق است خنده ای که مشتمل بر این
امور باشد فقط یا اینکه خود را منع کند از خنده یا اینکه دلش پر از خنده
باشد و رنگش سرخ شده و اعضا بجنبش آمده ششم گریه است که مشتمل
بر صوت باشد بجهت امر دنیوی هفتم از مبطلات نماز فعل است که ماحی صورت
صلوة باشد بحیثیکه گویند او نماز نمی خواند بسبب آن خواه قلیل باشد و خواه
کثیر باشد چون جستن و چپه زدن و یا کبی کشتی کرفتن و امثال اینها
و ان باطل می کند نماز را خواه عمداً باشد و خواه سهواً و اگر فعلی باشد که ماحی
صورت نماز نباشد ولکن منافی خشوع و قیام و یا طمانینه کند پس آن مبطل است
اگر عمداً باشد نه سهواً و آنچه مذکور شد میشناسی حال سکوت
طویل و عمل کثیر و کشتی گرفتن و جماع و امثال اینها هشتم از مبطلات

نماز

٣٩

نماز اکل و شرب است خواه فریضه و خواه نافله خواه کم و خواه زیاد و اینها مبطلات
عرفیه را بر کند عمداً باطل است نه سهواً بلی استثنا شده است شرب در قنوت
صلوة وتر نسبت بکسیکه در فردای آن شب ناوی صوم است و جو آب برابر
روی او هست اگر محتاج بجرعه نوشی باشد پس بر دارد و آب بخورد بعد از آنکه
سیر شود در صورتیکه خائف است از فوت صبح و غیر وتر از سایر نوافل غیر شرب
شرب غیر آب ملحق نیست و ظاهر عدم فرق میان صوم واجب و مندوب است
از مبطلات صلوة گفتن آمین است بعد از اتمام فاتحه عمداً و اگر
سهواً باشد ضرری ندارد و همچنانکه اگر غیر آخر فاتحه در سایر
احوالات صلوة بگوید ضرر ندارد اگر چه احوط ترک آن است در جمیع احوالات صلوة
نهم از مبطلات شک در عدد رکعات دو رکعتی و سه رکعتی و دو رکعت اول چهار رکعتی
یازدهم زیاده یا نقصان رکن است چنانکه مذکور شد و اما زیادتی بین
سوره بین دو فریضه پس آن مکروه است در نزد ما چنانکه مذکور شد و
جایز نیست قطع کردن فریضه اختیاراً و معنا فله احوط عدم قطع است
و واجب شود کاهی قطع فریضه بجهت ضرورت چون حفظ نفس محترم
و مال محترم و اگر در محل وجوب قطع کند احوط طلب اعاده است

واقع است در مقام مزبور که عادةً متحمل نمیتوان شد **مقصد سیم** در بیان نماز
آیات واجب میشود نماز آیات بکسوف شمس وخسوف قمر اگرچه بعض آنها باشد
وهمچنین واجب میشود بزلزله وبادهای شدید که سیاه وسرخ وزرد باشند
وبتاریکی شدید وصیحه وآتشی که پیدا شود از آسمان که باعث خوف
اغلب مردم شود بلکه همین حکم دارد جمیع آیات مخوفه خواه ارضی باشد وخواه
سماوی وانچه خفیف که باعث خوفی نمیشود در غالب موجب صلوة نیست
وهرگاه هوا ابر باشد ومنجم خبر دهد بکسوف یا خسوف اقوی عدم وجوب صلوة است
مگر با عداله منجم واطمینان نفس بخبر او اگرچه از استقراء اخبار غیر باشد
مسئله آیه اگرچه از جمله آیاتی است که وسعت دارد وقت آن صلوة را چون
کسوف وخسوف وامثال آنها پس وقت آن از اول حصول آیه است تا تمام
انجلاء واحوط آن است که اگر تا با انجلاء بعمل نیاورده است بنیت قربة مطلقه
بعمل آورد بدون تعیین ادا وقضا واگر وقت آیه موسع نیست چون زلزله
وصیحه پس وقت آن از اول زمان متصل با آیه است واگر عصیانا تا خیر انداخت
واجب است بکند در هر وقتیکه باشد وادا است واگر وقت کسوف وخسوف
مبتدء صلوة طول نکشد یا مطلع نشود یا وقت آن فاسد شود یعنی یکرکعت

وسعة

وسعت یک رکعت را هم نداشته باشد ظاهر وجوب است وهرگاه مطلع از آن نشده تا وقت
آن موسع است چون کسوف وخسوف نشده تا انقضاء وقت مشکل تمام انجلاء
وحال آنکه تمام قرص محترق بوده بر او قضاء نیست واگر تمام قرص بوده یا مسامحه کرد
اگرچه نسیاناً بوده تا وقت خارج شد اگر بعض قرص محترق بوده واجب است
قضاء آن وهمچنین در آیات غیر موقته چون زلزله که اگر بکند در زمان
متصل بآن آیه بعدم اطلاع بر او واجب نیست واگر ظاهر شود قضا وصلوة آن
بعد از وقت واجب است بر او قضاء ووجوب مخصوص بسبب آیه ونواحی آن است
پس زلزله اصفهان باعث وجوب صلوة بر اهل همدان نیست **مسئله** هرگاه
اتفاق افتد آیه در وقت فریضه پس اگر وقت گنجایش هر دو داشته باشد مخیر است
در تقدیم هر یک که خواهد واگر گنجایش ندارد مگر یکی را مخصوص فریضه است
واگر یکی مضیق است ودیگری موسع تقدیم میدارد مضیق را واگر وقت صلوة
آیات مضیق است ودر حالت یومیه واعتقاد داشت که باعث شد خروج
صلوة آیه را از وقت خود اتمام است ونمازش صحیح است واگر صلوة آیه استقرا
کرده باشد وهو بتر بیجه دور سعت وقتش را شروع باو کرد در زمان ضیق
فریضه نمازش صحیح است واتمام است **مسئله** کیفیت نماز آیات آن است که نیت

کند که و تکبیر می گوید و قرائت فاتحه نماید و بعد از آن سورهٔ تمام یا آنچه از قرآن
بخواند و به رکوع رود و سر بردارد پس اگر در رکوع اول سوره ناتمام خوانده بود بعد از
صحت رکوع دوم محتاج قرائت فاتحه است و اگر ناتمام خوانده بود اولی وجوب خواندن
از آنجا است که قطع کرده مگر آنکه رکوع خامس باشد که واجب است در رکوع سابق
که اتمام کرده در تمام است قرائت فاتحه و آن سوره که ناتمام مانده بود و هم چنین
تا پنج رکوع در هر رکوع که سوره تمام شده واجب است در رکوع بعد قرائت فاتحه
و همین کیفیت در رکعت ثانی نیز متمثل شد بر پنج رکوع و در هر رکوع و هرگاه
شک در رکعات کند که نماز او باطل است مثل سایر فرایض و در رکوعها اگر
شک در رکوعات کند هرگاه محلش باقی است بجا می آورد و اگر گذشته اعتنا
نمیکند و زیاده و نقصان ارکان و مخالفت عمدی در سایر واجباتش مبطل
و مستحب است در او جماعت و مستحب است قنوت قبل از رکوع دوم و جایز
اقتصار بر پنج قنوت یکی قبل از پنجم و یکی قبل از دهم بلکه جایز است اقتصار
بر یکی قبل از دهم **مسئله** واجبست قضا بعد فوت اسباب با تنبه علم و
ادراک می شود یا مدرک شود که آن در وقت او واجب شود و عصیان بیش بر
تکلیفی مگر بعضی و قضاء صلوة آیات چون کسوف و خسوف برابر

واجبست

واجب نیست مگر در ادراک کند آنکه یک رکعت از آن وقت با شرایط و طهر
در هر وقت اسباب بغیر عدم وجوب اگر چه احوط عدم است **مسئله** در حکم خلل آن
که واقع در نماز شود بدانکه اگر مصلی اخلال کند بعض اجزاء صلوة را عمداً
نمازش باطل خواه رکن باشد یا غیر رکن خواه کم کند یا زیاد خواه موافق
باشد یا مخالف و هم چنین است هرگاه باید کند چیزی منسوب یا قصد جزئیت
شده یا لکن چون فعل کثیر شود که ماحی صورت و هیئت صلوة باشد چون
خواندن چیزی از قرآن در اثناء رکوع و سجود مثلا و هم چنین است هرگاه
اخلال کند برکنی پس اگر زیاد کند نمازش باطل مطلقا و هم چنین اگر ناقص
کرده و ملتفت نشد تا داخل رکن دیگر شد اگر قبل از دخول در رکن بخاطرش
آمد برمیگردد و تدارک میکند فائت را و ما بعد از او اگر چیزی منسی غیر
رکنی است چون قرائت و اعراب و ترتیب آن و طمانینه در آن عود می کند
با آن مادامیکه محلش باقی است یعنی داخل نشده باشد در رکن دیگر چون اول که
مذکور شد یا اینکه رکوع و سجود بوده باشد چون اذکار رکوع و سجود
و شرایط آنها مگر سجود و اجزاء که اگر متذکر شود قبل از رکوع برمیگردد
و اگر آنچه مذکور شد محلش گذشته نمازش صحیح است و قضا می کند بعد

معتبره والعقرات معتبره وا بعد از فراغ و هرگاه در اثناء نماز یا بعد از فراغ
یقین کند که دو سجده از او فراموش شده و نداند که از یک رکعت است یا
از دو رکعت نماز را تمام می کند و اعاده می کند احتیاطا و بعد از قضا سجده یکی
و اگر بداند که از دو رکعت است قضاء می کند هر دو را بعد از نماز و اگر بعد
از دخول در سجده یقین کند که قرائت یا رکوع از او فوت شده و نداند که کدام
است و یا بعد از دخول در سجده بداند که رکوع یا یک سجده از او فوت شده
تمام می کند نماز را و اعاده می کند احتیاطا اما اگر بداند فوات دو سجده یا قرائت را
قبل از دخول در رکوع دو سجده را بعمل می آورد و احتیاطا اعاده می کند نماز را
و اگر یقین کند بترک یک رکعت پس اگر قبل از سلام یا بعد از سلام و قبل
از دو فعل مبطل عمدا و سهوا آمد بعمل می آورد یک رکعت فائته را و اگر بعد از فعل مبطل
عمدا و سهوا آمد اعاده می کند **مقصد** در بیان شکوکی که در نماز واقع می شود
و آن چند قسم است **اول** هرگاه کسی شک کند که نماز کرده یا نه پس اگر بعد
از خروج وقت است اعتنا بشک خود نمی کند و اگر در وقت است بعمل می آورد
و اگر بیند که بقدر چهار رکعت آخر وقت مانده که بجا آورد در وجوب اتیان در وجه
خلاف شده است و ظاهر آن است که حکم ظن حکم شک است **دویم** بعد از فراغ

از عمل

مسئله از عمل اگر چه پیش از وقت از عمل اهل باشد اعتنا نمی کند بشک
اعتنا نمی کند کثیر الشک بشک خود بلکه بنا بر صحت می گذارد خواه کثرت
شک او در عدد رکعات باشد یا در سایر افعال و اگر کثرت شک او در جزء
مخصوص باشد در جزء دیگر نسبت بآن جزء کثیر الشک است و در غیر آن
باید رعایت حکم شک نماید و مرجع در کثیر الشک عرف است و هم چنین
اعتنا نمی کند بشک ماموم با امام پس اگر ضبط دیگری بلکه ظن دیگری
بلکه شاک از هر یک از ایشان رجوع می کند بعالم و ظان و در سهو هر یک حکم
منفرد دارند و اگر در هر دو شاک باشند هر دو حکم شک را بعمل آورند با اتفاق
شک ایشان و اگر متعلق شک ایشان مختلف باشد پس اگر رابطه میان
ایشان هست مثل اینکه شک کرد در دو و سه و یکی در سه و چهار نماز را تمام
می کنند غایت شاک در دو و سه متابعت می کند دیگری را در یک رکعت آخر
و اگر رابطه نداشته باشد چون شک در دو و سه و شک در چهار و پنج
پس قصد انفراد می کند و هر یک حکم شک خود را رعایت می کند و احوط
اعاده است و هم چنین عبرتی نیست بشک در دو رکعت احتیاط بلکه بنای کذا
بر اکثر اگر مفسد نباشد و الا بناء می کند بر اقل و شک در عدد نافله مخیر است

بنا بر اکثر و اقل افضل است اگر مبنی باشد شکش بعدد رکعات نافله ثنائی و اگر
بالعرض ثلاثی نافله و تبعیض با فریضه نافله شود حکم اول را دارد است و مساوی است
نافله و فریضه دادن شک در افعال و اتیان با بقاء محل و عدم آن با گذشتن
محل و عدم بطلان بفوت رکن علی الاقوی و بطلان بزیادتی رکن علی الاحوط
قضاء سجده و تشهد و سجده سهو در آن نافله نیست سیم شک در رکعات
نماز دو رکعتی و سه رکعتی و در دو رکعت اول از چهار رکعتی مبطلست
بعد از استقرار شک و اگر بعد دو رکعت اخیرتین چهار رکعتی شک کرد بعد
از یقین با تیان بدو رکعت اولی که حاصل می شود بفراغ از سجده ثانیه رکعه
دوم پس حکم شک را بعمل آورد و نمازش صحیحست و آن چند صورت است اول
شک میان دو و سه بعد از فراغ از سجده بنا را بر سه می گذارد و نماز را
تمام می کند و دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده می کند احتیاطا و احوط
جمع میانه هر دو است و اعاده صلوة است دویم شک میان سه و چهار در هر جا
که باشد حکمش همانست که مذکور شد سیم شک میان دو و چهار
بعد از فراغ از سجده تمام می کند و احتیاطا می کند بدو رکعت ایستاده
چهارم شک میان دو و سه و چهار بعد از فراغ از سجده بنا را بر چهار

می گذارد

می گذارد و احتیاطا می کند بدو رکعت نشسته و دو رکعت ایستاده و احوط آنکه تقدیم
آن نماید بدو رکعت ایستاده است پنجم شک میان چهار و پنج است
بعد از فراغ از سجده بنا را بر چهار می گذارد و سلام و دو سجده سهو می کند
ششم شک میان چهار و پنج است در حال قیام خراب کند آن رکعت را و بر میگردد
شکش به سه و چهار تمام می کند نماز را و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته
می کند هفتم شک میان سه و پنج است در حال قیام خراب میکند رکعت را
و بر میگردد شک میان دو و چهار حکم آن را بعمل می آورد هشتم شک میانه
سه و چهار و پنج است در حال قیام خراب میکند قیام را و بر میگردد
میان دو و سه و چهار نمازش تمام می کند و حکم آن را بعمل می آورد نهم شک
میان پنج و شش در حال قیام خراب می کند رکعت را و بر میگردد شکش
بچهار و پنج بعد از سجده دو سجده سهو می کند و شش منتهای آنست
پس اگر شک او تعلق کند از شش تا بعد کند و لحوق رکعت غیر
نمازش باطلست و احوط در پنج شک اخیر اعاده است همچنانکه تمام
الحاق بعد از وضع جبهه است به برداشتن از سجده دوم بل آنکه دوم
بعد از ذکر آن اگرچه الحاق اول اصنف است پس بعمل آورد حکم شک

بعد از ذبح را او احتیاطاً اعاده می‌کند و هم چنین احوط در شک میان دو و چهار
و پنج و سه و چهار و پنج عمل بمقتضای هر دو شک و استیناف است و شک بعد
از تجاوز محلش در اینکه مقصد بوده یا نه اعتبار ندارد هم چنانکه هر گاه در رکعت
سیم شک کند که شک واقع در رکعت دوم قبل از رفع راس از سجده بود یا بعد از آن
و هر گاه شک کند بعد از نماز که شکش متعلق بوده به یک رکعت را چون شک در یک
یا دو رکعت را چون شک دو و چهار بنا را بر اقل میگذارد و بنا بر وجهی و اولی
ایشان بجا آوردن و اعاده است و اگر کیفیت شک خود را نداند پس اگر منحصر است
در اقسام صحیحه حکم همه را بعمل می‌آورد یا اینکه دو رکعت نشسته و دو رکعت
ایستاده و دو سجده سهو می‌کند و احتیاط اعاده می‌کند و اگر در وجوه صحیحه را
هم نداند اعاده می‌کند مسئله مراد بشک تساوی الطرفین است پس ظن
حکم او حکم یقین است و هر گاه متبدل شود مراعات میکند اخیر را پس اگر شک آن
ظن شود بنا را بر ظن می‌گذارد و اگر ظنش شک شود حکم او را بعمل می‌آورد و اگر
مورد شکش مختلف شود مثل انتقال شکش در دو و سه به سه و چهار و بالعکس
حکم اخیر را بعمل می‌آورد و اگر شک کند که حالت قبلش شک بود یا ظن در متعلق
از حکم شک را معمول دارد مسئله جایز نیست که بعمل آورد منافی صلوة را در میان

صلوة

صلوة و رکعات احتیاط زیرا که آن بمنزله جزء است و واجب است در آن آنچه
واجب است در صلوة بلی اذان و اقامه و قنوت و سوره در رکعات آن واجب نیست
و هم چنین جایز نیست فصل بمنافی در قضای اجزاء منسیه چون سجده و
و تشهد در میانه آنها و صلوة و اگر فاصله کند بمنافی در میان اجزاء نماز
و صلوة اعاده می‌کند نماز را و احوط قضاء اجزاء بعد از اعاده است بلی
اگر سهواً واقع شود ضرر نمیرساند و حکم سهو در نماز احتیاط حکم سهو
در نفس صلوة است و هم چنین است حکم نماز دین و کجاها کان مسئله هر گاه
منبعث شود در اثنای اجزاء منسیه مثل تشهد و سجده عدم حاجت بآن
قطع می‌کند و اگر منبعث شود احتیاج بآن تمام می‌کند و اگر در رکعات احتیاط
منبعث شود در اثناء عدم حاجت بآن جایز نیست قطع آن و افضل عدول
بنافله و اضافه رکعت ثانیه اگر یک رکعت بوده و اگر معلوم شود نقص نماز
پس اگر قبل از شروع در صلوة احتیاط است حکمش حکم کسی است که نمازش ناقص
شده پس اگر فعل منافی بعمل نیاورده تمام می‌کند و الا از سر میگیرد و اگر بعد
از فراغ از نماز احتیاط منکشف شد کافی است و احوط استیناف است
و اگر در اثناء استتمام می‌کند بر وجه صحیح پس اگر آنچه در دست دارد ایستاده

وموافق احتیاط است جدّا واگر سهی یک رکعت بوده واین مقتضای شک میان
دو و چهار مثلاً مشغول بود و رکعت شده پس اگر قبل از رکوع رکوع ی رکعت دوم
آن رکعت را خراب میکند و آن یک رکعت کرده را متمم قرار می دهد واگر بعد از
دخول رکوع ثانی است از آن دست برمیدارد و نماز خود را تمام میکند واگر
اختیار کرده دو رکعت را دست برمیدارد از آن و نماز خود را تمام میکند
والحاصل اگر اتمام بوجهی صحیح ممکن است چنان میکند والا از آن دست
برمیدارد و نماز خود را تمام میکند که اگر آن هم ممکن نیست نماز خود را از سر میگیرد
مسئله واجب است سجده سهو جهت سلام در غیر محل و کلام در بین نماز
سهواً و شک در میان چهار و پنج بعد از سجده و از برای هر زیاده و نقیصه
بشرط آنکه نقیصه را در محل خود تدارک نکرده باشد والا سجده ندارد و هرگاه
از اسباب سجده اگر متعدد باشد سجده نیز متعدد می شود واگر متعدد شده
اگرچه طول کشید چون کلام بسیار مقتضی یک سجده است و سجدهٔ سهو را بعد
از رکعات احتیاط و اجزاء منسیه بعمل می آورد و احوط تأخیر اجزاء منسیه است
بعد رکعات احتیاط و واجب است در سجدهٔ سهو نیت و وضع جبهه
و تشهد خفیف و سلام و زیاده بر این چیزی واجب نیست و احوط رعایة

تمام

تمام آن چیزیست که در نماز معتبر است از شرایط و موانع و احوط ذکر در آنها است
بلکه این ذکر تمامی که بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بسم الله
و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد یا بگوید بسم الله و بالله السلام علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته و در تشهد شهادتین و صلوات بر محمد و آل محمد
و در سلام السلام علیکم بگوید والله اعلم مقصد پنجم در قضاء صلوة است
مسئله واجب است قضاء فرایض یومیه بر کسی که مکلف بوده باشد
از اول وقت خود مگر بچه ای که از اول صبح که در جمیع وقت نابالغ بوده و قسم
دیوانه که در همه وقت خود دیوانه بوده خواه جنون او مستمر باشد یا ادواری
باشد که در ادوار وقت صلوة بوده و خواه اصلی و خواه عارضی بفعل خود
یا بفعل غیر خود و هم چنین اغماء اگرچه از فعل خود ناشی شده باشد لیکن احوط
قضاء جمیع صلوة او است خصوصاً اگر از فعل خود بوده و خصوصاً اگر بعد معصیت
بوده سیم و چهارم حایض و نفساء است هرگاه حیض و نفاس آنها مستوعب
جمیع وقت بوده اگرچه از فعل خود شان باشد پنجم کافر اصلی است که بعد ایمان
بیاورد و قضاء زمان کفر او را چیزی نیست اما کافری که مسلم بوده و
مرتد شده پس واجب است بر او قضاء زمان ارتداد او واگر سنی شیعه شود

وتمام ایام نشستن خود را نکرده یا کرده بعضی کرده که در مذهب خود فاسد بوده
اگرچه موافق مذهب ما باشد علی الاحوط واجب است برو قضاء بلی اگر موافق
مذهب خود بعمل آورده برو قضاء نیست واگر نشستن او مسبوق بتتبع بوده باشد
قضاء می کند نماز نشستن مسبوق را اگرچه بمذهب حق صحیح بوده واگر هر یک
از اینها که مذکور شد ادراک کند بمقدار یک رکعت با شرایط از آخر وقت را
واجب است بر ایشان نماز اگرچه سنی بوده و نماز را بر وفق مذهب خود کرده
بوده واجب است بر فاقد الطهورین و هم چنین واجب است قضا بر کسی که مست
کند خود را در تمام وقت اگرچه نه بحرام بوده باشد چون شراب و جهل
و هم چنین واجب است قضا بر هر یک از مجنون و مغمی علیه و حایض و نفساء
هرگاه ادراک کرده بوده باشند از اول وقت مقدار صلوة و شرایط از او مستحب است
قضاء نوافل یومیه را استحباب موکد حتی آنکه خداوند مباهات می کند بر ملائکه
از قضا کردن عبد نوافل خود را واگر قضا نکند تصدق می دهد از هر دو رکعت
یکمد که تقریبا یک چهاریک من تبریز است از طعام و قضاء نوافل در هر وقت
می توان کرد اگرچه شب را بروز و عکس هم چنانکه قضاء فرایض نیز چنین است
اگرچه حضر بود در سفر و بعکس و مستحب است عادة اطفال ممیز بجمیع عبادات

وشرایط

وشرایط آنها واجب است بر ولی منع کردن اطفال از ارتکاب چیزی که عرض شایع
کا سلوک کنند بعدم وقوع آن و لیکن آن حرام است لواط و زنا و شرب خمر و غنا
واکل نجاسات و دون مستحب وصرف شدن لبس حریر و طلا از برای آنها مسئله
در غیر صلوة یومیه ترتیب نیست نه در نفس آنها و نه در آنها با یومیه پس
جایز است تقدیم قضاء کسوف متأخر بر خسوف متقدم مثلا هم چنانکه جایز است
تقدیم آنها بر قضاء صلوة یومیه اگرچه یومیه پیش فوت شده باشد و اما
یومیه پس اگر علم بجهت و متقدم و متأخر آنها دارد بعینه که فوت شده
بعمل آورد واگر یک صلوة معین است یا زیاده که مکرر فوت شده بعمل آورد واگر
یک صلوة معین است یا زیاده که مکرر فوت شده چندان کند که مطمئن شود
واگر یک صلوة غیر معین است که صبح و یک مغرب و یک چهار رکعتی اگر حاضر
بوده و یک مغرب و یک دو رکعتی اگر مسافر بوده به نیت ما فی الذمه بکند
واگر نمازها بسیار فوت شده و ترتیب آنها را نمیداند پس اگر تحصیل ترتیب
مشقت شدید دارد که تحمل آن عسر و حرج است ساقط است واگر مشقت شدید
ندارد تحصیل می کند ترتیب را پس اگر ظهر و عصر از او فوت شده و مقدم را نمی داند
ظهری در میان دو عصر یا بعکس کند واگر هر پنج نماز از او فوت شده و مقدم را

ومعلوم نماند مکرر می‌کند تا یقین کند هر یک نمازی که نیاورده شده یک دوره
مکرر می‌کند دیگر آنکه قضا از بلوغ بکرویی که فوت شد واجبست تحصیل ترتیب کند
ما علم بآن دارد گرچند نمود قضاء از میت کند هنا با جهل بترتیب صحة از اشکال
احوط ترکست و بنوعی علم صحة از هر یک نفعتصحیح است بلکی جائز نیست
نقد ما استجاره میت دهد و اطلاق هرگاه علم نداشته باشد که چگونه
نادیده و همچنین ترتیب از روی معی و بتبرع ساقط باجهل بترتیب و زمان
قضا موسع است و فوریت در آن واجب نیست مسئله واجبست بر ولی میت بر پسر
بزرگ که آنان ترک کرده نداشته باشد و ندارد قضاء انچه فوت شده از
مادر باید بقول اصحصوم و صلوة بشرط تمکن میت از قضاء آن و اهمال آن
واجب نیست بر دختر بلکه منحصر بر پسر بزرگ است تا از پدرها که بزرگتر آن در حکم
باشد یا پدر بوده و همچنین شده اگر توام باشند واجبست برایشان موزعاً
ومعتبر نیست در ولی بلوغ و عقل در وقت فوت میت پس هر گاه بالغ و عاقل
شوند برایشان واجب است و هرگاه اجاره کند بعضی که یا از برای قضاء
آنچه فوت شده از میت اگر کسی تبرع کند بقضاء از ولی ساقط است از او
مقصد ستم در جماعت است جماعت مستحب است با استحباب مؤکد در جمیع نمازهای

واجب

واجب خصوصاً در یومیه و خصوصاً در ادائیه یومیه و خصوصاً صبح و مغرب
و عشاء و خصوصاً از برای کسیکه همسایه مسجد باشد بلکه اگر بشنود اذان را
و یک رکعت جماعت برابر است با بیست و چهار رکعت که بکسی برابر است با چهل
عبادت بلکه صلوة جماعت افضل است از صلوة فرادی بیست و هفت درجه که صلوة در آن
برابر است با هزار صلوة بلکه در روایت شده که برابر دو هزار صلوة است و اگر اقتدا
بعالم نماید که اقتدا نماید برابر هزار رکعت است و همان برابر سه هزار نماز می‌شود
بنابر روایت دوم و اگر جماعت منعقد گردد واقع شود در مسجد جامع که هر نمازی در او
برابر صد هزار نماز است برابر سیصد هزار نماز خواهد بود و این در صورتی است که
یک ماموم باشد و هرچند یکی بالا برود ثواب دو برابر می‌شود تا
ده برسد و چون از ده گذشت اگر جمیع دریاها مرکب شود و آسمانها کاغذ
و درختان قلم و جن و انس نویسنده کردن ثواب یک رکعت را نمی‌توانند نوشت
و واجب است جماعت در نماز جمعه و عیدین با اجتماع شرایط و حرام است جماعت
در نوافل اصلیه مگر صلوة استسقاء و احوط ترک جماعت است در نافله
منذوره شده و جایز است جماعت در نوافل عرضیه چون فریضه معاده استحباباً
و صلوة عید با اختلال شرایط و قضاء بتبرعی و جایز است اقتداء هر یک از ذاتی

بعینه یا بکی خواه متحد باشند در اداء و قضاء و قصر و اتمام و وجوب و ندب یا مختلف
بلکه اقوی آنست قول بجواز اقتداء بعینه بر نیت لطان و عکس آن و همچنین جایز
اقتداء کردن صلوة آیات و جنازه و عید با یومیه خود و غیر چون خودها بر نیت
اگرچه متحد باشند در نظم چون عید و استسقاء و احتیاط در جماعت است در نماز
احتیاط و اقل عدد که منعقد می شود بآن جماعت دو است یکی امام و دیگری ماموم
و ادراک می شود جماعت باید ادراک کردن ماموم امام را در رکوع اگرچه بعد از فراغ
از ذکر باشد بشرط آنکه هر دو مجتمع شوند در رکوع و اگر ادراک کند امام را بعد
از شروع بر رفع راس هر چند هنوز تمام نکرده نشده باشد احوط بلکه اقوی
عدم اجتزاء است و هرگاه برکوع رفت و احتمال نکرد امام را در رکوع باشد
که بعد ادراک عدم آن نماز باطلست و هرگاه برکوع نخسته برخاست جایز
بنشاند برای اعاده رکعت دوم را و رکعت اول حمد قرائت دهد و اگر رکعت آخر بوده
باید تشهد کند تا تقراد را و اگر از صف دور باشد میتواند بکیر جایز باشد با آنکه
بعد از اقتداء صبر کند که هرگاه ملحق شود بصف و اقتداء کند آنکه امام
سر از رکوع بردارد جایز است اقتداء کردن در همان مکان که هست و ملحق
شدن خود را بصف در اثناء صلوة واجب نیست کشیدن پاهای خود را بلکه جایز است

مشی

مشی بر سبیل متعارف و لکن در حال مشی مشغول بذکر واجب نشود و باید
منافی صلوة بعمل نیاورد چون استدبار قبله و امثال آن و فرقی نیست در آنچه
مذکور شد که مشی او بسوی امام باشد یا عقب آن یا باحد جانبین باشد خواه
مسجد باشد و خواه غیر آن و ادراک می شود فضیلت جماعت بادراک امام
در حال تشهد یا در سجده ثانیه یا مابین سجدتین یا در سجده اولی یا قبل
از آن و لکن اگر در حال تشهد ادراک نمود محتاج باعاده تکبیرة الاحرام
نیست بلکه می نشیند تا امام سلام دهد برخاسته نماز را تمام می کند و در غیر
در سجده تکبیر را اعاده می کند و احوط اتمام صلوة بتکبیر اولی و اعاده است
مسئله شرطست در صحت جماعت ماموم چنانچه اقل آنکه مشاهده کند
ماموم امام را یا ماموم را در جمیع احوال الصلوة بلکه حایلی باشد مابین
ماموم و کسی که معتبر است مشاهده او یا جماعت حایل خواه دیوار
و خواه پرده و حوائل حیوان انسان باشد یا غیر آن و اگر حایل بحدی باشد که
که در حال جلوس منع کند از مشاهده دون سایر احوال اقوی عدم منع
و احوط اجتنابست و حایلی که منع استطراق کند دون مشاهده چون
پنجره اقوی در او عدم منع است و اگر در بعضی احوال صلوة ممکن باشد مانند

آنکه در بالای حایل سوراخی است که در حال قیام مشاهده می‌کند یا در وسط آن
سوراخی است که در حال رکوع مشاهده می‌کند پس احوط و اقوی منع است و اگر
حایل آنچنان باشد که منع از مشاهده عکس می‌کند پس احوط اگر نگوییم اقوی
اجتناب است و ظلمت و غبار حایل نیست و آنچه مذکور شد حکم مرد است
و اما زن پس حکم مذکور ساقط است نسبت با او در جمیع حایلها هرگاه متمکن باشد از متابعت
امام اگرچه احوط اجتناب است مضر نیست در جمله از راه و نهر هرگاه مستلزم بعد
مانع جماعت نباشد و همچنین مضر نیست بعید از امام با اتصال صفوف
همچنانکه مضر نیست که در صف دوم بلندتر از نصف اقل باشد با اتصال [illegible]
و اگر امام ایستاده باشد در محرابی که داخل دیوار و نحو آن است پس نماز
اشخاصی که دو طرف یمین و یسار محراب‌اند فاسد است بجهت وجود حایل
و هرگاه صفی در بیرون محراب ایستاده باشد جماعت اشخاصی که مقابل او ایستاده‌اند
صحیح است و اما اشخاصی که در یمین و یسار ایستاده‌اند احوط اجتناب است
اگر متصل باشند با اشخاصی که مقابل در ایستاده‌اند و الا نماز ایشان باطل است
و همچنین اشخاصی که در عقب ستونها ایستاده‌اند اگر متصل بصف نیستند
جماعت ایشان باطل است و با اتصال احوط اجتناب است و اگر حایل در اثناء نماز

بهم رسد

بهم رسد یا در اول [illegible] و ان علم بر آن بنوعه بجهت کوری و غیر آن پس اقوی بطلان
جماعت است بلی حایلی که استقرار ندارد مضر نیست چون گذشتن انسان یا حیوان
از پیش روی **دویم** آنکه بلندتر نباشد موقف امام از موقف ماموم زیاده از
مقدار شبری هرگاه بلند شده فی باشد و اگر زمین سراشیب باشد بحوی که در عرف
ارض منبسط گویند مضر نیست هر چند زیاده از شبر باشد ممکن آنکه همچنان
اعتدال باشد که از انبساط خارج باشد چون موقف کوه [illegible] پس معتبر در آن مقدار
کمتر از شبر است و بلندی ماموم با امام یا ماموم با ماموم [illegible] زیاده از
از قدری که متعارف است در جماعت افضل بعد بر آن است [illegible]
بلند بعید از یکدیگر [illegible] احوط [illegible] متعارف است و اگر
زیاده از قدر معتبر فاصله شود پس اگر در صف اول است مبطل جماعت [illegible]
و ما بعد آن است و اگر در صفوف متأخره است پس آن مضر نیست و هرگاه
بعید باشد از صف پیش روی خود یا احد جانبین زیاده از قدر معتبر
و الا جماعتش فاسد است و جایز نیست تکبیر گفتن صفوف متأخره قبل از
صفوف متقدمه و مهیا شدن از برای صلوة و هرگاه در اثناء صلوة بعد
بهم رسد مثل آنکه مقتدا قصد فرادی کند یا نماز ایشان تمام شود پس اقوی

[illegible]

بطلان جماعت صفوف متاخره است و لازم قصد انفراد است هرگاه اتصال بین
متصل نشود تقریبا و اگر در صورت مذکوره ممکن باشد اولی آنکه خود را
بمکان قریب برساند بحیثیکه منافی بعمل نباشد با اینکه رجوع کند بصوت
منفرد با اقتداء پس قوی جواز تجدید اقتدا است در باقی زمان چنانچه
انکه مقدم نباشد ماموم بر امام در موقف بلکه مساوی باو هم باشد
بنا بر قولی که خلاف اقوی نیست بلکه حکم همین است در جماعت عراة پس اگر بعد
از تقدم امام بر ایشان بر او قوی صحت هرگاه عمدا یا سهوا یا خطأ یا اکراها
مقدم شد بر امام در ابتداء یا در اثناء پس جماعتش باطل است هر چند نیت
بر او قصد انفراد بلی هرگاه متاخر شد از امام جایز است تجدید اقتداء علی
الاقوی و هرگاه ماموم در موقف متاخر از امام است و لیکن در عمل بجهة
مقدم شود بر او بجهة طول قامتش پس آن ضرر ندارد و هرگاه در مسجد الحرام
جماعت کنند جایز است که صف ماموین دور بزنند باطراف خانه کعبه ولکن
احوط آنست که ماموین اندکی پس تر باشند کما اینکه کار رایج کنند
مقدم نشوند بر امام ماموین و هر گاه ضعف ... از آن احوط آن است
که نیت بجا آورند نیز مقدم نشود بر امام و از آن احوط آن است که

امام

بلغ

که امام جمعی باشند که مقدم بر ماموین باشد بحسب جانب و هم بحسب
ارتفاع بجا آورند ما هو العالم مسئله شرط است در صحت جماعت ماموم نیت
اقتداء بامام واحد معینی پس اگر نیت اقتدا نکند جماعت واقع نمی شود
اگر چه اصل نمازش صحیح است مگر در نمازیکه جماعت شرط صحت او است
چون جمعه که نمازش هم باطل است و اگر نیت کرد در اثناء نماز که اینکه نیت کرده
پس اگر در حالتی است که میست ماموم است چون سکوت و شنیدن قرائت امام
یا اینکه میداند که اول برخاستن او بمان بقصد اتمام بوده بنا بر صحت
میگذارد و الا منفرد است و جایز نیست تجدید نیت اقتداء و احوط در اولی
نیز تجدید نیت اقتدا است و شرط است قصد بامام واحد معینی پس اگر
دو نفر پیش روی او باشند و قصد کند اقتدا بیکی غیر معین یا بهر دو
باطل است و کافی است در تعیین آنکه معین کند او را باسم یا بوصف یا بانکه
و لکن اگر شبهه موضوعی کند مثل آنکه قصد کند اقتدا بزید بتخیل اینکه
امام معین و او با اعتقاد آنکه اسم او زید است یا وصفش چطور است و بعد
معلوم شود خلاف او نمازش صحیح است هر چند صورت فساد که اینکه بیکند
قصد انفراد اگر قبل از شروع بقرائت معلوم شود و اگر بعد نقری کند بلکه هم

نماز بکنند معلوم شود که هر یک از ایشان قصد امامت کرده بودند نماز هر دو صحیحست
و اگر معلوم شود که هر دو قصد ماموميت کرده بودند نماز هر دو فاسد است
و اگر شک کنند که قصد امامت یا ماموميت کرده احوط استیناف است اگرچه
حق خالی از قوت نیست و اقتدا به ماموم جایز نیست مادامیکه جماعت
باقی است و جایز است در اثناء نماز عدول کردن از اقتداء بامام باقتداء
بامام دیگر اختیاراً خصوصاً وقتیکه در اثناء وجه ترجیحی یابد و هم چنین
جایز است در اثناء نماز انفراد کردن و احوط اجتناب است و هر گاه عارض شود
امام را در اثناء نماز عذری چون حدث و مانند آن مثل سایر و بیهوشی ناتمام
شود نماز امام بجهت ضرورت آن جایز نیست پیش داشتن یکی از مامومین برا
بتمام نماز باز و مکروه است از برای ماموم غیر مسبوق قرائت کردن خلف امام
در دو رکعت اول نماز اخفاتی بنا بر اقوی بلکه اگرچه احوط ترک آن است
بلکه مستحب است در آنها تسبیح و تحمید و صلوات و اقوی و احوط ترک
قرائت ماموم است در دو رکعت اول جهریه هر گاه بشنود صوت امام را
اگرچه همهمه باشد و احوط تمامتر ترک ماموم است در جهریه قرائت امام
اگرچه اقوی عدم وجوب است و احوط ترک آن است و حکم دو رکعت اخیر

از برای

از برای ماموم حکم آن است که از برای منفرد پس مخیر است در میان قرائت و تسبیح
اگرچه امام قرائت کند و اگر از روی تقیه اقتدا کند بمخالفین قرائت می کند
فاتحه را اخفاتاً اگرچه نماز جهریه باشد و بشنود قرائت امام را و اگر امام
برکوع رود که نتواند سوره بخواند ساقط است از او و اگر نخواند فاتحه
نیز بتعجیل اقتدا در رکوع می کند و اگر بعد از تکبیر ماموم امام برکوع رود
که هیچ چیز از فاتحه نتواند خواند در صورتیکه مسبوق باشد امام
برخیزد و ماموم تشهد را نتواند متابعت کند و احوط در دو صورت
اولی بلکه اقوی در صورت اخیره استیناف صلوة است مسئله واجب است
متابعت امام در افعال باین معنی که واقع سازد مقارن فعل او یا بعد از فعل امام
بلا تأخیر زیاد چنان تاخیری که ماحی صورت جماعت شود و اگر متابعت ترک
شود متابعت فاحش جماعت فاسد است اگرچه صلوة او صحیح است و احوط
استیناف است خصوصاً هر گاه پیش افتد از امام در رکن بلکه یک رکن
و اگر عمداً پیش افتد از امام پس جایز نیست برگشتن مثل اینکه پیش از امام
سر از رکوع بر دارد و اگر بکند در صورت مفروضه نمازش باطل است
هر گاه باعث زیادتی رکن شود بلکه اگر سهواً برگردد در صورت مفروضه

دوم نیست حکم بطلان و اگر خطا یا سهواً ترک کند متابعت را بانکه پیش افتد
از امام سهواً یا باعتقاد اینکه سر برداشته پس اقوی وجوب متابعت است
اگرچه باعث زیادتی رکن شود و بعضی در امثال اینمقام متردد اند
و اگر ترک متابعت نماید نمازش صحیح است اگرچه اثم است و احوط استیناف است
و بعضی قدر بیک سهواً قبل از امام برکوع یا سجود رود احوط آن است
که ذکر رکوع و سجود را ترک نکند و دوباره با امام نیز بجا آورد و این در
صورتی است که پیش افتد از امام و حال آنکه امام از قرائت فارغ شده
باشد و اگر سهواً پیش افتد و امام مشغول قرائت باشد و احوط استیناف است
و اگر عمداً پیش افتد در صورت مفروضه یا عمداً سر برداشت از رکوع قبل از ذکر
واجب اقوی بطلان است و اما افعال پس واجب نیست متابعت در
غیر تکبیرة الاحرام و غیر سلام و لکن احوط است و اما تکبیرة الاحرام
پس واجبست متابعت در آن بانکه شروع در آن بانکه شروع
کند در آن بعد از فراغ امام از آن و اگر قبل از امام یا با امام
بگوید یا قبل از امام شروع کند صحیح نیست جماعتش و اما سلام پس
وجوب متابعت در آن خالی از وجه نیست و اگر قبل از امام سلام بگوید
نمازش

نمازش صحیح است هرچند سهواً باشد و بر نگردد مسئله واجب است بر ماموم عمل آوردن
جمیع افعال الصلوة مگر قرائت در دو رکعت اول که هرگاه ادراک کند امام را در اول
نمازش پس متحمل میشود اورا امام از ماموم و اگر مسبوق باشد پس واجب است
که خود قرائت کند بعد از آن در رکعتی که بر او افتاده و واجبست اخفات در آن
اگرچه صلوة جهریه باشد و اگر امام برکوع رود و ممکن نشود ماموم را اتمام حمد
و سوره اقتصار میکند بر حمد لیکن اگرچه جمله فاتحه باشد و اگر قبل از اقتدا
بداند که نمیتواند فاتحه را تمام کند احوط انتظار رفتن امام برکوع و بعد
از آن اقتدا میکند و اگر انتظار نکشد و اقتدا کرد در صورت مفروضه
احوط نیت انفراد است در هر جا که ماموم مسبوق است اگر اول نماز خود قرار
میدهد و جمیع افعال را وافعال الاعمال بجا آورد و اگرچه متابعت شود از امام در بعد
ملحق شود اگرچه برسد وقت رکن را ترک میکند و ملحق نمیشود اگرچه بعض قرائت
در رکعت اخیر باشد و هرگاه ماموم شروع در نافله کرد و بترسد از اتمام
از عدم ادراک تمام جماعت جایز نیست از برای او قطع از نافله و اگر شروع بفریضه
کرده بود در صورت مفروضه جایز نیست عدول بنافله و اتمام آن با امکان
و قطع آن با عدم امکان و اما قطع فریضه جایز نیست مسئله شرط است در امام

جماعت اینکه عادل باشد پس جایز نیست اقتدا کردن بفاسق و نه بمجهول الحال و مراد
بعدالت در اینجا ظاهر است که عبارتست از اجتناب منافیات مروت که کشف می کند
از ارتکاب آنها از عدم مبالات در دین و از اجتناب کبائر که از آنجمله است اصرار بر صغائر
و مراد از کبائر معصیتی است که متوعد علیها باشد و معلوم می شود بتنصیص کردن
شرع بر وعید آن و همچنین شرط است که ولد الزنا نباشد و شرط است که ختنه کرده
باشد هرگاه از برای ایستاده امامت کند و اینکه مضطجع نباشد هرگاه از برای جالس
و مضطجع امامت کند و امامت قائم از برای غیر خود و امامت جالس از برای جالس
و مضطجع و امامت مضطجع از برای مضطجع جایز است و همچنین جایز است امامت
هر یک از متیمم و ذو الجبیره از برای غیر خود و متوضی و همچنین آنکه جایز است امامت
کسی که با نجاست نماز می کند بجهت عذری از برای غیر خود بلکه ظاهر جواز
امامت صاحب سلس و مبطون و استحاضه است نظر و جایز نیست اقتدا کردن
کسی که قرائت را درست می خواند بکسی که نمی تواند درست بخواند بجهت عیبی
که در زبان او است که باعث می شود آن عیب عدم اخراج حروف از مخارج خود
باشد بلکه هرگاه باشد از اعراب و اگر عیب آن در غیر قرائت باشد بلکه
در اذکار باشد که ماموم خود بجای آورد چنین اذکار رکوع و سجود و تشهد

وجز اینها

و جز اینها پس اولی جواز اقتدا است و جایز نیست اقتدای معیوب اللسان بمثل خود
با اتحاد محل و اختلاط ترکیب و اگر محل مختلف باشد مثل آنکه صاد را نمی تواند
درست بگوید و دیگری طا را پس جایز نیست اقتدا کردن هیچ یک در صورتیکه
ماموم در محل غلط امام قصد انفراد نماید و ماموم از برای خود قرائت کند
و جایز نیست قصد امام بعد از تجاوز از محل غلط و واجب نیست بر محسن متابعت
محسن هرگاه متمکن از تعلم نباشد و با تمکن و تقصیر واجب است و جایز نیست
امامت کردن اخرس و الکن از برای افصح و امامت او از برای غیر محسن جایز نیست اگرچه
در غیر قرائت باشد علی الاحوط و جایز نیست اقتدا کردن کسی که حروف را
بنحو صحیح از مخارج خود ادا می کند هر چند خلل نباشد در کمال افصاح و تبیین
و صفاتیکه قراء اعتبار آنها کرده اند و شرط است در امامت جماعت اینکه
مرد باشد هرگاه از برای مرد یا خنثی امامت کند و در جماعت مستحبه لازم نیست
علم امام بوجود ماموم و اقتدای آن و همچنین واجب نیست بر امام
نیت جماعت بلی در جماعت واجبه چون جمعه با حصول شرایط واجب است بر امام
قصد جماعت اگرچه ظاهر کفایت قصد جمعه است و همچنین معتبر است نیت جماعت
در صلوة فریضه معاده از برای ادراک ثواب جماعت **مسئله** هرگاه منعقد باشد

ائمه جماعت در مکان پس صاحب مکان اگرچه مستاجر باشد یا مستعیر باشد و هم چنین
امام راتب در آن مکان یعنی کسیکه عادتش آن است که در اینجا امامت می کند
اولی است از غیر خود اگرچه آن غیر افضل باشد بلی اولی در صورت افضل بودن
غیر آن است که صاحب منزل و امام راتب اذن دهند او را در نماز و اولی از برای
او نیز همین است و هاشمی اولی از غیر هاشمی است با عدم مرجح غیر آن و اگر ائمه
جماعت تمام کنند در پیش نمازی و نزاع ایشان نه بجهة اغراض دنیوی باشد
بلکه بجهة اغراض اخروی باشد پس مقدم میدارند کسی را که جمیع ماموین با او
راضی باشند بر مرجح اخروی نه دنیوی و با اختلاف مقدم میدارند مجتهد
جامع الشرایط را و با تعدد آن مقدم میدارند کسی را که قرائتش بهتر است
و با تساوی مقدم میدارند کسی را که فقهش بهتر است و با تساوی مقدم
میدارند کسی را که در مسائل نماز اعرف است و با تساوی مقدم میدارند
کسی را که در اسلام پیشتر کرده است و با تساوی جمیع مرجحات آنچه بهتر است
از ورع و تقوی و زهد در دنیا و سایر مرجحات که بر اهل شرع مخفی نیست
و با تساوی در جمیع وجوه تخییر و احوط قرعه است مسئله مکروه است اقتدا
کردن و امامت کردن مر ایشان نماز را صاحب بیکری و نماز کسیکه غلف باشد.

کیفیت آن

کیفیت آن یا بنماز امام عیب قصر را تمام چون ظهر و عصر تمام بظهر و عصر قصر یا بعکس
پس اگر مختلف در کیفیت باشد چون صبح و مغرب که اقتدا ندارد و هم چنین است
اگر مختلف باشد در نقص را تمام چون اقتداء مغرب بظهر اقتدا جایز
یا قضا که ادا را با ادا کند با اتفاق در کیفیت چون قضاء ظهر تمام و مسافر
با اداء ظهر حاضر و هم چنین قوی است قول بکراهة اقتداء صلوة قصر بصلوة
تمام یا بعکس اگرچه هر دو حاضر یا مسافر باشند و احوط آن است که هرگاه
امام و ماموم که نمازش تمام شد مفارقت کند دیگری را انتظار تمام صلوة
دیگری را نکشد خصوصا هرگاه باعث ترک موالات شود بلی انتظار هرگاه امام
و ماموم دیگری را تا برسد بسلام و امام سلام دهد خالی از وجه نیست
و هرگاه نماز امام زودتر تمام شود اولی آن است که نایب خود قرار دهد آن
ماموم را کسی را که تمام کند نماز را برای ایشان و اولی آن است که آن ماموم
ادراک اقامه را کرده باشد و مکروه است هرگاه مسبوق باشد برکعتی یا بیشتر
و مکروه است امامت کردن اجذم و ابرص و کسیکه ختنه نکرده باشند بجهة
عذری و کسیکه ماموین ناخوش میدارند او را و مستیمم از برای متطهر
و حلال متعاشکن و دو تایی از برای غیر امثال حضر بلکه اولی عدم امامت هر

ناقص است از برای کامل و همچنین کامل از برای اکمل مسئله هرگاه ماموم بعد از نماز امام دانست
که امام او کافر یا فاسق بوده یا معلوم شد که نماز امام فاسد بوده بجهت ترک
طهارت و نیت و مثل آنها پس نماز ماموم صحیحست و بجا آوردن آن اعاده نیست
و اگر قبل معلوم شد که امام زن یا مجنون بوده پس احوط و اقوی اعاده است
و اگر در اثناء نماز عالم شود بفساد صلوة امام باینکه طهارت نداشته
یا با نجاست مسریه نماز کرده واجبست بر او قصد انفراد و احوط بلکه اقوی
استیناف قرائت است یا بنا بر محل آن و اگر قبل از نماز عالم شود جایز نیست اقتدا
بلی اگر قبل از نماز یا در اثناء نماز عالم شود بنجاست ثوب یا بدن امام بنجاست
غیر معفو یا علم بعدم علم امام بان یا شک در علم یا جهل او صحیح است اقتدا
باو و با علم بنسیان جایز نیست و اگر امام ترک کند فعلی از افعال صلوة را خواه
رکن باشد و خواه غیر رکن و ماموم عالم بان شود نماز ماموم صحیحست هرگاه متابعت
ننماید امام را در ترک مذکور و اگر عالم شود واجبست تنبیه کند امام را
پس اگر تنبیه نکرد امام را و فعل مترتب غیر رکن بوده نماز ماموم صحیح است و اگر
مختلف باشد امام و ماموم در بعضی مسائل مثل اینکه ماموم سوره یا طمانینه
قبل از تسبیحات را واجب بداند و امام واجب نمی داند یا اینکه امام ترتیبیه را

مستحب

مستحب دانسته نماز را بجا می آورد و ماموم نمی داند پس اگر امام در مقام عمل بوفق
ماموم رفتار کرده باینکه سوره و طمانینه قبل آورده و مستحب را هم بجا آورده
نماز ماموم صحیح است و احوط در اینها بجهت خلاف ترک اقتداء است
بلکه در ترک سوره و انفراد و قرائت آن است **فصل** **مسئله** در احکام صلوة **مسافر**
شرط است در جواز قصر در سفر امور چند اول قطع مسافت شرعیه و آن عبارتست
از هشت فرسخ متصل که حاصل شود برفتن تنها یا آمدن تنها یا حاصل شود چهار
فرسخ از رفتن و چهار فرسخ آن از آمدن بشرط اینکه رفتن و آمدن
حاصل شود در یک روز یا یک شب یا یک روز و یک شب بدون فاصله شدن
شبی در میان رفتن و آمدن یعنی مجموع هشت فرسخ در زیاده از یک شب
و یک روز حاصل نشود و اگر حاصل شود هشت فرسخ مذکور در ظرف زیاده از
یک شب و یک روز بلکه در دو روز یا سه روز یا چهار روز تا ده روز حاصل شود
بنحوی که ده روز فاصله حاصل نشود یا قامت و سایر قواطع سفر اتفاق نیفتد بعضی
معتبر بتمام در بین اتفاق نیفتد پس اقوی آن است که آن نیز مسافت است
و واجب است قصر صلوة و صوم و لکن احوط با احتیاط شدید جمع میان قصر و
اتمام است و معتبر است در حصول مسافت علم بآن و شک و ظن بان کافی

جهت بلد ثابت می شود ببینه عادله بلکه بخبر عدل واحد اگرچه احوط در این
جمع است و کسیکه شک در مسافت دارد تمام میکند و اگر قصر کرد اعاده میکند
اگرچه بعد معلوم شود که مسافت بوده و اگر در اثنای مسافت معلوم شود که
مسافت است قصر کند اگرچه باقی کمتر از مسافت باشد و ابتدای مسافت
در بلاد کوچک و متوسط قلعه شهر است اگر قلعه دارد و آخر خانهای آن است که در طرف
مسافرت اگر قلعه نداشته باشد و در بلاد بزرگ بخلاف متعارف از بلاد باشد
مبدء مسافت آخر محله ایست که از آن بیرون میرود و اگرچه در اینجا احوط جمع است
تا آخر بیوت یا قلعه و معتبر در طی بلد مسافت قصد آن است و اتصال سیر و در
جهت پس اگر هشت فرسخ را در چند روز طی کند قصر میکند اگرچه بیجهت تفریق کند
باشد چنانچه عرف صادق دکل و عرف آن بزرگ آنکه در عرف از صدق مسافر
در و عجیبه طول آن دست در باغ و بستان و صحرا و بیابان و الا تمام کند
ما دام یکسان مسافرت نکند و احوط جمع است و اگر تردد نماید در جائیکه
ما بین آن کمتر از چهار فرسخ باشد قصر نکند اگرچه تردد مکرر شود
که به هشت فرسخ برسد و اگرچه تردد او در غایت از حد ترخص باشد و هم
چنین است حکم هر مسافتی که از چهار فرسخ باشد هر یک از ذهاب

والایاب

و ایاب پس اگر سفر کند بجائیکه دو راه دارد و یکی کمتر از چهار فرسخ و دیگری
هشت فرسخ است پس اگر از راهی که کمتر از چهار فرسخ بود قصر نکند و اگر چند
از راه دیگر که هشت فرسخ باشد حکم همان است که مذکور شد بلی
اگر یک راه آن هشت فرسخ باشد قصر میکند در وقت رفتن آن و اگر
مسافت ملفقه باشد و مقصد در حین ذهاب باشد پس ذهاب و ایاب
عبارت است از رفتن تا مقصد و رجوع عبارت است از ما بعد سیر
می شود در قصر بلوغ هر یک از ذهاب و ایاب چهار فرسخ و اگر مقصد
در آخر دائر باشد مجموع مسافت ذهاب است بنابر وجه قوی و اگر قصد کند
جائی را که کمتر از مسافت باشد و بعد از وصول به آن قصد کند که از آنجا
راه هم چنین تا آنکه مجموع بیش از مسافت شود بلکه از هزار
نماز را اگرچه بیش از مسافت برود قصر نمیکند مگر در رجوع هرگاه معادل
مسافت است و اگر بیرون رود از حد ترخص و منتظر باشد قافله را
پس اگر اطمینان بحصول قافله دارد قصر میکند و الا تمام میکند تا وقتیکه قافله
بهم رسد و شرط است در قصد مسافت آنکه مستقل باشد بلکه تابع دیگری باشد
خادم و عیال چون زوجه و عبد یا اگر چون اسیر و سکونی با اختیار

هست

چون نوکر واجب است بر ایشان قصر اگر بدانند که متبوع ایشان عازم مسافت

و اگر بعد از آن قصد متبوع را تمام می کنند و اگر علم دارند بعزم فتن از متبوع

پیش از بلوغ مسافت تمام می کنند و اگر عبید و زوجه و امثال ایشان عزم

دارند کما اگر آزاد و مطلقه شوند مفارقت کنند و شوهر خود را یا مالک

که آزاد و مطلقه شده قصر میکنند و احوط جمع است در قسم استبراء

عده است تا طی شد بمقدار چهار فرسخ را پس اگر قبل از بلوغ آن را پیش

منحرف شد تمام میکند و آنچه قبل از انحراف را هم قصر کرده محتاج باعاده نیست

و اگر بعد از بلوغ او بعد را پیش منحرف شده باز آنچه بحکم سفر قصر میکند و چند

در اثنای رفتن قبل از عشر برنگردد علی الاصح و عدول از نوی قبل از بلوغ مسافت نیست

مثل آنکه بیرون رود بقصد بغداد و بعد از طی بعض طریق بنا بر برگشتن

بعد شد یا اگر عدول الیه نشد آنچه آمده مع رجوع مقدار مسافت باشد

تمام میکند و اگر عدول با ترد بعد با نعزم بر گشتن شد پس اگر در حال

انحراف و تردد قطع چیزی از مسافت نکرده حکمش قصر است و اگر قطع بعض

از طریق را در حال انحراف و تردد نموده پس اگر باقی مسافت مسافت است

باز حکمش قصر است و اگر بعد از مسافت نیست مگر بضم آنچه قبل از تردد

آمده بود

آمده بود پس اقوی قصر و احوط جمع است و آنچه در حال تردد طی نموده ملحق نیست

در هیچ حال سیم از شرایط قصر آن است که در حین قصد مسافت قصد او

بر آن نباشد که در اثناء مسافت اقامه ده روز کند یا مرور کند در اثناء

مسافت بوطن خود پس اگر قصدش این باشد که از اقل او تمام می کند و اگر از اول

مترددد باشد در خصوص اقامه یا مرور بوطن در اثناء باز تمام می کند و اگر قصد

مسافت باشد و لکن احتمال دهد که حصول مانعی را در اثناء که باعث اقامه

یا مرور بوطن شود قصر میکند و اگر بعد از مرور بوطن یا قصد از اقامه عشر

یا بعد برگردد از مانعش پس اگر آنچه مانع مسافت بعد مسافت است بدون

ضم آنچه گذشت قصر میکند و الا تمام میکند و مرور بوطن و نیت اقامه محتاج

در اقل او مانع از قصر است در اثناء سفر اگر عازم شود بعد از رجوع بتمام

می کند و هم چنین اگر در جای سی روز متردد باشد بعد از آن تمام می کند اگر چه

یکساعت باشد و رجوع بحکم قصر محتاج است باثناء مسافت بعد بیان محل وطن که

اگر اقامه عشر یا تردد سی روز بوده و از مسافت اگر مرور بوطن خود

کرده بوده و احوط در هر دو آن است که سیر مسافت جدید را از قصد

از قصد اعتبار کنند اگر نماز بین الوطنین یا بین الوطن و محل اقامه

هشت فرسخ است در طریق فقط قصر میکند و کذا نیت سفر در اینجا چهار فرسخ بجهة
انقطاع سفرش در بین بین ضم می شود ذهاب بایاب مسئله هرچند که
سفر را قطع می کند و مسافر باید رجوع بتمام کند اول مرور مسافر است بوطن
خود و مراد از وطن جایی است که شخص او کجا خانه آنرا از برای خود مسکن و مقر
باعزم ماندن در آنجا باستمرار و عدم عدول از آن اگرچه منزلی در
که در آنجا ملکی داشته باشد یا نه وطن اصلیش باشد یا جدید یا سکنایتی
در آنجا مقدار شش ماه و زیاده شده باشد یا نه علی الاقوی معتبر باشد
محل سکنایش در آن با وطنها دیگر هم داشته باشد بلکه غرض شش ماه ماندن جمیع
باشد اگر با اختلاف فصول الحجة بطه نتیجتها در وطن شدن کفایت نمیکند
بلکه ابد استان ماندن معتدا بکه در عرف موطن آن در امکان گویند
و مساعد در حکم وطن لیوحن بعد از فراگرفتن سند کوه ما داملست که اعراض
از آن نکند و اگر اعراض از آن کرد و در جای دیگر سکنا کند پس اگر در آن وطن ملک
داشته باشد حکم وطن آن ما لمرح زایل می شود و اگر ملک داشته و در اینجا
شش ماه توقف نموده هر چند سوق فا حکم وطنیت ما بر آن است تا ما دامیکه
آن ملک باقی است و اگر آن ملک از دستش در رفت حکم وطن زایل می شود

واگر در اینجا

واگر در اینجا ملک دارد ولی شش ماه در اینجا سکونت نکرده احوط جمع است واگر
ملکش چیزیست که قابل سکنی نیست چون نخله از درخت و احوط جمع است و هم
چنین است حکم بلادی که در آن ملک دارد ولی قبل از اتمام شش ماه عدول
کرده از استیطان در آن بلادی که در آن ملک دارد و شش ماه مانده ولیکن
بقصد استیطان نه بلکه بقصد تجارت و اکتساب علم و امثال آنها بلکه احوط جمع است
در بلدی که منزل و ملکی داشته و شش ماه بقصد استیطان در آنجا
مانده و بعد عدول نموده دوم از امور که سفر را قطع می کند اقامه عشره
است و مراد از آن است که در اثنای سفر عزم ماندن ده روز تمام یا
شب اول اوسط در جای ما علم داشته باشد بماندن ده روز اگرچه بعزم و بیتوت
آن نباشد بلکه بجهت عروض حادثه در آنجا باشد و ظن بمنزله و شک
در آن کافی نیست و کافیست در اتمام یوم مکر ملفق از اول حاذ دوم
اگرچه احوط در آن جمع است و معتبر نیست در اقامه عدم خروج از قلعه
بلد بلکه جایز نیست قصد بیرون رفتن تا باغها و بوستانها و نحو آنها
و نحو آنها اگر چه بکنار باشد به شرط اینکه منافی با صدق اقامه نباشد و لازم
نیست بیرون نرود علی الاحوط اگر یکی یا دو و معتبر نیست در محل اقامه جمع

محل پس اگر قصد کند ماندن در محلها که هر یک دو فرسخ از آن محل باشد حاجت نیست
و هم چنین اگر نادر باشد در اقل از خروج از محل اقامه طا تا مانند که عبث
شرعیه نسبت دو فرسخ تابع محل اقامه باشد چون کاظمین و بغداد
با نجف اشرف و مسجد کوفه با طهران و شمیران بلی جدا بودن از هم بجهة
فاصله باغات و غیر و امثال آنها ضرر ندارد با وحدت محل چون ما بین
بغداد و وصل عمارات ما فیها عمارت خانه با طهران منکر نیستان و هرگاه
مطلع جبار بر آن باشد بخیمه خارق عادت باشد و معلها آن هم از هم
جدا باشد بعید نیست حکم بعدم جواز خروج از محل اقامه بمحل دیگر و تعدد محل
اقامه معدوم بودن شرط نیست بلکه صحیح است اقامه اگر چه در بیابان که بجز
بیها نجا باشد بلی و منظور در محل اقامه حد بلکه انتصار کند
بر قدر متیقن در وحدت محل و امثال اینها تمام ترک احتیاط
نشاید و هرگاه اقامه کند در جای که اعراب و ایلات پس اگر انتقال باشد
ایشان تا تمام اقامه دارد بعد از کوچ کردن ایشان تا تمام اقامه حکم
و بعد از آن راحتی برگشت پس هر تمام نماز تمامی باید قصد کرده قصر کند
و اگر کرده تمام می کند ما دامی که در ما نجا هست بلکه اگر قبل از عدول از وی

عذر

منزلت تمام کند یا نماز ادا در وقت ترک کرده در خارج وقت قبل از عدول
از آن سفر تماما قضا کرده اگر قضا هم نکرده باشد و الاحوط در هر دو صورت
جمع است و فوت نماز ملحق بعمد عذری چون حیض و مثل آن تاثیر در تمام
ندارد و بلکه بعد از عدول از اقامه قصر میکند و داخل شدن در رکوع
یا اتمام رکعت سیم ملحق بنماز تمام نیست بلکه بعد عدول قصر میکند و هرگاه بعمل
آورده باشد چیزی را که از برای مسافر جایز نیست چون نوافل مقصوره و صوم
و بعد از آن عدول کند از اقامه قصر میکند و کسیکه قصد اقامه در جائی
کرده بعد از آنکه نماز تمام در آنجا کرده خواه اقامه یا غیر سبب باشد اراده
بیرون رفتن بجای کمتر از مسافت باشد و در عرف خارج از بلد اقامه باشد
پس اگر اراده اش آن است که دوباره برگردد بمحل اقامه اولی یا جای دیگر که
میان محل اقامه اولی در آن مقدار مسافت نباشد و دوباره اقامه جدید
ننماید در اینصورت در رفتن و در جا اگر بر ... برگشتن و محل اقامه
جدید تمام می کند و اگر برگشتن و اقامه جدید بنا ندارد قصر میکند مطلقا
و اگر بجای دیگر رود لکن اقامه جدید نمی کند پس در رفتن و در مقصد تمام
میکند و در برگشتن و ما بعد آن تمام میکند خصوصا هرگاه محل اقامه اولی

بیکی از منازل جیحون باشد که در راه سفر جدید پیش واقع غیر باشد و احوط
جمع است خصوصاً هرگاه مکرر تردد کند در محل اقامه و همچنین است حکم
هرگاه تردد باشد تا در عود باز در اقامه بعد از رجوع یا عود کند یا غفلة
از اقامه و عدمش و اگر مقیم عزم سفری نمود و پیش از آنکه بعد از مسافة
طی کند از پیش برجوع و اقامه جدید شد قصر می کند تا اقامه جدید کند
و اگر بنا بر پیش برجوع و عدم قصد اقامه شد قصر شرط و همچنین است اگر
باد کشتی اورا باز کرداند بمحل اقامه یا بجهة فراموشی چیزی که از لوازم
باز کردد و احوط جمع است و اگر قصد اقامه کرد و داخل در نماز شود و بنا بر
بر عدم اقامه شد قصر می کند هرگاه از عملش یک کذشته و هنوز نماز تمام
نکرده و اگر در اثناء نماز قصر بنا بر اقامه شد تمام می کند و احوط جمع است
سیم از امور یکه سفر را قطع می کند تردد مسافر است سی روز در بین سفر
بعد از طی مسافة در رفتن و ماندن که بسبب آن سفرش قطع می شود
و می باید بعد از آن نماز را تمام کند اگر چه یک نماز باشد و فرقی در میان
روز تمام و منکسر و ملفق نیست چنانکه در اقامه دانستی و در الحاق چهل
هلالی اگر مصادف شود تردد شش را با نقصان وجهی است قوی و حکم آن حکم

اقامت

اقامت در آنچه دانستی از اتمام نماز و اعتبار مسافة جدیده و وقوع
ابتداء بمسافة از اول حرکت و در حکم رفتن تا کرانه مسافة و غیر آنها
بلی معتبر است در قطع سفر باین اینکه تردد در سفر شان قطع نمی شود اگر عارض
شود تردد او بعد از بلوغ مسافة و اگر پیش از آن است سبب بکلی حکم
تمام چهارم از شرایط الجملة سفر است بلی که حرام نباشد بالاصالة چون اباق
عبد و مسافرت زوجه بدون اذن زوج و معصیة واجب یا بالواسطه چون
سفر او برای قطع طریق یا قتل نفس یا گرفتن جزیه از جانب سلطان
و حکام نمازش تمام است و فرقی نیست در حرام بودن سفر اینکه ابتدا باشد
یا در اثناء عارض شود پس باطل می کند حکم قصر را بعد و قصر نیست و در اثنا
حرمة خارجی که دخل بسفر نداشته باشد مضر نیست و اگر دخل داشته باشد
چون سوار شدن دابه مغصوبه پس باطل می کند سفرش را و سفریکه از برای
ترک واجبی می کند قصر می کند اگر چه احوط جمع است و حکم قصر و تمام در سفر دار
معصیة و طاعة پس اگر اول طاعة بوده و بعد معصیة شده پیک
می شود قصر بتمام و عکس آن عکس آن است و بعد از عدول از معصیة
بطاعة معتبر است تحقق مسافة که سفر اول کافی نیست ما بین هشت فرسخ ممتد

یا چهار فرسخ ذهاب و چهار فرسخ ایاب یا بیع مانده باشد لیکن اگر کمتر از این است
هر چند ذهاب و عود جمیع شش باشد قصر نمیکند بجهت عدم وجود مسافت
و اگر سفر کند بجهت صید کردن لهو تمام میکند در روزه و نماز هر دو و قصر میکند در برگشتن
اگر هشت فرسخ باشد و اگر از برای تحصیل قوت خود و عیال خود است قصر میکند
مطلقا و اگر از برای تجارت است صوم را افطار میکند و نماز را جمع میکند
الأقوی قصر مطلقا خالی از قوت نیست و تابع ظالم در ظلم او اگر از روی
اکراه یا تحصیل غرض صحیحست قصر میکند و الا تمام میکند هر چند سفر شخص متبوع
مباح باشد **پنجم** از شرایط قصر این است که سفر عمل او نباشد چون مکاری
و کشتیبان و چهاربادار و بعضی اصحاب امثال ایشان اینها که عمل سفر باشد تمام
میکند مطلقا هر چند اقامت ده روز نکنند که آن بطلق خود سفر کند چون نقل کردن
مکاری متاع خود را از جای بجای دیگر و اگر اشخاصی که مذکور شد سفر بکنند
عمل ایشان نیست بکنند مثل اینکه صاحب کشتی از کشتی خود دست برداشته
و بسفر زیارت رود و یا مکاری به مکه برود پس قصر میکند و هر چه که شغل
خود قرار داده در آن بلاد را هم تمام میکند و مسئله در جمیع اینها که مذکور شد
صدق کثرت سفر است در عرف اگر چه بجهت طول سفر باشد و اگر چه در یک

سفر باشد

سفر باشد و شرط است در بیع مانند ایشان تمام کرده روزه در بلد خود نمانند
اگر چه بدون نیت باشند و همچنین ده روز با نیت اقامت در غیر بلد خود نمانند
و اگر ده روز در بلد خود مطلقا یا غیر بلد خود به نیت اقامت مانند رجوع بقصر
میکند و اگر رجوع کرده بعمل خود همین در سفر اول خود قصر میکند و در سفر ثانی
و ثالث تمام میکند و احوط قصر است تا سفر سیم و صحرانشین که از پی آب و علف
میروند و مکان مخصوصی بجهت مقر خود اختیار نکرده و همچنین سیاح
که اختیار هیچ وطنی ننموده و همچنین شبان که گوسفندان خود را در بیابانها
میچرانند و وطن معینی ندارند تمام میکنند و هر یک از اینها که اختیار کنند
سفری که غیر از قبیل عمل ایشان است چون حج و غیر آن قصر میکنند و کسیکه در جایی
موطنی و مقری داشته و اعراض از آن نماید و سیاحت کند قصر میکند **ششم**
از شرایط قصر رسیدن بمسافت است بجهت قصر که قبل از آن قصر جایز نیست و مراد
از رسیدن بمسافت آنست که مخفی شود اذان و اخفای جدران و مراد از اخفای اذان
جدران خفاء اذان خفاء صوت شنیدن است مطلقا اگر چه اکتفاء بعدم تمیز
شده فصول خالی از قوت نیست و اعتبار شود در بلد بصوت محل اذان
بحد وسط و معتدل میشود بتران آن و مراد از خفاء جدران اشکال آنست

نزد اشتباه آن پس اگر شکل حد آن مخفی شود هر چند شبح آن ابنیه پنهان باشد کافی است
بلکه مراد اختفاء جدران بیوت است نه سور بلد و نه اعلام و نه قباب و
منارات علی الاصح و حد آن نیز معتبر در آن مسافت پس هر گاه آن چون عادت
مرتفع بلد یا منخفض بلد یا واقع در قله کوه یا در ته دره باشد رجوع می شود
بمتعارف و اگر خارق عادت باشد در بزرگی یا محاسن شده باشد اگر چه اسم
داشته باشد چون کرمان و حبش که معتبر اذان محل مسافرت است و ترک
احتیاط نکند و مسافر سفرش قطع می شود برسیدن بلد انسان یا محل ترخص
از وطن خود پس چون این شرایط از برای مسافر جمع شد واجب است قصر کند
پس اگر تمام کند با علم بحکم نمازش باطل است مگر در یکی از امکنه اربعه و اگر جاهل
سانح داشته باشد بحکم قصر و اتمام کند بر او چیزی نیست و اعاده نباید
کرد مطلقا و اگر فراموش کرده اعاده می کند در وقت نه در خارج آن
و اگر جاهل ببعض مسائل قصر دارد و تمام کرده در محل قصر اعاده می کند مطلقا
بجهت عدم العذر است نه حال وجوب پس اگر بر او داخل شد وقت در حضر
و نماز نکرده سفر کرده قصر می کند چنانکه در عکسش تمام می کند و معتبر
در قضا حال فوت است پس اگر نماز او فوت شده در حضر قضای کند

تماما

تماما اگر چه در سفر باشد و در عکسش قضای می کند قصر اگر چه در حضر باشد
مخیر است مسافر هر جا که ادراک کند ما بین قصر و اتمام و اتمام افضل است
اگر چه اول الوقت و مراد از امکنه اربعه مسجد الحرام و مسجد نبی و مسجد
کوفه و حایر حسینی است و اقوی عدم الحاق مشاهد ائمه
علیهم السلام است بلکه ظاهر اختصاص حکم باصل ابنیه ملحقات
و احوط قصر است در ملحقات که داخل حدود آن است همچنانکه احوط قصر است
اگر بعض مصلی داخل باشد و بعض خارج و احوط در حایر اختصاص حکم است
باطراف ضریح مقدس تا مقدار بیست و پنج ذرع و بیست و پنج ذرع سید و مسجد کوفه است
که مسافر ... سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله اولا و آخرا بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب
العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین الغر المیامین
کتاب الصوم و در آن چند فصل است اول در نیت است و در آن چند
مبحث است مبحث اول شرط است در صوم نیت مثل غیر صوم از سایر عبادات
بر وجهی که پیش دانستی در کتاب الصلوة و طهارت از اینکه نیت همان داعی
بر فعل است یعنی همان معنی مضمونی که باعث می شود که مکلف متوجه فعل

می‌شود نه اخطار ببال و اینکه واجب نیست در صورت تعیین و وصف
مأمورٌبه مگر بقصد قربت و اخطار این معنی که روزه در تقرب است و ممتاز از
دیگر روزها نیست بخاطر گذرانیدن خصوصیات و صفات مأمورٌبه
از وجوب و ندب و ادا و قضا و اصالت و تحمّل بر همین که قصد دارد که فردا
روزه میگیرد و برای خدا کافی است و قصد سایر صفات مأمورٌبه در این
صورت ضرور نیست بلی قصد هیچیک از صفات مثل وجوب و ندب
و قضا و ادا و اصالت و تحمّل لازم نیست صحیح است صوم او بلکه اگر قصد کند بعض از
صفات را در محل ضد او مثل اینکه روزه واجب قصد سنّت کند یا بعکس
یا در قضا قصد ادا کند یا بعکس یا در روز خود اصالت قصد تحمّل کند یا بعکس صحیح است
روزه او بشرط آنکه متعیّن باشد و اشتباه نکند فی‌الجمله در این قصد و تعیین
نوع مأمورٌبه را هر چند اینمعنی باعث تشریع می‌شود و گناه کار است هر چند
این تشریع ولکن روزه او صحیح است و همچنین واجب نیست بر روزه‌دار
اینکه بداند که روزه با نداشتن هیچ یک از مفطرات آیه یا تحریم ترک مفطرات
بلکه واجب نیست که بشناسد مفطرات را بتفصیل پس اگر قصد کند امساک را
از امور یکه مفطرات صوم در واقع است هرچند نشناسد آنها را

بتفصیل

بتفصیل کافی است بنا بر اقوی بلکه هرگاه اعتقاد خلاف داشته باشد نسبت
بمفطرات بشرط اینکه بعمل نیاورده باشد از مثل آنکه چنان داند که جنابت
عمداً مبطل روزه نیست یا ارتماس و امثال آنها مبطل نیست ولکن بعمل نیاورد
این امور مذکوره را صوم او صحیح است هرچند کان او فاسد است بشرط آنکه تخصیص نهد
در نیّت امساک از سوای معتقد خود را اما اگر تخصیص نهد نیّت را
بامساک از ما عدای معتقد خود را صوم او فاسد است مثل اینکه در نیّت قصد کند
امساک از ما عدای جنابت را یا سوای ارتماس را و همچنین سایر مفطرات
مسئله واقع نمی‌شود در شهر رمضان روزه غیر شهر رمضان مطلقاً خواه واجب و خواه
مندوب و خواه آن مکلّف بروزه باشد مثل حاضر واجد شرایط یا غیر مکلف
باشد مثل مسافر و غیر آن بنابر اصح و غیر نیّت در حکم مذکوره مبانی آنکه
صائم جاهل باشد یا ناسی باشد یا عالم بلی کفایت میکند در صحت صوم رمضان
نیّت صوم در رمضان هرچند تعیین نکند در نیّت که این صوم بجهت رمضان است
بلکه اگر ملتفت باشد که صوم غیر رمضان در رمضان واقع نمی‌شود یا
جاهل بعدم وقوع و عدم وقوع باشد و مع ذلک تعیین نکند صحیح است
روزه او از رمضان لکن احوط خصوصاً در صورت اخیره تعیین است

باینکه قصد کند که روزه غیر رمضان میگیرم بجهت رمضان و آنچه مذکور شد
دانستی که روزه غیر رمضان در رمضان واقع نمی شود پس اگر قصد کند روزه
غیر رمضان را در رمضان پس آیا مجزی می شود آن روزه از رمضان یا
فاسد است از هیچ جهت محسوب نمی شود پس میگوییم بالتمام حاصل اینکه این
رمضان است یا ناسی یا عالم و در صورت اولی صوم صحیح است و مجزی است
از رمضان و اما در صورت اخیر پس واقع نمی شود از هیچ جهت بنابر اصح هر چند
جاهل باشد بحکم باینکه نداند که صحیح نیست روزه غیر رمضان در رمضان
و عالم شود باین معنی قبل از زوال و تجدید نیت کند از رمضان صوم او صحیح
نخواهد بود مطلقا و در ملحق بودن واجبی که معین شده باشد بنذر و شبه
آن برمضان در کفایت بصومیکه قصد شده در آن غیر آن نذر جهلا
یا نسیانا وجهی است و لکن اقوی عدم کفایت است و از آنچه مذکور شد
دانستی که رمضان خود معین است و محتاج بقصد تعیین نیست مگر در بعض
صور احتیاط که مذکور شد و اما غیر رمضان پس لازم است در آن
تعیین صوم باین معنی که قصد کند صنف صوم را مثل اینکه روزه کفاره
میگیرم یا روزه نذر مطلق میگیرم بنابر اقوی و همچنین قصد تعیین

کند

تعیین کند در قضای شهر رمضان هر چند وقت آن تنگ شده باشد و هر چند
در وقت آن مکلف صوم واجبی نبوده باشد یا قران باشد بلکه همچنین است نذر
معین و محتاج بقصد تعیین است مثل صوم ایام البیض و اعتبار تعیین
در مندوب مطلق اوضح است پس جمیع این روزه ها که مذکور شده
غیر رمضان واجب است بقصد تعیین در آنها و کفایت نمی کند قصد قربت تنها
هر چند غافل باشد بلی اگر قصد [illegible] کند آن صوم را که در ذمه اوست
و فرض شود اتفاقا ما بمعنی صحیح خواهد بود و محتاج بقصد تعیین نیست
مسئله صوم یا واجب است یا مندوب و واجب یا معین است بتعیین اصلی
مثل شهر رمضان یا بتعیین عارضی مثل واجب بنذر و شبه آن یا غیر معین
است اما صوم واجب معین هر روز وقت نیت آن اختیاری او و اول است
یکی اول طلوع فجر صادق بنحویکه مقارن شود تمام نیت با جزء اول آن و اعتبار
این معنی بنابر قول باینکه نیت داعی است کما هو المختار امری است آسان و دوم
هر جزء از اجزاء شبی که صباح آن روزه دارد هر چند بعد از نیت بخوابد
یا استعمال کند مفطری را بعد از آن و لکن قوت دارد در نظر اکتفاء بیک
نیت در اول ماه رمضان از برای مجموع ماه و احوط آنست که نیت مجموع

۱۲۲۸

ماه را در اول یا مکند و بعد از آن و بعد از آن از برای هر [illegible] نیت علی حده

بکند و اگر روزه معین ماه از اول آن شود کما ینبغی [illegible] نیت از برای

باقی ماه [illegible] چنین کما ینبغی [illegible] که نیت کند از برای

علاحده اگر هر نیت جمیع را بکند [illegible] باشد در اول ماه اما در شهر رمضان

از صوم معین [illegible] کما ینبغی [illegible] بلکه لابد است از نیت علی حده

هر روز در یکی از دو محل است یکی آنکه حکم [illegible] نیت اعتبار [illegible] در صوم [illegible]

[illegible] اما محل نیت در صوم معین [illegible]

باشد نیت داده [illegible] صوم [illegible]

کرده باشد [illegible] صوم [illegible] نیت [illegible]

و کتابت [illegible] نیت [illegible]

باشد [illegible] صوم [illegible] کتابت [illegible] کند

در صحت صوم [illegible] نیت آن [illegible]

اینکه [illegible] حکم صوم معین [illegible] رمضان [illegible]

نیت در صوم [illegible] اعتبار [illegible]

دون [illegible] حکم [illegible] نیت [illegible]

قدر

65

و دانستن [illegible] نیت [illegible] در صوم و بعد از آن [illegible] شود بلکه اگر

عزم [illegible] صوم [illegible] باشد و بعد [illegible] شود در صوم بلکه اگر

[illegible] صوم [illegible] افطار و [illegible] کند نیت صوم

و روزه کرده [illegible] روزه او [illegible] صوم [illegible]

[illegible] نیت [illegible] روزه

[illegible] نیت [illegible]

[illegible] شود [illegible] نیت [illegible]

[illegible] روزه [illegible] شعبان [illegible] معلوم شود [illegible]

[illegible] رمضان [illegible] روزه [illegible]

و معلوم شود [illegible] رمضان [illegible]

روز معلوم شود [illegible] نیت [illegible]

بعد [illegible] روزه [illegible] رمضان [illegible]

نیت [illegible] رمضان [illegible] شعبان [illegible] رمضان [illegible]

اگر روزه [illegible] رمضان [illegible] شعبان

است [illegible] روزه [illegible] نیت [illegible]

بلکه صوم خود مردّد نمیباشد پس او را صحیح است اگرچه احوط خلاف اوست
نیز و اگر صبح کند یوم الشک را به نیّت افطار پس معلوم شود که از رمضان
است و هنوز استعمال مفطری ننموده نیّت می‌کند اگر قبل از زوال است و کفایت
می‌کند او را و اگر بعد از زوال است امساک می‌کند از جمیع مفطرات و وجوبا
قضا می‌کند آن روز را بعد از زوال و احوط آن است که تجدید نیّت کند اگرچه
بعد از زوال باشد و قضا کند او را و اگر قصد کند افطار روز غیر
رمضان را عصیانا تا بی نیّت کند و قصد نکند نیّت را قبل از زوال و آنکه
مفطری بعمل آورده باشد فاسد است صومش بنا بر اقوی **مسئله** چنانکه واجب است
نیّت در ابتداء صوم واجب است استدامه آن بمقتضای حکم آن در اثناء
پس اگر قصد کند قطع نیّت را یا اینکه تردد کند با وجود نیّت سابقه از صومی که
ملتبس بان هست هرچند بجهت آن باشد که گمان کرده باشد فساد صوم خود را
بعلتی ظاهر شود صحت آن پس باطل می‌شود صوم آن بخلاف صورتیکه عزم
کند بر افساد صوم خود بعد از این یا قصد نیّت با استعمال مفطری پس اقوی
آن است که فاسد نمی‌شود صوم او در این دو صورت اگرچه احوط قضا است
و همچنین منافات دارد با استدامه مندوب بودن تردد در اثناء همچنانکه

منافات

منافات دارد با اصل نیّت و تردد در اول یا در هر گاه تردد در بطلان و عدم
بطلان ناشی شود از عروض عارضی باعث بطلان نمی‌شود هرچند مستمر
باشد اشتباه تا سؤال کند از مفتی و باید دانست که در صوم عدول جایز
نیست نه از واجبی بواجبی و نه از مندوب بمندوب و نه از یکی از واجب و مندوب
بدیگری والله العالم **فصل دوم** در مبطلات صوم است که امساک از آنها واجب است
و آن چند چیز است **اول و دوم** اکل و شرب است خواه معتاد باشد مثل نان و آب
و خواه غیر معتاد باشد مثل نان و آب و خواه غیر معتاد باشد مثل سنگ و ریزه
و آب برگ درختان **سیم** جماع است خواه با مرد و خواه با زن و خواه با حیوانات
بنا بر اقوی خواه در قبل و خواه در دبر بنا بر اصح خواه با زنده و خواه با مرده بنا
بر اظهر خواه با کوچک و خواه با بزرگ خواه صائم فاعل باشد یا مفعول و هرگاه
وطی کند خنثی با زنی و وطی کند مردی با آن خنثی در قبل او فاسد می‌شود
صوم خنثی و صحیح است صوم زن و مرد و هرگاه وطی کند دو خنثی با هم فاسد
نمی‌شود صوم ایشان همچنانکه فاسد نمی‌شود صوم بجماع از روی فراموشی
یا اکراه مانع از اختیار و همچنین فاسد نمی‌شود صوم بادخال قدری در دبر
و قبل هرگاه انزال نشود و همچنین فاسد نمی‌شود صوم بادخال غیر ذکر

در فرج مثل انکشت و غیر آن و اکر فرو کند ذکر خود را در سوراخ بکمان اینکه
غیر قبل و دبر است پس داخل شود در یکی از قبل و دبر بدون قصد پس ضرری
باو نیست و صومش صحیحست بلکه هم چنین است حکم هر کاه فرو کند بعض فرج
پس داخل شود در غیر فرج بنا بر اقوی و هر کاه بیطرف شود اکراه و فراموشی
در صورتیکه اندروی اکراه و فراموشی جماع کرده بود پس اکر بجرد بیطرف شدن آن
خود را بیرون نکشید پس روزه اش صحیحست و اکر تمام انداخت بیرون کشیدن را
پس روزه اش فاسد است و محقق می شود جماع بفرو رفتن سر ذکر یا قدر آن
نسبت بکسی که سر ذکرش بریده شده باشد پس اکر آلت خود را دو هم پیچید
بطوریکه طول آن بقدر سر حشفه باشد داخل کند صومش فاسد نیست هر چند
اکر منکشوف آنرا بقدر حشفه کرده شد و هم چنین فاسد نیست صوم او هر کاه
شک کند که آیا چیزی داخل شده یا نه یا شک کند در اینکه آیا سر حشفه
یا بعضی از آن داخل شده یا نه چهارم از مبطلات صوم دروغ گفتن است عمدا
بر خدا و رسول خدا و بر ائمه هدی بنا بر اصح بلکه توقع دارد الحاق باقی انبیا
و اوصیا هم چنانکه توقع دارد عدم فرق در میان دروغی که از امور دینی
یا در امور دنیوی و فرقی نیست که دروغ در فتوی باشد یا غیر آن یا در حدیث

اخبار و هم چنین فرقی نیست در اینکه از دروغ خود بر کردانند خود را یا نه و هم چنین
فرقی نیست در اینکه اسناد دهد بیکی از انبیا یا ائمه یا اسناد دهد مثل
اینکه بکوید ائمه چنین فرموده اند یا بعض از ائمه چنین فرموده اند
و هم چنین فرقی نیست در اینکه تعبیر کند یا نه و در اینکه حامل علم باشد
یا عالم و در اینکه بلغت عرب بکوید یا بسایر لغات بلکه فرقی نیست در میان
اشاره و کنایه و امثال اینها انا هذا الحکم دلالت کند بر اخبار
بنا بر وجهی قوی پس اکر کسی از او سؤال کند که آیا پیغمبر فرموده است اشاره
اشاره کند بسر که بلی یا نه و حال آنکه بر خلاف او باشد صومش فاسد است
و هم چنین فرقی نیست در دروغ فعلی در میان قول صریح و غیر صریح پس اکر
خبر صادق را از معصوم نقل کرده بود پس کفت از چیزیکه من نقل کرده ام
دروغ است یا در شب چیزی کاذب از معصوم نقل کرده و فردا بکوید آن خبری
که دیشب نقل کرده ام صادق است صومش فاسد است بلی هر کاه کسی حکایت
کند قول کسی را که دروغ کفته بر ایشان یا دروغ بکوید بر ایشان در مقام
مزاح و شوخی یا قصد کند بقول خود عدم دروغ را و بعد معلوم شود صدقش یا
قصد کند صدق را پس معلوم شود که نیست یا فراموش کرده بود که روزه است

یا تکلم کند بهمین نحو دروغ بر آنکه خطاب خود را بکسی متوجه سازد یا متوجه
سازد خطاب خود را بکسی که معنی کلام او را نفهمد پس در این صور مذکوره
صوم او فاسد نیست ظاهراً **پنجم** از مبطلات صوم فرو بردن سر است
در آب اگرچه تمام بدن او از آب بیرون باشد و مساوی است اینکه همه سر را
یکدفعه در آب فرو برد یا بتدریج فرو برد بنحویکه تمام سر در زیر آب قرار
گیرد اگرچه اندک زمان باشد بلی اگر در هر مرتبه نصفی از سر خود را باب
فرو برد هرچند آب همه سر را فرا گیرد اما متعاقباً پس ضرر نخواهد داشت
و مراد بسر مجموع آن چیزیست که از گردن بالا است نه خصوص منافذ هرچند
اجزاء احوط است لکن بیرون ماندن موی و امثال آن از امور یکه منافی
صدق ارتماس سر نیست ضرر نمیرساند و ضرر نمیرساند ریختن آب بسر و امثال
آن از اموریکه ارتماس نگویند هرچند آب بسیاری باشد بلکه ضرر نمیرساند
ارتماس کردن بعض سر هرچند منافذ باشد بنا بر اصح و همچنین باکی نیست
بفرو بردن سر در غیر آب از سایر مایعات هرچند آب مضاف باشد اگرچه احوط
اجتناب است خصوصاً از آب مضاف و همچنین باکی نیست بفرو بردن سر در آب
هرگاه بگذارد بر سر خود چیزیکه مانع شود از رسیدن آب بسر هرچند باین باشد

کە چیزی

که چیزی بر سر خود بمالد که مانع شود از رسیدن آب بسر هرچند و لکن احوط خالی
از اشکال نیست و احوط در لوا اجتناب است و اگر شک کند که آیا تمام سر در آب
فرو رفته یا نه بنا میگذارد بر صحت صوم و خبر دو عادل بلکه یکعادل در ارتماس
قائم مقام علم است بنا بر اقوی و کسیکه دو سر داشته باشد اگر سر اصلی ممتاز
باشد مدار بر او است و ارتماس سر زاید اعتبار ندارد و اگر ممتاز نیست
هرگاه هر دو را در آب فرو برد صوم او فاسد است دون یکی و احوط اجتناب
از ارتماس مطلق سر است هرچند زاید باشد خصوصاً در جائیکه تمیز نباشد
و باکی نیست بارتماس کسیکه از روی فراموشی باشد یا از روی اکراه باشد یا بیفتد
در آب بدون اختیار یا بیندازد خود را در آب بگمان اینکه سرش در آب
فرو نخواهد شد و هرگاه صائم ارتماس کند یا در حالت غفلت یا جهل
مسئله یا در حالت خروج صوم او فاسد است و غسلش صحیح است و هرگاه
فرو رود در آب غصبی در حالتیکه فراموش کرده صوم او صحیح و غسل او
فاسد است و اگر در آب مباح فرو رود بقصد غسل یا فراموشی صوم غسلش
هر دو صحیح است و جاهل بحکم معذور نیست و صوم او فاسد است **ششم**
از مبطلات صوم رسانیدن غبار است بحلق هرچند بتمکین خود باشد

از رسیدن مثل اینکه دهن خود را ببندد در محل غبار یا در جای با بسته
که غبار بحلقش فرو رود و فرقی نیست در اینکه غبار حلال باشد مثل آرد
یا حرام باشد مثل خاک و هم چنین فرقی نیست در اینکه غبار غلیظ باشد
یا رقیق بنا بر اقوی بلی باکی نیست بغباری که احتراز از او عسر و حرج است و هم چنین
فرقی نیست در اینکه خود برساند غبار را یا علی حده بجاروب کردن و امثال آن
یا غیر آن مثل اینکه باد غبار را داخل حلقش کند و او خود داری نکند تا غبار
داخل حلقش شود عمداً بیکه افطار حاصل شود بلی باکی نیست بوصول غبار از روی
فراموشی یا غفلت یا گمان کرده عدم وصول او و بعد معلوم شود وصول یا از روی
قهر داخل شود و هرگاه خارج شود از حلق او چیزی که بفضای دهن پس فرو برده
او را فرو برد صوم او فاسد است و هرگاه داخل شود آب بینی او یا بلغم سینه او
غبار حکم نمی شود بفساد صوم او مگر اینکه معلوم شود رسیدن غبار بحلقش
بر وجه حلیت اقوی آن است که دود تنباکو و امثال آن نیز حکم غبار را دارد
در افساد و هفتم از مبطلات صوم باقی ماندن بر جنابت است عمداً تا طلوع
فجر صادق و فرقی نیست در فساد صوم اینکه روزه رمضان باشد یا
قضاء آن یا واجب دیگر خواه معین و خواه موسع بلکه هم چنین است روزه
مستحب

مستحب بنا بر وجه قوی و هرگاه صبح کند با جنابت غیر عمدی پس اگر قضاء شهر رمضان است
پس اقوی بطلان روزه آن روز است و اگر واجب دیگری است که وقت او
معین نیست بلکه موسع است پس اقوی صحت است هر چند احوط الحاق اوست
واجب غیر معین است بقضای شهر رمضان در حکم بفساد و حکم
بعدم فساد در مستحب ابعد است و هم چنین اقوی عدم بطلان است اگر
بجنابت غیر عمدی در صوم کفاره مثلا بر هر حال و هرگاه فراموش کرد غسل
جنابت را در شب رمضان و صبح کند بر او یک روز یا هفته پس اقوی بطلان
صوم آن روزها است و قوت دارد الحاق فراموشی غسل حیض و نفاس را
بجنابت در حکم ببطلان روزه و هم چنین قوت دارد الحاق سنه معین و غیر آن
برمضان در حکم بفساد روزه و هم چنین از جمله باقی ماندن بر جنابت است اگر
بعمل آورد سبب جنابت را در وقتیکه گنجایش غسل نباشد و هم گنجایش تیمم
بدل از غسل را هم نداشته باشد مثل اینکه خود را جنب کند پیش از صبح و حال اینکه
می داند که تا صبح آن قدر وقت باقی نمانده که غسل یا تیمم کند پس حکم او حکم
کسی است که عمداً باقی مانده بر جنابت تا صبح در وجوب قضا و کفاره ذکر
آن وقت باقی مانده که گنجایش تیمم دارد و خود را جنب کند پس عصیان کرده

و واجب است بر او تیمم و روزه اش صحیح است اگر صوم معین باشد و احوط در این
صورت آن است که روزه آن روز را بگیرد و قضا هم بکند و اما اگر گمان کرد
وسعت وقت را از برای غسل و جماع کرد پس معلوم است خطاء او پس اگر
ملاحظه کرده بود وقت را برای چیزی جنب و تیمم می کند و روزه اش
صحیح است و اگر ملاحظه وقت نکرده بود و اعتماد بر مجرد گمان خود کرده بود
پس واجب است او قضا چنانکه خواهی دانست در نظایر این مسئله ان شاء الله
و هرگاه کسی واجب شده بر او تیمم بجهت عدم وجود آب یا بجهت عذری از
استعمال آب هرچند بجهت تنگی وقت باشد ترک کند تیمم را تا داخل
صبح شود روزه او فاسد است مثل کسیکه ترک کند غسل را با امکان او
بلکه احوط و اقوی آن است که واجب است بر متیمم اینکه بیدار بماند تا صبح
و هم چنین است هرجاییکه صحیح است در او صوم با تیمم بدل از غسل
خواه حیض خواه نفاس و خواه استحاضه و خواه سایر اغسال و هرگاه صائم
بیدار شود بعد از صبح در حالتیکه محتلم باشد پس اگر معلوم شود
که او پیش از صبح داخل صبح شده بود مثل اینکه منی خشک شده باشد
و امثال آن از قرائن پس حکم او حکم کسی است که بجنابت عمداً صبح کند

ودانستی

و دانستی حکم او را سابقاً و اگر معلوم نشود سبق احتلام پس او در حکم کسیکه
در روز محتلم شود یا عمداً و صوم آن صحیح است و فرقی نیست در این حکم مابین اینکه
در اینکه صوم موسع باشد یا معین واجب یا غیر آن باشد یا مستحب
و هرگاه شخص صائم در روز محتلم شود واجب نیست بر او مبادرت بغسل بلکه
بر او نیست ولکن احوط است و زن حایض هرگاه پاک شود از حیض و نفاس در شب
واجب است بر ایشان غسل پیش از صبح مثل جنب و باطل می شود صوم ایشان
هرگاه عمداً ترک غسل کنند تا آنکه صبح شود و هم چنین واجب است بر ایشان
تیمم بدل از غسل هرگاه حاصل شود موجب تیمم هرچند تنگی وقت باشد
که ناشی شده باشد از سوء اختیار خود و مسامحه که باعث عصیان است
و واجب است بر ایشان با وجود تیمم آنکه بیدار بمانند تا صبح مثل جنب
بلی هرگاه حاصل شود یا کسی بعض حایض و نفساء پاک شوند در وقتیکه
بقدر فرصت غسل نمانده باشد تا صبح و هم چنین بقدر تیمم یا اینکه ملاحظه
وقت نمود و مظنه بوسعت وقت بهم رسانیده و مشغول شد که بغسل تا کار
صبح داخل شد پیش از اتمام غسل یا آنکه در شب ندانست که پاک شده و بعد
از صبح معلوم شد پس در این صورت مذکوره اگر صوم او واجب معین است

مثل رمضان یا واجب بنذر و شعبان صحیح است صوم آن بعد از آنکه در روز
غسل کند و اگر معین نیست بلکه موسع است یا در روزه مندوب است
فاسد است روزه اش و اما زن مستحاضه پس هر اغسال مثل تغییر لته
و غسل ظاهر فرج و امثال اینها دخلی در صحت روزه اش ندارد بنا بر اصح
بلکه اغسالی که در شب واجب اند مثل آنکه واجب است از برای نماز مغرب
و عشا بر کثیره هم دخلی در صحت روزه اش ندارد بنا بر اقوی اعم از آنکه
غسل شب گذشته باشد یا شب آینده باشد بلکه اقوی آن است که معتبر
در صحت صوم اغسال نهاریه است که واجب می شود به جهت نماز پس واجب
نیست تقدیم شان بلکه تأخیر غسل خود را بر صبح اگرچه احوط تقدیم است
و حاصل آن است که غسل روزه هر چند متأخر از صبح است و مع ذلک آن
قضا را روز گذشته قبل از غسل و هرگاه جنب شود در شب رمضان
و بخوابد بعد از آن جنابت و بیدار نشود تا صبح پس صورت می شود
اول آن است که قصد آن داشته که بیدار شود قبل از صبح و غسل کند با اعتیاد
بیدار شدن و بیدار نشود تا صبح پس صوم آن صحیح است و چیزی بر او
نیست و صبح غسل خود را می کند دوم آن است که قصد آن داره که غسل نکند

پیش

پیش از صبح و بیدار نشد تا صبح پس صوم او فاسد است و قضا و کفاره
هر دو بر او لازم است سیم آن است که بخوابد و حال آنکه نه قصد غسل
داشته باشد و نه قصد عدم غسل و بیدار نشود تا صبح پس صوم او
فاسد است و قضا بر او لازم است و احوط کفاره است نیز این سه صورت
مذکور حکم خواب اول بوده اما هرگاه بعد از آنکه خوابید بیدار شود
و دوباره بخوابد و بیدار نشود تا صبح پس صوم او فاسد است و قضا
بر او لازم است خواه قصد غسل داشته باشد یا نه و خواه جنابت او از احتلام
باشد یا جماع و غیر آن و احوط کفاره است و اما هرگاه بعد از آنکه
بیدار شود از خواب سوم باز خوابید و بیدار نشود تا صبح پس صوم
او فاسد است و قضا بر او لازم و اقوی وجوب کفاره است خواه قصد
غسل داشته باشد قبل از خواب سیم یا نه و خواه متمکن از بیدار شدن
باشد یا نه و خواه عادت بر بیدار شدن داشته باشد یا نه و در اینجا
دو فایده است که بیان آن ضرور است اول آنکه مراد از بیداری آن بیداری است
که بعد از خواب اول بعد از جنابت است پس آن بیداری که در حال
جماع است یا آنکه بعد از احتلام است اعتبار ندارد فایده دوم

فی الجمله خواب بعد از بیدار شدن اول ضعیفست و اقوی جواز اوست
واحوط ترک آن است اینکه مذکور شد حکم جنابت بود واما حایض
ونفساء پس قوة دارد الحاق ایشان بجنب در حکم بیداری اول وثانی
ودر سایر احکام او وضح است واحوط الحاق صوم است که معین شده باشد
وشبه آن برمضان در حکم مذکور حتی در وجوب کفاره بیداری سیم
واما اگر معین شده نباشد وشبه آن نباشد بلکه باجاره معین شده
یا قضای رمضان است ومضیق شده باشد یا مثلها وامثال این امور معین
شده پس آن کفایت میکند و هرگاه جنب وحایض وامثال ایشان متمکن
از غسل باشند ونه متیمم پس غسل ونه تیمم از ایشان ساقطست وروزه
ایشان صحیحست هشتم از مبطلات روزه انزال منی است خواه باستمناء باشد
وخواه بدست بازی باشد وخواه بی بوسیدن یا آنکه آلت خود را در میان
رانهای او کشد تا منی بیاید یا بمثل اینها از اموری که معهود باشد بآنها
آمدن منی است پس انزال مبطل روزه است بجمیع اقسامش بلکه همچنین
صوم فاسد است هرگاه قصد آمدن منی را باین امور مذکوره بنماید
ومعاودت هم انزال باین امور نیست پس حاجت نیست کردن این امور با حلیله

خود

خود ولیکن اگر اتفاقاً قصد که انزال شود پس احوط واقوی قضا است هر چند
بنظر کردن وسایر اقسام استمتاع باشد وهرگاه منی آید از او بعد از آنکه
چیزی که موجب انزال است بعمل آورده پس او چیزی نیست وهر حکم کلی است
که محتلم شود در روز رمضان یا فراموش کرده باشد روزه خود را نهم
از مبطلات صوم حقنه کردن است بچیزی که مایع باشد بنا بر اصح هر چند
مرض باشد یا امثال آن از ضروریات معالجی نیست شاف کردن هر چند
احوط ترک واجتناب است از او واقوی آن است که ریختن دوا در مجرای بول
ضرر ندارد هر چند داخل شکم شود لیکن احوط اجتناب است واقوی آن است
که ضرر ندارد رسیدن هر چیزی بشکم از منافذ که در بدن او است
بجز دهن مگر حقنه بمایع خواه عمداً باشد یا نه خواه معتاد باشد چون راه آن
بشکم بجز کنز اینها بر منفذ مثل مایعات یا نه واگر در بدن کسی منفذ
بهم رسد بجز از دهن که بآن اکل وشرب کند پس اگر عادتاً حاصل می‌شود
اکل وشرب از آن منفذ یعنی دفع جوع وعطش او می‌شود پس او در حکم
دهن است وباعث افطار می‌شود واما اگر آن منفذ در جایی باشد
که عادتاً حاصل نشود مثل اینکه در زیر معده باشد پس در آن

دوم آنست و اقوی عدم حصول افطار است و ضرر رسانیدن و رسیدن
دود او از راه زخم که رسیدن او است و هم چنین ضرر رسانیدن و رسیدن
سرنیزه به شکم او خواه تر باشد یا خشک باشد خواه از غیر او باشد
یا امر او باشد و خواه از خود او باشد بنابر اقوی **دهم** از مبطلات صوم قی
کردن است از روی عمد بنابر اصح و امّا هرگاه بی اختیار باشد پس آن ضرر
ندارد و ضرر ندارد و مرجح بر آن است که در عرف گویند که قی کرد و اگر فرو برد
در شب رمضان چیزی را که واجب است قی کردن آن در روز مثل مال الغیر یا
عمداً و لهذا باطل البته اول در روز پس اگر منحصر است بیرون آوردن باینکه قی کند
پس صوم او فاسد است و اگر منحصر به آن نباشد بلکه به نحو دیگر هم توان بیرون
آورد پس صوم او صحیح است **فصل سیم** در توابع این فصل است و در آن چند
بحث است **اوّل** باکی نیست به مکیدن خاتم و باعث افطار نمی شود و هم چنین
ضرر ندارد خائیدن طعام از برای طفل و هم چنین است چشیدن مرق
و هم چنین است غیر آنها از اموریکه باعث رسیدن به حلق نمی شود و هم
چنین باعث افطار نمی شود و هرگاه مضمضه به حلق برسد امّا از روی
غفلت بلکه هم چنین هرگاه با قصد باشد امّا فراموش کرده باشد

روزه را و فرقی نیست در حکم مذکور در اینکه گذاردن معظم در دهن
بجهت غرض صحیح باشد چون مضمضه بجهت وضو یا نه بلکه مقصود ملاعبه
باشد بنابر اصح و باکی نیست به نشستن زن در آب و هم چنین است زن
هر چند مکروه است بجهت او و هم چنین مکروه است برای هر یک از زن و مرد
ترکردن جامه و گذاردن او را بر بدن خود و هم چنین مکروه است چشیدن
چیزی معطر نیز و امّا مسواک پس آن کراهت ندارد بلکه مستحب است
بجهت صائم و لعلّ اختیار چوب است که خشک باشد بجهت مسواک و کمتر
از او در فضیلت چوب است که تر باشد و مکروه است برای صائم کشیدن
دندان بلکه مکروه است مطلق خون بیرون آوردن از او هم چنانکه
مکروه است برای او اموریکه بعد مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
و هم چنین باطل نمیکند صوم را فرو بردن آبیکه در دهن او جمع شده هر چند
بجهت خاطر آوردن چیزی باشد که باعث اجتماع آب دهن می شود مثل
ترشی و امثال آن و هم چنین باطل نمیکند روزه را فرو بردن آب بینی
یا آنچه که به فضای دهن رسیده باشد بلکه هر چند رسیده باشد بنا
بر اصح و فرقی نیست در میان اینکه از سر فرود آید یا از سینه خارج شود

بنابر اقوی وهرگاه از دهنش بیرون آورد وبعد از فرو برد او را این باطل می شود
روزه اش وحکم آب بینی است آب دهن خواه از خودش باشد وخواه از
غیر باشد وهرگاه چیزی مثل سنگ ریزه وغیر آن در دهن گذارد وبیرون
آورد وحال آنکه بر او از آب دهنش چیزی چسپیده باشد بعد ویا به او را
در دهن گذارد ولکن اگر از آب دهن بر آن چیز چسپیده باشد فرو برد هم این صوم او
فاسد است وهم چنین است حکم هرگاه خیاط یا جمع ثیاب تر کند نخ را وآنچه
از آب دهن که بر او چسبیده بود فرو برد این سنی معتمد صوم است واین حکم
وقتی است که آن نخ را رطوبت با آن نخ باشد که در عرف بگویند آب دهن
وچیزی دیگر را فرو برد واما هرگاه آن نخ رطوبت باشد که در دهن آنچه
در دهن او است مستهلک شود ومشابه صدق ابتلاع نباشد پس روزه او صحیح است
ودر این حکم است چشیدن نمک آش را وخاییدن طعام از برای طفل
وبا مانع از آب مضمضه وسوال کردن با چوب تر ومکیدن زبان
زن وغیر اینها یعنی حکم اینها در روزه دائر مدار صدق ابتلاع است وباطل
نمی کند روزه را خاییدن مصطکی بنابر اصح هر چند حاصل شود از خاییدن
در دهن مزه هر چند تزریق آن مثل آب شدن شکر باشد در دهن هرگاه

بنوده باشد

بنوده باشد حصول این مزه از اجزای آن در دهن که اگر چنین باشد روزه او فاسد است
وهرگاه حاصل شود طعم در دهن از مجاورت مثل آنکه گفته اند که هرگاه کسی پای خود را
بحنظل آلوده کند در دهنش تلخ می شود پس این باعث فساد روزه نمی شود وهم
چنین است هرگاه در دهن از اجزاء باشد که بعینه در آب نشود وهرگاه آب دهن
مخلوط شود بعین پس فرو بردن آنرا بنابر احوط فساد کفاره است بلکه احوط کفاره
جمع است وهرگاه بیرون آید از بقیه غذا چیزی از بین دندانها او هر چند باعث
خلال باشد پس فرو بردن آن پس واجب است بر او قضا وکفاره وهرگاه آنرا صرف
از جهات باشد پس احوط کفاره جمع است وهم چنین است آنچه باقی مانده
در دهن او از آن بلکه از آرد بنابر اصح وهرگاه آرد عمدا وطعام بحلق
رسد پس بر آن چیزی غیبت وهرگاه بحلق رسد ولکن رفتد رجوع کند بحد خروج
پس احوط قضای روزه است وهم چنین است ... آرد هرچند طعام
بحلق رسد ثم اگر رجوع کند وهرگاه چیزی از دندانها بیرون آید اگر
فرو برد آنرا پس ... وصوم او صحیح است خواه ... الکه
باشد یا نه ولکن هرگاه تقصیر کرده در ... خلال پس احوط قضاء است بحث دوم
آنچه را ذکر کردیم که روزه را باطل می کند در وقتی است که واقع شود عمدا از روی

اختیار مگر بنا بر جنابه که حکم او پیش مذکور شد و اما اگر واقع شود از روی
نسیان یا از روی عدم قصد پس او فاسد نمیکند صوم را با اقسام خود و فرق
نیست در حکم مذکور در اینکه عالم باشد یا جاهل باشد خواه جهل بحکم
داشته باشد یا جهل بموضوع بنا بر اصح و از جمله افطار عمدی آنکه اکل
کند از روی فراموشی پس گمان کند فساد صوم خود را پس بسبب این گمان
فاسد عمدا افطار کند یا آنکه فراموش کرده بود نوع صوم خود را که واجب است
یا مندوب و افطار کند عمدا بگمان اینکه صوم او مندوب است و بعد
بخاطرش آید که واجب بوده و اما هرگاه افطار از روی اختیار باشد پس
یا آن است که از روی اکراه چیزی بحلق او میریزند یا آنکه او را اکراه میکنند
و خود مفطر بعمل آورد در صورت اول صوم او صحیح است و در صورت ثانی
فاسد است و واجب است بر او قضا بنا بر اقوی هرچند این افطار بجهت تقیه
باشد بنا بر اصح مثل آنکه افطار کند با عامه در عید ایشان و حال آنکه ماه
آخر نشده باشد بلکه هرگاه جمل آورد از روی تقیه کاری را در پیش عامه
با عامه افطار نمیشود پس در دو نیست حکم بصحت روزه اش بلکه دور نیست
حکم بصحت هرگاه افطار کند از روی تقیه بعد از استتار شمس هرچند حمره

دوم

مشرقیه بر طرف نشده باشد **بحث ششم** واجب میشود کفاره و قضا بارتکاب
یکی از امور مذکوره مفطره مسکره و فرق نیست در حکم بوجوب کفاره در اینکه
آن مفطر حلال باشد یا حرام مثل کذب بر خدا و رسول باشد یا غیر آنها از
سایر مفطرات مذکوره بنا بر اصح و مواضعیکه کفاره بآن تعلق میگیرد چهار است
اول افطار در شهر رمضان **دوم** قضاء شهر رمضان است هرگاه بعد
از زوال باشد **سوم** افطار صوم است که معین شده باشد بنذر و شبه آن
مثل آنکه نذر کرده باشد که شهر رجب این سال را روزه بدارد و امثال آن
چهارم روزه اعتکاف است هرگاه واجب باشد اما اعتکاف بنا بر اصح و اما
غیر این چهار قسم از انواع روزه پس واجب نیست بر او کفاره خواه واجب
باشد مثل نذر مطلق که مخصوص بوقت نباشد و مثل صوم کفاره و خواه
مندوب باشد بلکه ظاهر آن است که افطار غیر آن چهار قسم صوم حرام
نیست بلکه میتواند هر وقت افطار کند خواه بعد از زوال باشد یا قبل از آن
بنا بر اصح همچنانکه ... در مواضعیکه حکم بوجوب
کفاره شده فرق نیست که عالم باشد بحکم یا جاهل باشد و ملتفت باشد
و مقصر در مسئله کرده باشد اما هرگاه جاهل باشد با عدم تقصیر پس

اقوی عدم وجوب کفاره است هرچند احوط کفاره است اما کفاره افطار
شهر رمضان پس اقوی آن است که مخیر است در میان عتق رقبه و روزهٔ
دو ماه متتابع و طعام دادن شصت مسکین و احوط ترتیب است باینکه
عتق کند و اگر از او عاجز باشد روزه بگیرد و اگر از او هم عاجز شد اطعام نماید
و هرگاه افطار نماید بحرامی مثل اینکه زنا کند یا اکل مال مغصوب کند [illegible]
اتحاد کفاره است و احوط آن است که کفارات ثلثه را بعمل آورد و هرگاه
بعمل آورد موجب کفاره را در دو روز از ماه که کفاره در آن تعلق میگیرد
مثل اینکه دو روز از ماه رمضان افطار کند پس مکرر می شود کفاره
خصوصا هرگاه آن دو روز هر دو از ماهی باشد مثل اینکه نذر کند که ماه
رجب و شعبان این سال را روزه بدارد پس یک روز از رجب افطار کند
و یک روز از شعبان را و اموری که کفاره واجب می شود با تکرار آنها یا از
قبیل اکل و شرب و امثال آنها است و یا از قبیل جماع است پس اگر آن مفطر
غیر جماع است مکرر نمی شود کفاره بتکرار آن خواه عید از موجب اول
کفاره آن را داده باشد یا نه و خواه هر دو موجب از یک جنس باشد یا نه
و احوط آن است که اگر اول کفاره اول را داده باشد هرچند هر دو موجب

از یک جنس

از یک جنس باشد یا اگر هر دو موجب از دو جنس باشد مثل اکل و حقنه
هرچند کفاره اول را نداده باشد با اختلاف موجب و اگر آن مفطر جماع است
پس اقوی و احوط تکرار کفاره است بتکرار آن و هرگاه افطار کند روزه را
که واجب است بر او قضای او مثل روزهٔ شهر رمضان که بملاحظه وقت اکل
نموده و منکشف شد که اکل او در صبح بوده یا پیش از دخول شب بوده
و امثال آن پس کفاره بر او نیست هرچند واجب است بر او امساک در حین
روزه هرگاه از رمضان باشد و حرام است بر او افطار الا اینکه کفاره
نمی شود و هرگاه مفطری بعمل آورد پس ساقط شود وجوب روزه بسبب حیض
یا دیوانگی یا امثال اینها از مبطلات صوم پس ساقط نمی شود کفاره بنا
بر اصح و از این جمله است اینکه افطار نماید مسافر پیش از رسیدن بحد
ترخص پس کفاره بر او لازم است و هرگاه اختیار سفر کند بعد از افطار
بقصد فرار از کفاره پس اولی است بعدم سقوط از کفاره و هرگاه
افطار کند با اعتقاد باینکه از رمضان است پس معلوم شود که از شوال است
پس احوط وجوب کفاره است و هرگاه افطار کند در رمضان عمدا با علم
باینکه از رمضان است و اعتقاد حلیت افطار داشته باشد پس احوط [illegible]

و اگر معتقد حلیت آن نباشد تعزیر می کند او را حاکم شرع به بیست و پنج تازیانه
پس اگر دو مرتبه چنین کند ثانیا تعزیر می کند پس اگر سه مرتبه چنین
کند می کشند او را بنا بر اقوی و احوط قتل او است در مرتبه چهارم
و هر گاه جماع کند با زن خود در روز رمضان و حال آنکه هر دو صائم باشند
در حالتی که اکراه کند زن خود را بر جماع واجب است بر مرد دو کفاره و دو
تعزیر که هر یک بیست و پنج تازیانه باشد و بر زن چیزی نیست و اگر برضای زن
با او جماع کند بر هر یک از ایشان واجب است یک کفاره و تعزیری که عبارت از
بیست و پنج تازیانه باشد و اگر زن در اثنای جماع راضی شود و تمکین کند
پس احوط آن است که سه کفاره واجب است یک کفاره بر زن و دو
کفاره بر مرد و اقوی آن است که بر هر یک کفاره واجب است و مسقط
نمی شود جماع عمدا پس هر گاه اکراه کند کسی را بر عمل متحمل کفاره نمی شود
هر چند زن او باشد و هر گاه اکراه کند زن مرد را بر جماع یا اکراه کند
شخص ثالثی هر دو را بر جماع یا اکراه کند یکی را که اکراه کند دیگری را بر جماع
پس در هیچ یک از این صورتها کسی متحمل کفاره نمی شود و هر گاه جماع
کند با زنی که در خواب است یا اکراه کند کنیز خود را بر جماع متحمل کفاره

می شود

می شود بنا بر اصح و هر گاه مرد و زن هر دو روزه دار باشند به جهت سفر و مرض و نحو آن پس اکراه
کند زن خود را بر جماع متحمل نمی شود کفاره زن را بنا بر اقوی و هر گاه
اکراه کند اجنبیه را بر جماع یا وطی پس احوط تحمل کفاره است از او خصوصا هر گاه
اکراه کند او را به اعتقاد آنکه زن او است پس منکشف شد خلاف او بلکه
تحمل در این صورت اقوی ظاهرا از تحمل نیست و هر گاه کسی واجب شده باشد
بر او روزه دو ماه متوالی به سبب کفاره یا به سبب نذر و شبه آن بنا بر اصح
پس عاجز شود از آن روزه میگیرد هیجده روز متوالی بنا بر اظهر
و اگر شروع کند به روزه دو ماه پس ظاهر شود عجز از آن بعد از آنکه یک ماه و اگر بیشتر
باشد پس استیناف نمی کند صوم هیجده روز را بنا بر احوط اگر نگوییم اقوی و هر گاه
از مطلق روزه عاجز شود تصدق می کند عوض هر روزی یک مد طعام و احوط آن است
که شصت مد بدهد و اکتفا به هیجده مد نکند پس اگر عاجز شود از این
تصدق می کند به آنچه ممکن است و اگر متمکن از هیچ چیز نباشد استغفار
می کند هر چند یک مرتبه باشد بقصد بدلیت و کفاره و احوط آن است
که بجا آورد کفاره را هر گاه متمکن شود علی الترتیب و هر گاه کسی متمکن از هیچ یک
از کفارات ثلث نباشد در شک شهر رمضان روزه میگیرد هیجده روز

را باشد تو یکند با خود می تواند و مخیر است در میان هر دو و احوط روزه آنست
واگر عاجز نباشد از یکی از دیگری را بعمل آورد و اگر عاجز شود از هر دو استغفار
میکند هر چند بکمتر میباشد بقصد بدلیت انکفاره و احوط آن است
اگر نگوییم که اقوی است که بعد از تمکن کفاره را بعمل آورد هرگاه بروزه کمی
کفاره را گرفته باشد و عود جایز است که کسی تبرعا از جانب او بعمل آورد
و اما هرگاه منذر باشد اشکال است در مجزی بودن ان و اقوی عدم اجزاء آنست
در مطلق کفاره از جانب غیر خصوصا صوم **فصل چهارم** واجب می شود قضاء فقط
دون کفاره در صوم رمضان بچند چیز اول آن است که بعمل آورد مفطر را
بدون آنکه ملاحظه کند صبح را با قدرت بر ملاحظه پس معلوم شود
که صبح بوده خواه نشناسد صبح را مانند بخلاف کسی که عاجز باشد مثل محبوس
که ممکن از بیرون آمدن و ملاحظه بودن صبح نیست و مثل کور هر چند
احوط آن است که عاجز هم قضا کند خصوصا با امکان سؤال از دیگری
و ترک آن و اقوی مساوات غیر عارف بوقت است بعمد در حکم مذکور
و همچنین واجب نیست قضا بر کسیکه ملاحظه وقت نمود و صبح براو
ظاهر نشد و بعد از عمل آوردن مفطر معلوم شد که صبح بوده و هرگاه

ملاحظه

ملاحظه وقت نمود و قبل از فنا در وضوح صبح با مظنه دخول او مع ذلک
افطار نمود پس معلوم شد که صبح بوده پس احوط بلکه اقوی وجوب قضا است
مسئله دوم هرگاه او را ممکن نباشد ملاحظه صبح با قدرت بر شناختن صبح
و مع ذلک ملاحظه نکرده و اعتماد بکسیکه بقول کسیکه خبر داد بعدم
طلوع صبح و افطار کند پس معلوم شود که صبح بوده واجب است بر او قضا
خواه ان شخص خبر دهنده فاسق باشد یا عادل باشد و خواه یکی عادل باشد یا دو
عادل **مسئله سیم** هرگاه کسی خبر داد بدخول صبح و ان شخص اعتماد بقول او نکرد
یا بجهة آنکه گمان شوخی و مسخره می کند یا بجهة آنکه از قول او علم بهم
نرسید و بهمین افطار کرد و اکل خود را قطع نکرد پس معلوم شد که صبح بوده
واجب است بر آن قضا بلکه قوت دارد وجوب کفاره نیز هرگاه مخبر دو عادل
باشند بلکه هر چند یک عادل باشد احتمال بعید نیست و ظاهر آن است که حکم
هر اعاتی که مذکور شد یعنی حکم بعضی صوم یا قضا مختص است بروزه رمضان
دون غیر ان از صوم که معین است وقت آن مانند معین بنابراعم
پس باطل می شود آنها هرگاه معلوم شد که افطار در صبح بوده خواه ملاحظه
وقت کرده باشد و احوط در صوم مضیق و صوم معین منذر آن است

که هرگاه ملاحظهٔ وقت کرده بوده باشد که تمام کند آن روز را و قضا هم بکند و هرگاه
کسی مفطری بعمل آورد و بر او معلوم نشود که صبح بر دمیده بود و چیزی نیست
خواه مراعات نیت کرده باشد یا نه و خواه بعد از افطار مظنه دخول شب
کرده باشد یا نه و این حکم در جمیع اقسام صوم جاریست چهارم از مواضع وجوب
قضا افطار کردن است بتقلید کسی که خبر دهد بدخول شب پس بعد از آن
ظاهر شود که روز بوده واجب است بر او قضاء هر چند جایز بوده از برای
او افطار بجهت گفتن او بلکه اگر خبر دهنده عادل یا دو عادل بوده باشد بلکه اقوی
وجوب کفاره است بلکه در جائی که جایز نیست از برای او تقلید مثل آنکه
ممکن بوده باشد از برای او ملاحظهٔ وقت هر چند جاهل باشد بآنکه
بمحض آن تقلید کرده و ظاهر آن است که مساوی است رمضان و غیر رمضان
در این حکم پنجم از مواضع وجوب قضا آن است که افطار کند بجهت تاریکی
که قطع کند بدخول شب پس بعد از افطار معلوم شود خطاء او هر چند
آسمان خالی از مانع باشد و همچنین است حکم هرگاه از ظلمت باعث شک
یا مظنه بدخول شب شود پس شاید حکم بکفاره در دو صورت اخیر
متجه باشد هر چند جاهل باشد بعدم جواز افطار بجهت ظلمت بلکه هرگاه در آسمان

علتی بهم رسد که باعث مظنه بدخول شب شود پس افطار کند و بعد خطاء
او ظاهر شود بر او قضا نیست چه جای کفاره و ظاهر مساوی رمضان است
با غیر رمضان در این حکم ششم از مواضع وجوب قضا آن است که آب در دهن
خود کند خواه بجهت خنک شدن باشد یا بجهت مضمضه کردن باشد
پس آب داخل حلقش شود واجب است بر او قضاء در این صورت هر چند
جایز باشد از برای او آب در دهن کردن بنا بر اصح و هرگاه آب [illegible]
داخل حلقش شود پس قضا بر او نیست بنا بر اصح و هرگاه آب نسیاناً
داخل حلقش شود پس قضا بر او نیست بنا بر اصح هر چند احوط در این
صورت نیز قضاء است همچنانکه احوط الحاق عبث است بتبرد بلکه خالی
از قوت نیست و مراد بعبث آن است که ادخال آب در دهن نه بجهت
غرض صحیح باشد بلکه منظورش مجرد لهو و لعب باشد و ملحق نمی‌شود
بتبرد داخل کردن غیر آب در دهن از روی عبث هرگاه منظور از او
غرض صحیح باشد پس واجب نمی‌شود قضا هرگاه داخل حلقش شود و همچنین
قضا واجب نمی‌شود هرگاه آب داخل بینی خود کند و داخل حلقش شود هر چند
قائل شویم بمبطلات بینی و دهن در غیر آب مثل سعوط که مذکور خواهد شد

احوط قضا است مطلقاً نیز حتی در استنشاق آب و هرگاه مضمضه کند
در وضوء یا غسل خواه بجهت نماز واجب باشد یا نافله یا بجهت سایر غایات
مثل قرائت قرآن و زیارت قبور مؤمنین و امثال اینها پس آب بمضمضه
داخل شکمش شود قضا واجب نیست و همچنین هرگاه مضمضه بجهت مداوا
یا بجهت ازاله نجاست باشد بلی مکروه است از برای صائم مبالغه در مضمضه
هر مضمضه و سنت اوا است که صائم بعد از مضمضه آب دهن خود را فرو نبرد
تا آنکه سه دفعه آب دهن را فرو نبرد تا آنکه سه دفعه آب دهن را بریزد
و اما ملحق می شود غیر شهر رمضان بر رمضان در حکم وجوب قضا بمضمضه
اندو عبرد قوت دارد الحاق غیر قضای که آن صوم را اگر معین باشد باطل
می شود اگر غیر معین باشد هر چند در غیر معین اولی اتمام است هر چند بقصد
مندوب باشد **فصل پنجم** در بیان اموریست که مکروه است از برای صائم ارتکاب
آنها علاوه بر اموری که پیش مذکور شد و آنها چند چیز است اول بوسیدن
زنان و دست بازی کردن است و این کراهت از برای کسی است که حرکت
آید شهوت او باین امور بشرط آنکه مقصود او از این امور انزال نباشد
و عادت نداشته باشد بانزال باین امور هر چند انزال نشود و اگر دور

اومعین

او معین باشد بنا بر وجه قوی و اولی ترک این امور است از برای کسیکه حرکت
نمی آید شهوت آن باین امور عادة و هرگاه احتمال سبقت منی شهوت را
دوم بو کشیدن خصوصاً هرگاه عبیر و امثال او باشد یا در او مثل
باشد یا آنکه بیاید طعم او را در حلق بجهت داخل بودن صبر و امثال آن
در آن **سیم** حقنه کردن است که باعث ضعف شود خواه بمایع باشد
یا غیر آن بلکه حکم قوت دارد بر کراهت در هر چیزیکه باعث ضعف می شود
یا باعث تحریک صفرا می شود و فرق نیست در حکم مذکور در اینکه روزه واجب باشد
یا غیر آن هر چند تأکید دارد کراهت در شهر رمضان بلکه حرام است
در صوم رمضان بلکه در هر صوم معینی هرگاه سبب شود که باعث بیهوشی شود
که مبطل صوم است هرگاه از جهت ضرورت باشد **چهارم** داخل شدن حمام است
هرگاه خوف ضعف داشته باشد **پنجم** بیرون کردن خون است در بینی خصوصاً
هرگاه علم داشته باشد که داخل حلق شود یا داخل شکم می شود از راه حلق
بلکه در صورت اخیر قضا است هرگاه روزه معین باشد بلکه احوط کفاره است
نیز هرگاه روزه باشد که کفاره بر او تعلق گیرد هر چند اقوی عدم وجوب
هیچیک از قضا و کفاره است **ششم** بو کشیدن ریاحین است خصوصاً

نرگس و عود و مانند آن بر یاسمن و هر گل خوشبوی است بلی کراهت ندارد و بوی خوش
و الا مفطر روزه دار است و کسیکه استعمال بوی خوش کند در اول روز
عمل او باطل نمی شود و لکن اولی ترک مثل است بلی کراهت دارد خوشبوی
کردن خود را صائم باو و هم چنین اولی ترک استعمال بوی خوش است
که غلیظ باشد عقب یکه برسد بحلق **فصل ششم** در بیان زمانی است
که صحیح است در او صوم بدانکه صحیح نیست روزه مکرر در روز و هم چنین
صحیح نیست در عید رمضان پس هر کاه نذر کند روزه را در شب در روز عید
نذرش فاسد است بلی هر کاه نذر کند که هر پنجشنبه را روزه بگیرد پس
اتفاق افتد هر پنجشنبه یکی از دو عید واجب است قضای او بنا بر اولی
و احوط و هم چنین حرام است صوم ایام تشریق بر کسیکه در منی است خواه
ناسک باشد یا نه بنا بر اصح و مراد با ایام تشریق بر کسیکه در منی است یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه است و هر کاه کسی در منی باشد حرام نیست
بر او روزه ایام تشریق و اول روزه طلوع فجر ثانی است و هم چنین
وقت افطار بعد طرف شدن سرخی است از مشرق و واجب است امساک
قبل از صبح و اندکی بعد از غروب هر دو را داخل کند از باب مقدمه

تا یقین

تا یقین بروزه تمام روز حاصل شود و مستحب است از برای روزه دار تاخیر افطار
خود تا نماز عشا را بعمل آورد چه جای مغرب که تاخیر او اولی است که اگر کسی
چنین کند نوشته می شود در نامه عمل او که نماز روزه دار است
و هر کاه کسی منتظر او باشد که با او افطار کند و یا تسلط صائم که او معطل شود
از شام خوردن یا اینکه نسازند که نفس صائم با او در خصوص افطار
بر طرف کند خشوع و اقبال قلب او را در نماز هر چند بجهت قهوه و قلیان باشد
و تریاک باشد پس مستحب است در اینصورت که اول افطار کند و بعد نماز
کند و باید دانست که نماز قبل از افطار مستحب است و ادراک وقت فضیلت
نماز مستحب دیگر است پس اگر ممکن شود که با وجود تقدیم افطار نماز در وقت
فضیلت بعمل آورد اولی و احوط است **فصل هفتم** در بیان شرایط صحت روزه و بیان
کسانی است که روزه ایشان صحیح است و این در ضمن چند امر بیان می شود **اول**
شرط است در صحت صوم اینکه بالغ باشد پس صحیح نیست از غیر بالغ بنا بر اصح
هر چند مستحب است عادت دادن او بروزه بلکه مستحب است که او را سخت
بگیرند در هفت سالگی بشرط اینکه ممیز باشد و طاقت بروزه داشته
باشد و فرق نیست در احکام مذکوره اینکه مرد باشد یا زن **دوم**

شرطاست در صحت اینکه اثنا عشری باشد پس صحیح نیست از غیر ایشان خواه از
اسلام بیرون باشد یا سنی باشد و هم چنین هرگاه مرتد شود در اثناء
روزه مثل اینکه از اسلام یا از ایمان بیرون رود پس باز آید در اثناء روز بکیش
خود پس صحیح نیست روزه او هر چند صوم معین باشد مثل صوم رمضان
یا قضای او یا ضیق وقت باشد یا نذر معین و شبه آن بالقضیه نیست
پیش از زوال بنا بر اقوی سیم شرطست در صحت صوم اینکه عاقل باشد پس صحیح
نیست از دیوانه هر چند دیوانگی او گاه گاه باشد بشرط اینکه فرا گیرد دیوانگی
او همه وقت یا بعض وقت را و هم چنین صحیح نیست روزه از مست و بیهوش
هر چند مستی و بیهوشی او در بعض روز باشد و هر چند قبل از مستی و بیهوشی
نیت کرده باشد بنا بر اصح بلی صحیح است روزه از شخص نائم هرگاه پیش
از خواب در شب نیت کرده هر چند بخواب رفته باشد تا شب اما
هرگاه در شب نیت نکرده بود روزه او خواه معین و خواه موسع باشد صحیح
نشود و در او در خلاف باشد و وجه خلاف بما انما بظهر بالملاحظه شود روزه
او و واجبست برو قضا اگر روزه معین باشد اینکه مذکور شد
حکم غیر شهر رمضانست و اما شهر رمضان پس چیزی که کفایت می کند

بلی نیت

بلی نیت از برای همه ماه هر چند احوط آنست که جهت هر روزی نیتی کند و هرگاه
در صورت مفروضه روزه او مسدود باشد نیت می کند هر چند
بعد از ظهر باشد صحیح است روزه چنانکه چیز دانستی چهارم شرطست در صحت
روزه خالی بودن از حیض و نفاس پس صحیح نیست از حایض و نفساء هر چند
پاک شوند یک لحظه بعد از طلوع فجر یا حاصل شود حیض و نفاس
یک لحظه قبل از طلوع مغرب و اما مستحاضه پس صحیح است روزه او هرگاه
عمل آورد آنچه را واجبست و هم چنین صحیح نیست روزه از جنب پنجم
شرطست در صحت روزه واجب اینکه حاضر باشد یا در حکم حاضر باشد پس صحیح نیست
روزه واجب از مسافر خواه معین باشد و خواه موسع بنا بر اصح و خواه
شهر رمضان و خواه غیر آن از مسافری که عالم بحکم باشد و قصر می کند نماز
خود را و استثنا شده است از برای مسافر روزه در چند موضع اول سه روز بدل
بدل هدی از کسی که حج تمتع می کند و قربانی ممکنش نیست و قیمت او را ندارد
که سه روز در حج باید ده روز بعد الاحرام روزه بگیرد سه روز قضا و هفت روز دیگر
هفت روز بعد از مراجعت دوم هجده روز روزه که بدل بدنه است
که کسیکه قبل از غروب آفتاب از عرفات بیرون کرده باشد عمدا

روزهٔ سنتی است که نذر کرده باشد که گرفتن او را در سفر یا در سفر
و حضر بنا بر اصح و هرگاه علی الاطلاق نذر کرده باشد و شرط نکرده باشد
که گرفتن در سفر را پس چنانچه نیت کرد گرفتن در سفر بنا بر اقوی و اقوی جواز
روزهٔ مندوب است در سفر لکن احوط ترک آن است مگر روزه به جهت حاجت
در مدینه و سزاوار است که آن سه روز روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه
باشد این حکم مسافر است که عالم به حکم باشد اما مسافری که جاهل
به حکم باشد روزه بگیرد در سفر از روی جهل پس صحیح است روزهٔ او هم چنانکه
دانسته شد در جاهل به حکم نماز که قصر در حکم اتمام است و روزه گرفتن در حکم
تمام است پس حال شد در جهل به حکم صلوة آنچه مذکور شد و ظاهر آن است که
ناسی به جاهل ملحق نیست بلکه صوم او فاسد است و هم چنین هرگاه عالم شود در اثنای
نیست او را این روزه بلکه واجب است بر او قضا و صحیح است جمیع اقسام صوم از
مسافری که در حکم حاضر باشد و قصر نکند نماز خود را مثل کسی که قصد
اقامهٔ ده روز کرده باشد در بلدی مثل کسی که سی روز در اثنای سفر خود در جایی
متردد باشد بعد از آن باید روزهٔ خود را بگیرد مثل کسی که کثیر السفر
باشد یا سفر معصیت کند و امثال اینها چنانکه گذشت در کتاب صلوة

مسئله

مسئله شرط است در صحت روزه آنکه او روزه باعث مرض او نشود پس اگر مریض
به جهت روزه متضرر نمی‌شود صحیح است صوم او و اگر متضرر می‌شود خواه به جهت
حدوث مرض جدید که یا باعث طول مرض او شود یا باعث شدت درد او
شود و امثال اینها پس صحیح نیست روزهٔ او بلکه اقوی آن است که هرگاه خوف
ضرر هم داشته باشد به نحوی که معتد به باشد در نظر اهل عرف چه جای ظن
ضرر صحیح نیست روزهٔ او و هرگاه باشد و خوف آن باشد که هرگاه روزه گیرد
متضرر می‌شود صحیح نیست روزهٔ او و هرگاه گمان آن داشته باشد که روزه
ضرر نمی‌کند و روزه گیرد و بعد از اتمام معلوم شود ضرر او صحیح است بنا بر اقوی
و احوط در این صورت قضا است هرگاه روزه معین باشد **فصل هشتم**
در اقسام صوم است و آن چهار قسم است واجب و مستحب و مکروه بکراهتی
که در عبادات است و حرام پس در او چهار مبحث است اول در بیان روزهٔ
واجب است و در آن چند فصل است **اول** صوم واجب شش است صوم شهر
رمضان و صوم کفاره و صوم قضا و صوم بدل هدی در حج تمتع و صوم
عهد و نذر و یمین و امثال اینها که واجب شده باشد به اسباب
مثل اجاره و غیر آن و صوم روز سیم از ایام اعتکاف **دوم** از علما

دخول شهر رمضان است و آن چند چیز است اول آنکه خود ماه را
ببیند دوم تواتر است سیم شیاع است یعنی اخبار جمعی که باعث
حصول علم شود هر چند عدول نباشند و غیر این امور از اسبابیکه باعث
حصول علم شود پس واجب می شود با حصول یکی از این امور صوم هر چند
منفرد باشد آن شخص در حصول علم ایشان بلکه هر چند شهادت دهد
ورد کنند شهادت او را و هم چنین واجب می شود بر او افطار بحصول یکی
از این امور در هلال شوال **چهارم** شهادت دو عادل است در پیش هر کس
که این شهادت حاصل شود خواه حاکم و خواه غیر او و حکم حاکم بثبوت هلال
هرگاه معلوم نشود خطاء او یا غیر آن علم است نسبت باین حکم مذکور پس واجب
الاتباع است و فرقی نیست در بینه اینکه از بلد باشند یا از خارج بلد
و خواه مانعی از غیبت هلال در آسمان باشد یا نباشد بلی شهادت
عدل واحد معتبر نیست در اثبات هلال بنابر اصح و هم چنین شهادت
زنان اعتباری ندارد هر چند چهار زن و بیش باشند و هم چنین ثابت
نمی شود هلال بحسب تقویم و اهل نجوم که ماخوذ است حساب ایشان
از سیر ماه و اجتماع او با شمس و هم چنین ثابت نمی شود باینکه شعبان را

همچنین

همیشه ناقص حساب کنند و ماه رمضان را همیشه تمام حساب کنند و هم چنین
غایب شدن ماه بعد از حمره مغربیه علامت آن نیست که شب قبل از این
اول ماه بوده و هم چنین ثابت نمی شود بشمردن پنج روز از اول هلال
در سال گذشته و قرار دادن روز ششم را اول ماه این سال مثل اینکه اگر اول
ماه رمضان گذشته شنبه قرار دهد اینهم اعتباری ندارد و هم چنین
غیر این امور از سایر امارات هر چند موجب ظن شود پس جایز نیست که روزه
بگیرد یوم الشک را یعنی روز آخر شعبان را بقصد رمضان هر چند بعض از
امارات غیر معتبره یا بجهت آنها حاصل باشد و هم چنین واجب نیست بر او که
روزه بگیرد او را بقصد شعبان و اگر روزه بگیرد او را بقصد شعبان پس معلوم شود
که از رمضان بوده واجب نیست بر آن قضای آن و معلوم می شود بودن
یوم الشک از شهر رمضان بجهت چیزی اول آن است که هلال شوال دیده
شود در شب بیست و نهم از هلال شهر رمضان پس معلوم می شود که
یوم الشک از رمضان بوده و الا شهر رمضان بیست و هشت روز خواهد بود
پنجم آن است که بینه شهادت دهد برؤیت هلال شوال در شب بیست و
نهم از رؤیت هلال رمضان پس احوط بلکه اقوی قضای یوم الشک

است نیز و اگر روزه بگیرد روز سی‌ام از شهر رمضان و او ثابت شود رؤیت
هلال شوال در شب آن پس اگر قبل از زوال است افطار می‌کند و نماز
عید را هم می‌کند و اگر بعد از زوال است افطار می‌کند و نماز وقتش گذشته
است و قضا بر او نیست بنا بر اصح و بهر حال هر یک از ماهها که معلوم نشود
هلال او بیکی از طرق معتبره که مذکور شد باید حساب کند ماه پیش از او را
سی روز و روز سی و یکم را اول این ماه قرار دهد و هرگاه پنهان شود
ماهها سال یا اکثر آنها بحیثیکه ممکن نباشد تمیز ماهها از یکدیگر
و خواهد که معلوم کند یکماه یا دو ماه یا بیشتر را بجهت متعلق غرض
یا مثل آنکه نذر کند عبادت یکسال هلالی را و همه ماهها پنهان شد
پس باید همه ماهها را سی روز حساب کند و شرط یقین نکند نقصان را بحسب
عادت و نتیجه آن است که بعمل آورد از عبادت منذوره را در آن شهر یکه یقین
نماید نقصان او را پس هرگاه نذر کرده عبادت سه ماه هلالی را نود روز
عبادت می‌کند و اگر یقین کند که هر دو ماه یکروز کم می‌شود یا هر سه ماه
یک روز کم می‌شود یک روز کم کند و هرگاه کسی محبوس یا اسیر کفار باشد
و شهر رمضان بر آن مشتبه باشد اجتهاد و تفحص می‌کند در طلب معرفة

ماه

ماه پس اگر مظنه کرد که این رمضان است روزه میگیرد پس اگر مستمر ماند
اشتباه یا معلوم شد که ماه رمضان بوده یا معلوم شد که بعد
که بعد از رمضان بوده صحیحست و کافیست او را از رمضان و اگر معلوم
شود که قبل از رمضان بوده دوباره می‌کند و هرگاه مظنه او بر گشت
و مظنه کرد غیر آنرا که مظنه کرده بود و هنوز روزه نگرفته عدول می‌کند
و این مظنون دوم را شهر رمضان قرار میدهد و اگر مظنه متعلق بهیچ
ماه نگردد و اشتباه او دفع نشد بر اختیار می‌کند از ماهها سال هر ماهیرا
که خواهد روزه میگیرد بحیثیکه مطابقه در میان سال اول و دوم باشد
بعضی در میان آن دو ماه یازده ماه فاصله باشد نه بیشتر و نه کمتر
و احوط آن است که با وجود این قضا هم بکند بلکه فوت مانع سقوط
اداء و تعیین قضا بلکه هرگاه یقین کند بعدم تقدم شهر رمضان
بر آن شهریکه اراده دارد صوم او را و لکن نداند که همین ماه است که اراده دارد
روزه او را یا غیر متعین از او فوت شده قول بوجوب روزه با قصد
ما فی الذمه از اداء و قضا خالی از قوت نیست و هرگاه مظنه کرد
شهر یا شهر رمضان احوط آن است که جاری سازد بر آن جمیع احکام شهر

رمضان از وجوب متابعت کفاره هرگاه سببش بعمل آید وغیر اینها
بظن خود باشد وهرگاه ظاهر شود عدم مصادفه این شهر مظنون با شهر
رمضان بلکه معلوم شود تقدم آن یا تاخر آن از شهر رمضان
پس احوط کفاره شهر رمضان است هرچند قوت دارد سقوط کفاره
در صورت معلوم شدن تقدم بر شهر رمضان و وجوب کفاره قضای
شهر رمضان هرگاه فوت شود حصول افطار بعد از زوال وهرگاه آن شهری
که مظنون شده که شهر رمضان است هلال را در اول ماه وهلال ماه
لاحق را در آخر ماه ببینند واجب می شود بودن رؤیت وجایز می شود
افطار برؤیت هلال لاحق هرچند شهر کم یک باشد وهرگاه در هیچ طرف
نه بینند یا در یکی از دو طرف ببینند خواه اول یا وخواه آخر واجب
می شود بر او اکمال سی روز وهرگاه در صورت اول یعنی آنکه هلال را در طرفین
دیده بود وماه کم یک بود پس معلوم شد شهر رمضان ومعلوم شد
که او قائم بوده واجبست قضای یک روز نیز اگر آن ماه که روزه گرفته
بود شوال یا ذوالحجه نبوده والا قضای دو روز واجبست
یکی بدل یکی آن ویکی بدل عید وملحق می شود عید شهر مظنون را

جمع

جمیع احکام عید از وجوب جماعت عید وحرمت روزه واخراج فطره وغیر اینها از امور
از سایر احکام عید **فصل دوم** در شرایط وجوب صوم است وانچه پیش مذکور شد
شرایط صحت آن بود اما شرایط وجوب پس شش است اول ودوم بلوغ
وعقل است پس واجب نیست صوم بر صبی ومجنون مگر آنکه کامل شوند
پیش از طلوع فجر وواجب نیست هرگاه کامل شوند بعد از طلوع فجر بنابر اصح
هرچند احوط در صوم معین آن است که بعمل آورد وبعد هم قضا کند
ووجوب نیست در جنون که همیشه دیوانه باشد یا گاه گاه دیوانه شود هرگاه
در روز باشد وهمچنین واجب نیست بر کسی که بیهوش باشد هرچند
بیهوشی او در بعضی از نهار باشد وهرچند نیت کند از بیهوشی نیت کرده بود
سیم صحت است واجب نیست بر مریض که متضرر می شود بصوم هرچند
واجب می شود بر او قضا هرگاه دفع شود مرض او پیش از ظهر وصوم معتبر
بعمل نیاورده تجدید می کند نیت را در روز رمضان اگر کرده وهرگاه
دفع مرضش شود بعد از ظهر شود یا پیش از ظهر شده ولکن مفطری بعمل
آورده بود پیش از جایز شدن پس واجب نیست بر او هرچند مستحب است
از برای او امساک در آن وقت بلکه مکروه است از برای او وارد برای هر کس

که جایز نیست جهت او افطار در شهر رمضان اینکه شکم خود را پر کند از طعام
بلکه احوط ترک او است همچنانکه احوط از برای او ترک جماع است هر چند
اقوی جواز است و فرقی نیست در میان مسافر و غیر آن بلکه مکروه است
از برای مسافر نیز جماع کردن والله العالم چهارم حضور است یا در حکم
حضور پس واجب نیست روزه بر مسافر هر چند پیش از زوال بیاید بنا بر اصح با علم او
بحکم و اما جاهل بحکم پس در [illegible] حکم او را و هم چنین مسافری که بعد
از ظهر بسفر رود واجب است بر او صوم هر چند در شب قصد سفر کرده بود
بنا بر اصح هم چنانکه اصح وجوب افطار است بر او هر گاه پیش از ظهر مسافر
شود هر چند در شب قصد سفر نداشته باشد این حکم اول سفر بود
و اما آخر سفر پس هر گاه برسد مسافر به بلد خود یا بلدی که قصد دارد
در آن بلد اقامه ده روز را پس حکم او حکم مریضی است پس واجب است
روزه هر گاه پیش از زوال باشد به منزل رسیده باشد و چیزی از مفطرات
بعمل نیاورده باشد و واجب نیست بر او صوم هر گاه بعد از زوال برسد
یا مفطری بعمل آورده باشد هر چند مستحب است بجهت او امساک و هم چنین
حکم او حکم مریضی است نیز در وجوب قضا و اما کثیر السفر خواه

مکاری باشد

خواه مکاری باشد و خواه غیر او و هم چنین کسی که سفر او معصیت است
و هم چنین کسی که سی روز متردد در تعیین سفر باشد پس ایشان در حکم
مقیم اند و واجب است بر ایشان صوم هم چنانکه بتفصیل در کتاب صلوة
گذشت که مدار قصر صوم بر قصر صلوة است پس هر سفری که واجب است در او
قصر صلوة واجب است در او قصر صوم و عکس و فرقی نیست در اینکه سفر
او از برای صید تجارت باشد یا غیر آن بنا بر اصح و هم چنین فرقی نیست
در اینکه مسافت چهار فرسخ باشد با عدم قصد رجوع در آن روز یا غیر آن
بنا بر اقوی بلکه فرق که هست این است که واجب است بر مسافر افطار در اماکن اربعه
و هم چنین با جواز اتمام صلوة در آن اماکن و هم چنین واجب است بر او
بنا بر صوم خود هر گاه بعد از ظهر بسفر رود یا با وجوب قصر صلوة و هم چنانکه
معتبر است بر او افطار هر گاه بعد از ظهر وارد خانه خود شود هر چند واجب است
بر او اتمام صلوة هر گاه نماز نخوانده کرده و پیش گذشت در کتاب صلوة که
مدار در قصر صلوة بر وصول مسافر است بمحل ترخص و شناختن معنی محل ترخص را
در کتاب صلوة پس هم چنین مدار قصر صوم بر وصول بمحل ترخص است
پس جایز نیست از برای او افطار هر گاه بمحل ترخص نرسیده باشد بلکه هر گاه

افطار کند واجب می‌شود بر او قضا و کفاره هرچند بعد از افطار سفر کند
و جایز است سفر کردن در ماه رمضان بنا بر اصح هرچند سفر او از روی
اختیار باشد و مضطر بسفر نشود بلکه جایز است سفر کردن در هر صوم
معیّنی خواه تعیین اصلی داشته باشد مثل صوم شهر رمضان یا تعیین
عارضی مثل صوم واجب بنذر و شبه آن هرچند احوط آن است که سفر نکند
بلکه احوط آن است که نیت اقامه کند اگر در سفر باشد و هرگاه واجب باشد
بر او صوم معیّنی هرچند از نوع صوم ادا نه وجوب بلکه افضل آن است که در شهر
رمضان سفر نکند مگر جهت حاجتی که چاره از او نباشد یا جهت خوف زوال
حق بلکه ظاهر آن است که مکروه است سفر کردن در غیر ضرورت تا بگذرد
از شهر رمضان بیست و سه روز مگر در حج یا عمره یا حفظ مالی که از او دارد
یا برادر دینی که خوف هلاک او باشد تنبیه و ششم خالی بودن از حیض و نفاس
پس واجب نیست بر حائض و نفساء هرچند قضا بر ایشان واجب می‌باشد
فصل یازدهم در بیان شروط قضا است و آنچه پیش مذکور شد شروط صحت
و شروط وجوب ادا بود اما شروطی که اگر موجود باشد در مکلف قضا
واجب می‌شود و اگر موجود نباشد واجب نمی‌شود بر او اما سه چیز است

فصل یازدهم

اول

اوّل بلوغ است پس واجب نیست قضا بر کسی که بالغ نبوده و روزه از او فوت شده
بلکه واجب می‌شود بر او قضای روزه آن روزی که بالغ شده پیش از طلوع فجر و روزه
آن روز را نگرفته هرچند بعلت پیش از صبح بالغ شده باشد که وسعت
غسل جنابت یا تیمم بدل از آن را نداشته باشد اگر جنب باشد بلکه
اگر بلوغ او مقارن طلوع فجر باشد حکمش نیز چنین است بنا بر اقوی پس واجب
بر او روزه آن روز و اگر نگیرد قضای آن بر او واجب است و اگر شک کند که آیا
پیش از صبح بالغ شده بود یا بعد از آن متوجه نمی‌شود به مجهول التاریخ و هرگاه
وقت بالغ شدن معلوم باشد اما نداند که صبح پیش از آن بوده یا بعد از آن
بنا می‌گذارد که صبح بعد بوده و قضا بر او واجب است و هرگاه صبح را تاریخ داند
اما نداند بلوغش مقدم یا مؤخر بوده بنا می‌گذارد بر تأخر بلوغ و قضا
بر او واجب نیست و هرگاه تاریخ هیچ کدام را نداند نیست قضای آنچه فوت شده
در حال دیوانگی که دیوانگی او از جانب خدا باشد یا از جانب خود باشد
یا اینکه چیزی خورده باشد که دیوانه شده باشد و هم چنین فرقی نیست
که آنچه خورده که باعث دیوانگی شده محرّم بوده خوردن او یا حلال بوده
و هم چنین فرقی نیست که نیت صوم کرده باشد پیش از بیهوشی یا نه و هم چنین

فرقی نیست که عمدا آورده کاری که سبب اند که باعث بیهوشی او می شود در روز یا نه
وهم چنین فرقی نیست که معالجه بیهوشی را بکند بچیزی که مفطر است یا نه
دوم اسلام است پس واجب نیست قضاء آنچه فوت شده قبل از اسلام
از صوم هر چند صوم روزی باشد که در اثناء آن روز مسلمان شده وهم
چنانکه قضای این روز واجب نیست صوم هم واجب نیست واگر مسلمان
شود پیش از صبح واجب است برو صوم آن روز هم چنانکه واجب است قضاء او
واگر مرتد شود بعد حال الاسلام و صوم از آن ترک شود واجب است بر آن
قضای آن خواه مرتد ملی باشد یا فطری وظاهر مساوات حکم مخالف است
یعنی سنی در صوم با حکم که پیش دانستی در قضاء صلوة بر کسی که
این فرق ثلثه مذکوره باشد یعنی غیر صبی و مجنون و غیر کافر واجب است
براو قضاء و واجب است قضاء بر نائم و غافلی که در محل خود نیت نکرده باشد
وهم چنین واجب است قضا بر مست خواه محرم باشد مستی او یا حلال باشد
که بجهت مداوی و معالجه شراب خورده باشد وهم چنین واجب است
قضا بر مرد پیر و زن پیر و کسیکه از عطش عارض کشف است بر ایشان
روزه گرفتن هرچند واجب است بر ایشان قضا هرگاه متمکن شوند بلکه

اصح آن است

اصح آن است که واجب است بنابر اصح بر ایشان تصدق بعوض هر روزی یک مد
از طعام با قضاء بلکه احوط دو مد است و اولی آن است که تصدق از یک مد
باشد و فرقی نیست در تشنگی که امید زوال آن باشد یا نه وهم چنین
واجب است قضا بر زن حامله که زائیدن او نزدیک است هرگاه ضرر
کند او را صوم با افطار و تصدق بعد مذکور وهم چنین واجب است
بر زن شیر ده که شیر او کم باشد و کفایت طفلش نکند او نیز افطار
می کند و تصدق عمل می آورد و قضا هم بر او واجب است بعد از زوال
عذر و واجب می شود این تصدق بر حامل و مرضعه در مال خود نه از
مال پدر طفل و فرقی نیست در حکم مذکور اینکه خوف بر او یا بر خود
ولد باشد یا بر هر دو زن حامل یا مرضعه باشد بنابر احوط و اقوی
بلکه احوط حکم مذکور است هرگاه خوف بر ولد از جهت گرسنگی و تشنگی باشد
بلکه خوف بیماری او باشد و اقوی آن است که فرقی نیست که ولد از خود مرضعه
باشد یا بتبرع او را شیر دهد یا بجهت اجرت باشد وهم چنین فرقی
نیست که غیر از زن کسی باشد که طفل را شیر دهد با اجرت یا بی باشد
پس اگر زنی باشد که آن طفل را شیر دهد تبرعا یا با اجرت کمتر از او

بدهد یا این زن خود متمکن باشد که استیجار کند زنی و اجرت شیر دادن
طفلش واجب نیست بر او این امور و جایز نیست که خود شیر دهد
هرچند باعث افطار کردنش شود هرچند احوط آن است که خود مرتکب
نشود والله العالم مسئله وقت قضا موسع است و واجب نیست که
فورا بعمل آورد بنا بر اصح و صحیح است متابعت در قضا یعنی قریب
بکند ایام هرچند بیش از شش روز باشد و مستحب نیست تفریق
در قضا هم چنانکه بعض قائل شده اند نزد شش روز و نزد زیاده
بر آن و واجب نیست تعیین قضا باینکه تعیین کند روز اول را
برای روز اول و هم چنین بلکه اگر قصد کند روز اول را برای روز آخر مجزی است
و هرگاه مکلف چند روزه بر ذمه داشته باشد قضای غیر رمضان
و کفاره و نذر مثلا و روزه بگیرد بقصد قضای رمضان پس معلوم شود
که روزه رمضان او صحیح بوده و محتاج بقضا نبوده روزه اش بجهت
کفاره یا نذر یا غیر ایشان محسوب نمی شود بنا بر اقوی بلکه واجب است
بعمل آوردن آنها را بلکه اگر در اثناء روز معلومش شود هرچند بعد از ظهر
باشد جایز نیست از برای او عدول بنا بر احوط و همچنین هرگاه در صورت

من حضر

من حضر که چندین صوم بر ذمه او هست روزه بگیرد و تعیین نکند هیچکدام را
و بعد از فراغ تعیین کند که کدام و مجزی نیست از هیچکدام و همچنین ترتیب
واجب نیست و هرگاه بر ذمه قضای دو رمضان باشد یا بیشتر پس اگر قضای
ماه آخر را اول بگیرد و اول را آخر بگیرد مجزی است بلی هرگاه وقت تنگ
است و وسعت قضاء یکی بیشتر ندارد احوط وجوب قضای رمضان
حاضر نیست یعنی رمضان آخر و همچنین هرگاه واجب شود بر او چند
صوم از کفاره و قضای رمضان و نذر و غیر آن واجب نیست بر آن
بنا بر اصح بلی جایز نیست روزه مستحبی از برای کسی که روزه واجبی بر ذمه
دارد بنا بر اصح خواه آن روزه واجبی قضا باشد یا کفاره یا غیر ایشان
بلکه ظاهر عدم جواز است هرچند متمکن از صوم واجب نباشد بسبب
سفر و غیر آن از اعذار و هرگاه نذر کند صوم مندوب را علی الاطلاق
یعنی زمان آن نکند یا چند روز را نذر کند که ممکن باشد عمل آوردن
واجب را قبل از آن مثل هشت روز قضای غیر رمضان بر ذمه دارد
و سه روز صوم هم نذر کند حال آنکه ده روز باقی است بماه
رمضان آینده جایز نیست نذر او و صحیح است بلکه اگر نذر کند ثانیا را

که واجب نیست ایقاع واجب قبل از آن یعنی وقت وسعت دارد و واجب را
و امّا وسعت نذر را دارد مثل اینکه کفّارهٔ شهرین متتابعین بر او باشد
و شهر دویم شروع نکند که یک روز گرفته و حال اینکه ده روز تا یکم رمضان مانده
صحیح است نذر آن بنابر اصح اقوی و هم چنین صحیح است صوم مندوب
هرگاه فراموش کرده باشد واجب را و فعل آن را فرصت نیابد تا بعد از روزهٔ
مندوب و هرگاه در اثناء بخاطرش بیاید قطع می‌کند و جایز نیست
که عمل کند بر نیّت واجب هرگاه وقت آن باقی باشد یعنی قبل
از زوال باشد و هرگاه فوت شود روزهٔ شهر رمضان یا بعضی از کسی به جهت
بیماری یا حیض یا نفاس و بمیرد در آخر ماه یا وسط تا واجب نیست بر ولی
قضاء آن ولکن مستحب است و اگر مرض او مستمر باشد تا رمضان آینده
ساقط می‌شود قضاء آن بنابر اصح و کفّاره می‌دهد عوض هر روزی
مدّی و احوط آن است که قضا هم بکند و کفایت نمی‌کند قضاء آن
از کفّاره و هرگاه سفر او مستمر شود تا رمضان آینده ساقط نمی‌شود قضا
بنابر اصح بلکه واجب است قضای آن و احوط جمع ما بین قضا و کفّاره
است و اگر متمکّن از قضا بشود و تأخیر اندازد قضای او را با قصد قضا

تا وقت

تا وقت تنگ شد قضا باشد پس هرگاه عذری بهم رسد که ممکن نشود قضا
قضا می‌کند آن را قبل از شهر رمضان جدید و واجب نیست کفّاره
تأخیر بنابر اصح و احوط آن است که کفّاره هم بدهد و اگر تأخیر اندازد
قضای او را با عدم قصد قضاء تا شهر رمضان جدید داخل شود و عذری
بهم رسد که طول بکشد تا رمضان دیگر قضا می‌کند او را قبل از رمضان
و کفّاره هم و کفّاره تأخیر هم واجب است و هم چنین هرگاه پیش از تنگی
وقت عازم بر قضا باشد و چون وقت منتهی شود عزم کند بر عدم قضا
یا بر او واجب است قضا و کفّاره و عدد و سایر اعتبار در تعیین اساسی نیست
و معتقد او که کفّاره در اینجا واجب است یک مد است و افضل بلکه احوط
دو مد است و مکرّر نمی‌شود کفّاره به تکرّر سال پس اگر دو سال یا بیشتر
بگذرد که ترک شود در رمضان واجب است یک کفّاره بنابر اصح و فرق
نیست در این حکم یعنی عدم تکرّر کفّاره در این که مستمر باشد عذر او
تا رمضان ثالث یا از روی تهاون تأخیر اندازد تا رمضان ثالث
پس که به طول بکشد مرض او تا رمضان و واجب است بر او یک کفّاره از برای
رمضان اوّل بنابر اصح و احوط قضای رمضان ثانی است مسئله هرگاه

وفوت شود روزه از میت عمداً یا بجهت عذری مثل سفر و امثال آنها
واجب است بر ولی قضاء آن خواه آن میت زن باشد یا مرد بنده باشد
یا آزاد بلی واجب نمی‌شود بر ولی قضاء صومی که میت متمکن از اداء بوده و اهمال
کرده و نکرده و اما اگر میت متمکن از او نشده تا وفات کرده قضای آن واجب
نیست هر چند احوط آنست که آنچه بسبب ترک شده از میت قضا کند ولی
او را خواه متمکن شده باشد میت از اقامه و نکرده یا متمکن نشده باشد
و فرق نیست در وجوب بر ولی که متمکن باشد از تصدق عوض صوم هم
کرده باشد یا متمکن نشده باشد بنابر اصح هر چند احوط در صورت
تمکن آن است که تصدق کند بر ولی باذن طرف با قضاء و در کردن
صلوة ما نمی که ولی میت کیست هم چنانکه دانستی سایر احکام را
پس ملاحظه آن مقام کن با تأمل و اگر میت ولی نداشته باشد واجب
نیست بر هیچکس قضا از جانب او بلی قوت دارد تخییر و قضا از جانب
او هر چند از اصل مال باشد اگر میت ثلث نکرده و تصدق از
جانب او عوض هر روزی مدی واحوط و معتبر است یا زیاد که هر که واجب
باشد بر میت دو ماه روزه متتابع بر پیشتر هر چند سنتی و شبه آن

واجب شده باشد بر میت مخیر است ولی در اینکه هر دو ماه را روزه بگیرد
یا یکی را روزه بگیرد و تصدق کند از مال میت از ماه دیگر عوض هر روزی
مدی خواه آن دو ماه معین باشد یا یکی از افراد مخیر فیها باشد مثل آنکه
بر میت کفارهٔ افطار شهر رمضان باشد که مخیر است در میان عتق رقبه
و اطعام ستین مسکین و صیام شهرین متتابعین بنابر مختار و اگر تبرعاً
کسی از جانب میت بعمل آورد ساقط می‌شود از ولی و همچنین است حکم در هر
چیزی که واجب است بر ولی از صوم و صلوة اگر کسی از قبل میت تبرعاً
بعمل آورد از ولی ساقط می‌شود و همچنین است هر صوم و صلوتی که فوت شده
از میت و وصیت کرده باشد یا اجیر کرد ولی یا بعمل آوردن اجیر از ولی ساقط می‌شود
از ولی فصل هر گاه کسی قضای روزه شهر رمضان را گرفته خواه از جانب
خود و خواه از جانب دیگری جایز نیست بر او افطار قبل از زوال هرگاه
معین نشده باشد وقتش و تنگ نشده باشد اما بعد از ظهر
پس حرام است افطار بلکه واجب می‌شود کفاره با افطار بعد از زوال
و هرگاه بعد از زوال معصیت کرده و بعد از زوال افطار کرد پس واجب نیست
بر او امساک در بقیه روز بنابر اصح و کفارهٔ افطار قضای شهر رمضان

بعد از زوال الطعام ده مسکین است هر مسکینی یک مد از طعام و اگر متمکن
از این نباشد سه روز روزه میگیرد و احوط آن است که کفارهٔ افطار
شهر رمضان نیز بعد زوال و احوط از آن اختیار اطعام شصت مسکین است
از این کفاره و هرگاه کفارهٔ غیر رمضان را کار باشد و وقت آن موسع باشد
پس جایز است افطار خواه قبل از زوال باشد و خواه بعد از آن هر چند
احوط عدم افطار است خصوصا بعد از زوال و هرگاه قضاء شهر رمضان از
جانب دیگری میکند خواه تبرعا و خواه بسبب لزوم شرعی مثل اجاره و نذر پس
اقوی عدم لزوم کفاره است با افطار هر چند احوط الحاق است بقضاء
از جهت خود فصل سیزدهم در بیان صوم کفاره است و در آن چند بحث است
بحث اول در اقسام آن و آن سیزده قسم است اگر چه مختلف است در این اقسام
و اصول این اقسام چهار نوع است نوع اول آن است که صوم و غیر صوم
واجب می‌شود و آن دو قسم است یکی کفارهٔ قتل عمد است که واجب است
در آن شهرین متتابعین با عتق رقبه و اطعام شصت مسکین و یکی
کفارهٔ افطار است در شهر رمضان بحرام عامدا که واجب است در آن
خصال ثلثه بنابر احوط هر چند اقوی تخییر در این خصال است چنانکه

بحثی

دانستی نوع دوم آن است که واجب می‌شود در آن صوم بعد از عجز از غیر
صوم و آن شش قسم است اول کفارهٔ قتل خطا است دوم کفارهٔ
ظهار که واجب است در این دو قسم صوم بعد از عجز از تحریر رقبه سیم
کفارهٔ افطار قضاء شهر رمضان است که مثل کفارهٔ یمین است یعنی واجب است
در آن صوم سه روز بعد از آنکه عاجز شده باشد از اطعام ده مسکین
سیم کفارهٔ افاضه از عرفات است قبل از غروب عامدا که واجب است
در آن صوم هجده روز بعد از عجز از شتر قربانی بنابر احوط چهارم کفارهٔ
دریدن جامه در موت و مصیبت زن [illegible] [illegible] که واجب است صوم سه روز
بعد از عجز از اطعام ده مسکین بنابر احوط پنجم کفارهٔ خراشیدن
زن است روی خود را در مصائب آن قدری که خون آورد و هم چنین
کندن گیسوی که در لوم واجب است کفارهٔ یمین یعنی واجب است صوم سه روز
بعد از عجز از اطعام ده مسکین اما هرگاه ببرد موی خود را پس کفارهٔ
او کفارهٔ شهر رمضان است بلکه اولی آن است که عتق باشد مثل کفارهٔ
ظهار هر چند جمیع این کفارات مذکوره خالی از اشکال نیست در نزد ما
ششم آن است که واجب است صوم یا غیر صوم بنحو تخییر و آن چهار قسم است

اول کفارهٔ قضای شهر رمضان است بنا بر اصح فیما انکه پیش دانستی دوم
کفارهٔ اعتکاف است که اقوی آن است که آنهم مثل کفارهٔ شهر رمضان است
هر چند احوط آن است که ملاحظه کنند در آن ترتیب کفارهٔ ظهار را
سیم کفارهٔ نذر و عهد است که مثل کفارهٔ افطار شهر رمضان است
چهارم آن است که صوم واجب باشد بعنوان تخییر در آن و عدم آن بعد
از آنکه عاجز شده باشد از غیر آن دو امر و آن یک قسم است که عبارت است
از کفارهٔ کسیکه وطی کرده باشد کنیز خود را که محرم است باذن
مولی و آن یک شتر است یا یک گاو و پس اگر عاجز شد واجب است یک
گوسفند یا ده روز روزه پنجم این صوم کفاره بلکه هر صومی که
واجب باشد حتی کفارهٔ قضاء شهر رمضان و کفارهٔ نذر باشد
در احرام و هجده روزی که بدل شتر قربانی است یا بدل دو ماه روزه است
که بر او واجب شده و عجز از آن دو ماه بهم رسانیده بنا بر اصح در همه
اینها واجب است تتابع هر چند این تتابع ناشی از اقتضاء زمان شده
باشد مثل شهر رمضان که چون روزهٔ همه ماه واجب است پس مقتضی
متابعت است مگر چهار صوم که تتابع در آنها واجب نیست اول صوم نذر

وعهد

و عهد و یمین است هرگاه آن نذر و شبه آن مجرد باشد از چیزی که
اقتضاء تتابع کند هر چند صوم یک ماه باشد اگر مقصود مطلق روزه
گرفتن بوده بهر گاه مراد باشد و متتابع و عدم تتابع در نظر نباشد
یا مقصود صوم مطلق باشد که مقصود نذر مجرد آن تتابع باشد اما
اگر مقصود معنی عنوانی شهر باشد یعنی این قدر را از زمان
متتابعاً پس احوط مراعات ترتیب است اگر چه عدم اقوی است سیم صوم
قضای واجب است هر چند آن واجب نذر معین باشد یا مشروط بوده
باشد بتتابع پس در قضای اینها تتابع شرط نیست هر چند احوط در قضای
شهر رمضان و در صورت اخیر یعنی آنکه واجب مشروط بتتابع بوده
مراعات تتابع است چهارم صوم جزاء صید است که در حالت احرام کرده
باشد اگر آن صید نعامه بوده و لیکن احوط در این مسئله بلکه در مطلق
جزاء صید تتابع است پنجم صوم هفت روز بدل هدی است
یعنی هر که حج قران میکند و گوسفندی باید بجهت قربانی همراه خود ببرد
ده روز عوض آن روزه میگیرد سه روز در مکه و هفت روز بعد از
برگشتن و در این هفت روز تتابع واجب نیست و احوط در اینجا هم

تتابع است ششم هر صومی که شرط شده در آن تتابع هرگاه افطار کند بعذر
عذر هرگاه عذر منتفی زایل شود بنای کند و از سر نگیرد خواه صوم دو ماه
باشد یا کمتر بنا بر اصح بلکه اگر چه سه روز کفاره یمین و کفاره افطار
قضای شهر رمضان باشد یا کفاره اعتکاف باشد بنا بر اقوی و هم چنین
اقوی عدم فرق است و عذر یکی بیماری باشد یا حیض باشد یا غیر اینها
از اعذاری که باعث سقوط وجوب صوم می شود هر چند اسباب آن از
عمد باشد اما بعد از حدوث شارع افطار باشد از اسبابی پس از جمله
اعذار است سفر هر چند اضطراری نباشد بنا بر اصح و هم چنین از
جمله اعذار است فراموشی نیت تا وقت آن بگذرد یعنی بعد از زوال
بلکه از جمله آن اعذار است نذری که باعث دفع تتابع است هرگاه پیش
از تعلق کفاره بوده مثل آنکه نذر کند که هر پنجشنبه را روزه بگیرد
پس در این صورت کفاره نیز کند از تتابع استثنا عذر است و واجب
نیست بر او عدول کند در کفاره مخیره بغیر صوم هر چند آنکه تتابع
در صوم ممکن نیست بلی اگر روزه عمر هر چند دانسته نکند در اینجا معتبر است
عذر داریم اما اینجا اگر گفتیم بنای کند با عذر یعنی اخلال تتابع آنچه

گذشته

گذشته نمی کند مگر اینکه نیت بلکه باقی مانده تتابع ساقط می شود
و هرگاه بدون عذر اخلال کند بتتابع از سر میگیرد خواه دو ماه باشد
یا کمتر باشد که نذر کرده باشد صوم ایام متتابعة و خواه غیر اینها
از صوم معتبر است در او تتابع و هرگاه نذر کرده باشد تتابع را در
صومی که در او تتابع شرط نیست مثل قضای شهر رمضان یا نذر مطلق
و شبه آن پس اخلال کند بتتابع استیناف واجب نیست هر چند مخالف
نذر کرده مثل اینکه نذر کرده مولی عمر قبر را دو روز پس اگر اخلال
بموالات کند و صومش صحیح است اگر چه مخالف نذر کرده و هم چنین
واجب نمی شود استیناف هرگاه عمداً اخلال کند بموالات در دو ماه متتابع
بعد از آنکه ماه اول را تمام کند و یک روز از ماه دوم گرفته باشد
هر چند این یک روز را معتقدم دارد بر ماه پس بجا است او را تفریق
ما بقی در این وقت بلکه گناه هم ندارد بنا بر اصح و ذوق نیست که این
دو ماه صوم کفاره باشد یا واجب بنذر و شبه اینها باشد هرگاه
در نذر قصد نکرده باشد متابعت را و الا معتبر می شود تتابع
جمیع بلکه تتابع احوط است در کفاره و نذر اگر مقصود نباشد از تتابع

مجرد اتصال دو ماه بهم باشد که حاصل می‌شود بیک ماه و یک روز هم چنانکه
دانستی و هر گاه نذر کرده باشد صوم یک ماه را روزه بگیرد پانزده
روز را متتابعاً پس اخلال کند بتتابع مجزی است و بنا می‌کند و احتیاج
باستیناف نیست خواه عمداً اخلال کرده باشد یا بجهة عذری و اگر
پانزده روز متتابعاً نگرفته و اخلال کند پس اگر بجهة عذر است
بنا می‌کند و اگر بدون عذر است استیناف می‌کند و محتاج نیست
بزیاده یک روز از نصف در حصول تتابع بنا بر اصح و روزه نیست
که در نذر خود تصریح کند بتتابع یا مفهوم شود از سوق کلام
او بنا بر اقوی و ملحق نمی‌شود بماه غیر آن پس اگر نذر کرده باشد
صوم ده روز متتابعاً را اکتفا نمی‌کند در او به پنج روز متتابع
بلکه اگر اخلال کند واجب است استیناف و هم چنین ملحق نمی‌شود بماه
مطلق ماه پس مثل کفاره قتل خطاء از روزهای که واجب شده
استیناف باخلال تتابع در سه روز صوم هدی هر گاه روزه گرفته باشد
یوم ترویه و عرفه را با علم بآنکه یوم بعد روز عید است پس روزه
میگیرد در این هنگام ثالث را بعد از عید بلکه بعد از ایام تشریق

بنا

بنا بر احوط و اقوی و اما هر گاه روزه نگیرد و ما بین دو روز را گرفته استیناف
می‌کند و هم چنین استیناف واجب است هر گاه فاصله شود ما بین
دو روز هم و سیم غیر از عید هم چنانکه هر گاه روزه بگیرد هفتم و هشتم را
و افطار کند نهم غیر را بنا بر اصح و اما در غیر صوم بدل هدی پس
جایز نیست که شروع کند در زمانیکه می‌داند که منقطع می‌شود تتابع
او بسبب شهر رمضان مثل کسیکه واجب شده بر او روزه دو ماه
متتابع روزه بگیرد شعبان را مگر آنکه یک روز قبل از آن را گرفته باشد
یا هر گاه نمی‌دانست جایز است قطعاً و هم چنین شد پس غیر رمضان در بنا
بر اصح و هم چنین هر گاه کسی واجب شده باشد بر او دو ماه متتابع
جایز نیست که اقتصار کند بر شوال و یک روز از ذی القعده یا اقتصار
کند بر ذی الحجه و یک روز از محرم بجهة آنکه دو ماه مذکور یک روز ناقص
اند که عبارت از عید باشد و در روز نیست در حکم مذکور یا آنکه صائم
متتابعاً نکرده باشد در اثنای هم که رجب و ذی القعده و ذی الحجه
و محرم باشد پس بنا بر اصح و اقطع الماء مبحث چهارم در صوم مندوب
است بدانکه صوم از اشرف طاعات و افضل قربات است و ثواب آن مخزون

در علم حدادت و سپر است از آتش و زکوة ابدان است و هر چیزی
که با او استعانت می جوید صائم و دفع بلاها و آفات و دفع مرض و دفع سهو و غیبت
و بطرف کردن بلغم و نسیان و هم چنین استعانت می جوید باو بر ترک
شهوات و لذات فرج و شکم و باعث می شود صفای فکر را و بسبب
او داخل می شود بنده بهشت را و باو دور می شود از شیطان مثل دوری
مشرق و مغرب و سیاه می کند روی شیطان را بدرستیکه خواب صائم عبادت
است و نفس او تسبیح است و عمل او مقبول است و دعای او مستجاب
و او هر آینه شاد می شود از ... های بهشت و دعا می کنند از برای او
ملائکه تا افطار کند صائم از برای او دو خوشحالی است متقرب یکی
در وقت افطار و یکی در وقتیکه ملاقات کند پروردگار را
و مباهات می شود بر اعمال ... او تا افطار کند بشرط آنکه عمل ...
حتی بالکلیه ... شود و بوی دهن او در نزد خدا خوش تر است
از بوی مشک پس هر کس روزه بگیرد یک روز از برای خداوند عز و جل
در شدة گرما پس برسد او را تشنگی موکل می کند خدا باو هزار
ملک را که از روی او دست بروی او بکشند و بشارت

می دهند

می دهند او را به بهشت پس چون افطار کند خدای عز و جل فرماید
چه خوش است بوی تو ای ملائکه من شاهد باشید که من آمرزیدم او را
و از برای خدا ملائکه چند هست که موکلند بر دهنهای روزه داران
... خود را ایشان نمی مالند و ... از ایشان که تا ایشان را
و ملائکه چند دیگر است که موکل فرموده است خداوند ایشان را از برای دعاء
روزه داران که ... ملائکه و ... ایشان ... می کنند
خدا ... دعا کردن از برای کسی مگر آنکه مستجاب کند آن
دعا را و کسی یک روز روزه مستحب را بگیرد اگر ... روی زمین ...
بد هند ... اجر او نیست مگر آنکه ... کند خدا ثواب او را در روز
قیامت هر عمل از بنی آدم ثواب داده می شود ...
او مگر صوم که او از برای خداست و او جزای دهد این مجموع ...
که مذکور شد ثواب مطلق روزه است و بعضی از افراد ... که ثواب
چیز ... است که مذکور شد و او چند قسم است و از آن جمله روزه
روز ... پس تحقیق که مواظبت بر آن روزه ... و ... سه
... و او برابر است با صوم دهر و افضل کیفیات آن این است که پنجشنبه

اول ماه و پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه اول دهه آخر ماه را بگیرد و بهتر
تر از او در فضیلت روزه گرفتن است پنجشنبه در دهه اول و چهار
شنبه است در دهه وسط و پنجشنبه است در دهه آخر یا در یکماه
چنین کند و در ماه دیگر چهارشنبه دهه اول و آخر دهه اوسط را
بگیرد یا چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را بگیرد یا پنجشنبه اوسط را از
ولیک چهارشنبه مقدم بر اول نماز و یکی شرح یا دوشنبه و چها
شنبه و پنج شنبه را بگیرد یا در هر دهه یکروز بگیرد هر روز که خواهد
یا سه روز از ایام ماه را بگیرد پی در پی یا متفرق خواه از اول ماه یا آخر
ماه علی الاتفاق بلی بگردهت در این مجادله و نعمد بزود قسم خرین
مجذام چنانکه مستحب است از برای او متحمل شدن کسیکه با او در مقام
جمیل است و مستحب است قضاء او اگر فوت شده باشد خواه بجهت ترک آن
باشد یا بجهت سفر و مرض ترک شده باشد بنا بر اصح همچنانکه اصح عدم
کراهت قضای اوست در ایام حیض انا داء آن بلکه هر دو مستحب است
و مسئله اول عبادت می شود و اگر روزه واجبی بگیرد در این روزهای ثلثه
و ملاحظه کند این ایام را شد یا بعنوان ضمیمه واجب اثبت داریم

انتخابها

انتخابها
عطا فرمودن هر دو فضیلت را و شارع مقدس رخصت داده تأخیر
آن ایام را از تابستان بزمستان یعنی اگر در تابستان نگیرد در زمستان
قضا کند بجهت گرمی هوا داشته باشد جواز پیش انداختن هم
و هرگاه عاجز باشد از روزه گرفتن این ایام بجهت پیری و مثل آن
مستحب است که تصدق کند عوض هر روزی یک مد از طعام یا یک درهم بلکه ظاهر
آن است که چنین باشد تا چیزی تصدق دادن عوض از ایام هرگاه اداء مد
قضا ندارد خواه عمداً ترک کرده باشد یا بی عذر و از جمله صوم مؤکد
ایام البیض از هر ماهی بنا بر اصح و آن عبارت است از سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم و روزه آن برابر روزه دهر است و این روزه صنایع کردانیده حق
بدن آدم را بعد از آنکه او را از بهشت عدن بزمین فرستاده باین
سیاه و نوشته می شود از برای کسیکه روزه بگیرد اول از روز که سیزده
هزار حسنه و از برای روز دوم سی هزار حسنه و از برای روز سیم صد هزار
حسنه و هرگاه چهارشنبه اول دهه آخر در ایام البیض واقع شود
دارد اکتفا باین از روز دوم سه روزیکه مستحب است در هر ماهی
هم چنانکه شیخ دانستی و از ایام البیض و از جمله است صوم روز

عید غدیر که جناب امیر المؤمنین ع منصوب شد در این روز از برای امامت
بر مردم و علم شد از برای خلافت حضرت رسول و صوم آن مساوی
شصت ماه است بلکه برابر است با صد حج و صد عمره مقبوله و غیره
و از آن جمله است روزه روز ولادت نبی ص و آن هفدهم ربیع الاول
بنا بر اصح و او برابر است با روزه شصت سال و از آن جمله است روزه روز
ولادت نبی ص و آن هفدهم ربیع الاول است بنا بر اصح و او برابر است با روزه
شصت سال و از آن جمله است روزه روز مبعث و آن بیست و هفتم
رجب است و هر کس روزه بگیرد این روز را نوشته می شود از برای او
روزه هفتاد سال و از آن جمله است روزه روز دحو الارض یعنی روزه
روزی که خدا زمین را از زیر مکه گسترده و آن روز
بیست و پنجم شهر ذی قعده است و هر کس روزه بگیرد این روز را مثل
کسی است که روزه گرفته باشد شصت ماه بلکه شصت سال و کفاره
گناهان هفتاد سال است و استغفار می کنند از برای او هر چه
در میانه آسمان و زمین است و از آن جمله است روزه روز عرفه
از برای کسی که ضعیف نکند او را از خواندن دعا تعقیب بکند

عزم

عزم کرده خواه کما ضعیف کند که باعث نقصان شود یا کیفیت که حضور را
زایل کند بشرط تحقق ماه بحدی که مبادا واقع شود آن روز در عید
و روزه این روز کفاره گناهان نود سال است و برابر روزه تمام
سال است و از آن جمله است روزه روز مباهله و آن روز بیست و چهارم
ذی حجه است و از آن جمله است هر پنجشنبه و جمعه و از آن جمله است اول ذی حجه
بلکه هر روز از نه روز اول عشر اول و از آن جمله است روزه رجب
و شعبان خواه همه را روزه بگیرد یا بعضی را هر چند از هر کدام یک روز
باشد و از آن جمله است روزه روز نوروز و از آن جمله است روزه
روز اول محرم و سیم آن و هفتم آن و از آن جمله است روز بیست و نهم ذی
القعده و از آن جمله است روزه شش روز بعد از عید فطر و اولی
آن است که آن شش روز را بعد از سیم شوال قرار دهد و از آن
جمله است روز نصف جمادی الاولی و غیر آنها   در روزه
مکروه هست مکروه است صوم عرفه از برای کسی که خوف آن دارد که
مبادا ضعیف شود از دعا بجهت آنکه افضل است از صوم و هم چنین مکروه است
روزه روز عرفه با شک در هلال هر چند بجهت ابر و امثال او باشد

که باعث ضعف از عبادت شود و هم چنین مکروه است هرچه ضعیفی کند
لکن احوط ترک است در صورت نهی بلکه در صورت عدم اذن
و هم چنین مکروه است صوم ولد بی اذن والد بنا بر اصح بلکه با نهی
او هم اگر باعث اذیت او نشود این روزه بجهت حقی که بر پدر خود دارد
لکن احوط عدم صوم است در صورت عدم اذن چه جای صورت
نهی و هم چنین احوط اجرای این حکم است در مادر و اگر هرچند نازل باشد
مثل پدر پدر و همکذا و هم چنین والد هر چند بالا رود مثل جد و جد جد
و هکذا بلکه احوط مراعات اذن والده است بعون الله الهادی
و مستحب است از برای کسیکه روزه مستحبی یا روزه موسع دارد که افطار
کند هرگاه بخوانند او را برادر مؤمن او بسوی طعامی که مهیا کرده باشد
باشد و هم چنین فرقی نیست که داعی کسی باشد که شاق باشد بر او مخالفت
صائم و باعث کسر قلب او شود یا نه **مبحث ششم** در روزه حرام است
بدانکه حرام است روزه عیدین مطلقا بر قاتل در اشهر حرم یعنی
کسیکه در ماهای حرم قتل کند و غیر آن بنا بر اصح و هم چنین
حرام است صوم ایام التشریق اگر در منی باشد خواه ناسک باشد

بانه

یا نه بنا بر اصح و هم چنین حرام است روزه گرفتن روز سی ام شعبان را
بقصد آنکه از رمضان است و هم چنین حرام است روزه که نذر کند
او را بجهت وفاء بمعصیتی مثل آنکه نذر کند که اگر با فلان زن
زنا کنم سه روز روزه بگیرم و هم چنین حرام است روزه با وصال که نیت
کند در نیت صوم سکوت را اعتبار کند هر چند در بعض روز باشد
نه آنکه حرام باشد صوم با خاموشی هر چند در همه روز باشد
بدون آنکه او را در نیت اعتبار کند زیرا که آن نه منافی است و
اقوی عدم بطلان صوم است هرگاه منظم کند بمفطرات صوم کلام را
هر چند در ابتداء او صوم باشد لکن تشریع کرده در این وقت و مفسد
نیست که این سکوت از کلام را از مفطرات صوم قرار دهد
که معتبر در ماهیت صوم شرعی داند و لهذا قصد از سکوت از کلام را
ضمیمه نیت بکند اما روزه از کلام تنها یعنی قصد کند امساک
از کلام فقط را دون سایر مفطرات پس آن هر چند خارج است از
ما نحن فیه بجهت آنکه صوم شرعی نیست هم چنانکه شناختی که صوم
امساک است از اشیاء مخصوصه لکن حرام است هرگاه تعلق بگیرد

با عوض شرعی که واجب است او را یا مدد بکند و هم چنین حرام است
صوم وصال و معنی آن است که آن را قصد کند از اینکه نیت کند
صوم بکردن و یک شب را تا سحر و امّا اینکه نیت کند صوم دو روز
و یک شب را و صوم نکند تا سحر احوط افطار تا سحر یا تا شب
آینده و هر گاه این معنی را در نیت خود اعتبار نکرده باشد هر چند
احوط اجتناب است و هم چنین احوط عدم صوم زوجه و مملوک است
روزه مستحبی را بی اذن شوهر و مولی هر چند حق تمتع دارد در نظر
جائز ندانند خصوصاً هرگاه منع بکند حتی زوج را یا اینکه زوج
ناشزه باشد یا مولی نفقه و کسوه و سایر حقوق واجبه را
نکند یا غایب باشد و امثال اینها بلکه گاه می شود که توهم ضرر
جائز صوم در این مقام با نهی با عدم اذن والله هو العالم
بالاحکام من الحلال والحرام حرره العبد اقل الطلبه ابن محمد ابراهیم
غفر الله له ولوالدیه ولجمیع المؤمنین والمؤمنات فی السادس
والعشرین من شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۶۴ من الهجرة النبویة
المصطفویة ص